



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

مهر بیشتر

از تفسیر قرآن کریم

سوره انسان و قلم

پایه دهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عنوان و نام پدیدآور: بهره بیشتر از تفسیر قرآن کریم سوره انسان و قلم: ویژه دانش آموزان پایه دهم / تهیه و تنظیم اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پژوهشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش.

مشخصات نشر: تهران: وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی، موسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۳۸ص:، ۱۹×۹/۵اس.م.

شابک: ۷-۱۰۸-۱۰۸-۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان دیگر: بهره بیشتر از تفسیر قرآن کریم (پایه دهم).

عنوان دیگر: بهره بیشتر از تفسیر قرآن کریم (پایه دهم).

موضوع: تفاسیر (سوره دهر) موضوع: تفاسیر (سوره قلم)

موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴

موضوع: Qur'an -- Shiite hermeneutics -- 20th century

شناسه افزوده: ایران. وزارت آموزش و پرورش. معاونت پرورشی و فرهنگی

شناسه افزوده: ایران. وزارت آموزش و پرورش. اداره کل قرآن، عترت و نماز

شناسه افزوده: ایران. وزارت آموزش و پرورش. موسسه فرهنگی منادی تربیت

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۸

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ ب/۹۴۳/۲۰۲ BP1

شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۱۳۱۹۷



مؤسسه فرهنگی
منادی تربیت



وزارت آموزش و پرورش
معاونت پرورشی و فرهنگی
اداره کل قرآن، عترت و نماز

عنوان کتاب: بهره بیشتر از تفسیر قرآن کریم (پایه دهم - سوره های انسان و قلم) تهیه و تنظیم: اداره کل قرآن، عترت و نماز معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش

ناشر: موسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ اول: ۱۳۹۵

لیتوگرافی، چاپخانه و صحافی: دقت

تیراژ: ۱۰۰۰۰ نسخه

ISBN 978-600-390-108-7

شابک: ۷-۱۰۸-۱۰۸-۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸

Email: info@monadi.org

WWW.monadi.org

تهران. خیابان استاد نجات‌الهی. بین چهارراه سمیه و طالقانی، کوچه بیمه

تلفن فروشگاه: ۸۸۹۳۱۸۵۲

پلاک ۲۶

نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۲۹۲

قیمت: ۱۷۵۰۰ ریال

مقدمه

پیامبر گرامی اسلام (ص):

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي؛ أَهْلُ بَيْتِي مَا
إِنَّ تَمَسَّكُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا، وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»

من در میان شما دو امانت ارزشمند به یادگار می
گذارم: کتاب خدا (قرآن) و عترتم، اهل بیتم؛ مادامی که به
این دو تمسک جویند هرگز گمراه نخواهید شد و این
دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من
وارد شوند.

«قرآن کتاب نور، کتاب معرفت، کتاب نجات، کتاب سلامت،
کتاب رشد و تعالی و کتاب قرب به خداست... باید در قرآن
تدبّر کرد. خود قرآن در موارد متعدد از ما می خواهد که تدبّر
کنیم. عزیزان من! اگر ما یاد گرفتیم که با قرآن به صورت
تدبّر، انس پیدا کنیم، همه‌ی خصوصیات که گفتیم حاصل
خواهد شد.»

(از بیانات مقام معظم رهبری در مراسم اختتامیه مسابقات قرآن ۱۴/۱۰/۷۳)
با توجه به اسناد بالادستی آموزش و پرورش، از جمله
سند تحول بنیادین، تربیت دانش آموزان بر اساس معارف
اصیل قرآنی و رهنمون شدن به حیات طیبه، اصلی ترین
وظیفه‌ی دستگاه تعلیم و تربیت است.
حضور پرشور و شوق جوانان و نوجوانان علاقمند به
قرآن و جویای معارف و حیانی، اهمیت این وظیفه را
دوچندان کرده است.

مسابقات قرآن، عترت و نماز که هر ساله با استقبال
گسترده دانش آموزان برگزار می شود، زمینه را برای
دستیابی به این اهداف ارزشمند، تسهیل کرده است.

رشته‌ی تفسیر (مفاهیم) قرآن کریم که برای دانش آموزان
دوره‌ی اول و دوم متوسطه در نظر گرفته شده، به شیوه‌ی
کتبی و ارائه کنفرانس برگزار می شود. متسابقین این رشته
با مطالعه تفسیر و مفاهیم قرآن، ضمن پاسخ گویی به
سوالات کتبی، آموخته های خود را به صورت کنفرانس
و با رعایت فنون سخنوری ارائه می دهند.

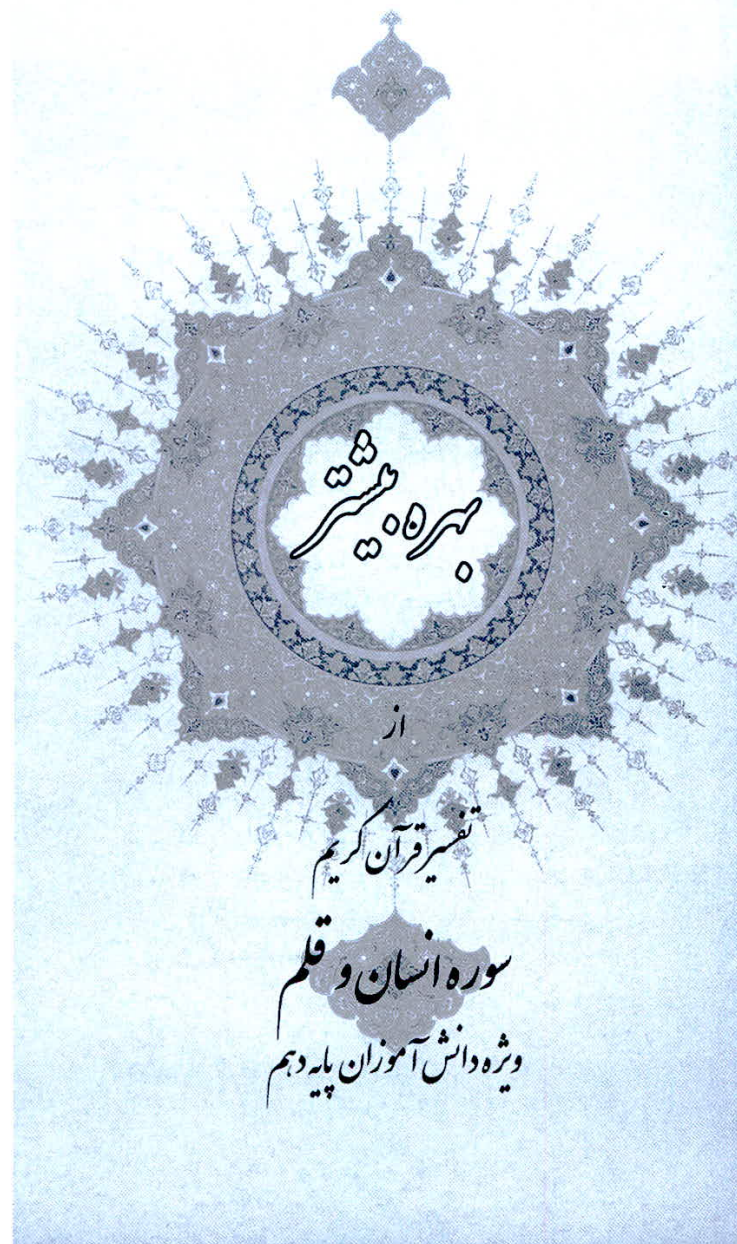
منع اصلی آزمون این رشته، کتاب تفسیر کامل نمونه
اثر ارزشمند عالم جلیل القدر حضرت آیت الله مکارم
شیرازی است که متناسب با هر پایه‌ی تحصیلی، سوره یا
سوره‌هایی انتخاب شده است.

جهت سهولت دسترسی دانش آموزان عزیز به منبع
آزمون، کتاب حاضر که به صورت جداگانه برای هر پایه
تحصیلی آماده شده است، تقدیم می شود.

امید داریم که دانش آموزان عزیز با شرکت در این
مسابقات، ضمن انس گرفتن با قرآن کریم و آشناسدن با
مفاهیم والای آن کتاب نورانی، زمینه عمل به دستورات
کلام الهی را در خود و جامعه فراهم آورند.

همکاران گرامی و دانش آموزان عزیز می توانند نظرات
خود را (پیرامون مسابقات قرآن، عترت و نماز و نیز
محتوای هر کدام از رشته‌ها) به پست الکترونیکی
serat@medu.ir ارسال نمایند.

اداره کل قرآن، عترت و نماز
معاونت پرورشی و فرهنگی
وزارت آموزش و پرورش



سوره انسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً ﴿١﴾

آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً ﴿٢﴾

ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می آزمائیم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كُفُوراً ﴿٣﴾

ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلاً وَ أَعْلَالاً وَ سَعيراً ﴿٤﴾

ما برای کافران، زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان آماده کرده‌ایم!

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً ﴿٥﴾

به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.

عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً ﴿٦﴾

از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می‌نوشند، و از

هر جا بخواهند آن را جاری می‌سازند!

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً ﴿٧﴾

آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می‌ترسند.

وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً ﴿٨﴾

و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند!

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً ﴿٩﴾

و می‌گویند: ما شما را به خاطر خدا اطعام می‌کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم!

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً ﴿١٠﴾

ما از پروردگارانمان خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است!

فَوَقَاهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَاهُمْ نَضْرَةً وَ سُوراً ﴿١١﴾

به خاطر این عقیده و عمل (خداوند آنان را از شرّ آن روز نگره می‌دارد و آنها را می‌پذیرد در حالی که غرق شادی و سرورند.

وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً ﴿١٢﴾

و در برابر صبرشان، بهشت و لباس‌های حریر (بهشتی) را به آنها پاداش می‌دهد!

مُتَكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْساً وَ لَا زَمْهَرِيراً ﴿١٣﴾

در بهشت بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آنجا می‌بینند و نه سرما را!

وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِلاً ﴿١٤﴾

و در حالی است که سایه‌های درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده و چیدن میوه‌هایش بسیار آسان است.

وَ يَطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيراً ﴿١٥﴾

و در گرداگرد آنها ظرف‌هایی سیمین و قدح‌هایی بلورین می‌گردانند.

قَوَارِيراً مِّنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيراً ﴿١٦﴾

ظرف‌های بلورینی از نقره، که آنها را به اندازه مناسب آماده کرده‌اند.

وَ يَسْقُونَ فِيهَا كَأْساً كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِلاً ﴿١٧﴾

و در آنجا از جام‌هایی سیراب می‌شوند که لبریز از شراب طهوری آمیخته با زنجبیل است.

عَيْنَا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسِيباً ﴿١٨﴾

از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است!

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَّنثوراً ﴿١٩﴾

و بر گردشان (برای پذیرائی) نوجوانانی جاودانی می‌گردند که هر گاه آنها را ببینی گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند!

وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾

و هنگامی که آنجا را ببینی نعمت‌ها و ملک عظیمی را می‌بینی!

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ اِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوًا اَسْوَرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿٢١﴾

بر اندام آنها (بهشتیان) لباس‌هایی است از حریر نازک سبز رنگ، و از دیبای ضخیم، و با دستبندهایی از نقره آراسته‌اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنان می‌نوشاند.

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا ﴿٢٢﴾

این پاداش شماست، و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿٢٣﴾

مسلمانا ما قرآن را بر تو نازل کردیم!

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾

پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکیبا (و با استقامت) باش، و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان اطاعت مکن!

وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ اَصِيلاً ﴿٢٥﴾

و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور!

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾

و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از

شب، او را تسبیح گوی!

إِنَّ هَؤُلَاءِ يَجْحَدُونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾

آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی که روز سختی را پشت سر خود رها می‌کنند!

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾

ما آنها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم، و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می‌دهیم!

إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَيَّ سَبِيلًا ﴿٢٩﴾

این یک تذکر و یاد آوری است، و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش بر می‌گزیند!

وَ مَا تَشَاؤُنْ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾

و شما هیچ چیز را نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد، خداوند دانا و حکیم بوده و هست!

يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣١﴾

هر که را خواهد به رحمت خویش در می‌آورد و برای ظالمان عذابی پردرد آماده کرده است (۳۱)

سوره انسان (دهر)

این سوره، در «مدینه» نازل شده و دارای ۳۱ آیه است.

محتوای سوره انسان

این سوره در عین کوتاهی، محتوای عمیق، متنوع و جامعی دارد و از یک نظر می‌توان آن را به پنج بخش تقسیم کرد:

در بخش اول، از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه «امشاج» (مختلط) و آن گاه هدایت و آزادی اراده او سخن می‌گوید.

در بخش دوم، سخن از پاداش ابرار و نیکان است که شأن نزول خاصی در مورد اهل بیت علیهم السلام دارد و به آن اشاره خواهد شد.

در بخش سوم، دلایل استحقاق این پاداش‌ها را در جمله‌هایی کوتاه و مؤثر بازگو می‌کند.

در بخش چهارم، به اهمیت قرآن، و طریق اجرای احکام آن، و راه پرفراز و نشیب خودسازی اشاره شده.

و در بخش پنجم، سخن از حاکمیت مشیت الهی (در عین مختار بودن انسان) به میان آمده است.

برای این سوره، نام‌های متعددی است که مشهورترین آنها سوره «انسان»، سوره «دهر» و سوره «هل آتی» است که هر کدام از آنها از یکی از کلمات اوائل سوره گرفته شده است، هر چند در روایاتی که بعداً در فضیلت سوره می‌خوانیم، تنها از «هل آتی» یاد شده است.

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است:

مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «هَلْ أَتَى» كَانَ جَزَاءُهُ عَلَى اللَّهِ جَنَّةً وَحَرِيرًا: «کسی که سوره هل آتی را بخواند پاداش او بر خداوند بهشت و لباس‌های بهشتی است»^۱.

و در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده: «یکی از پاداش‌های کسی که سوره «هل آتی» را در هر صبح پنجشنبه بخواند، این است که: در قیامت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواهد بود»^۲.

آیا این سوره در «مدینه» نازل شده است؟

در این که سوره «هل آتی» مدنی یا مکی است؟ در میان مفسران گفتگو است، ولی اجماع علما و مفسران شیعه، بر این است که: همه یا حداقل قسمتی از آیات آغاز سوره که مقام ابرار و اعمال صالح آنها را بیان می‌کند در «مدینه» نازل شده، که شأن نزول آن، یعنی داستان نذر علی و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و فضا مشروحا خواهد آمد.

و همچنین مشهور در میان علمای اهل سنت نیز نزول آن در «مدینه» است، همان گونه که «قرطبی» مفسر مشهور اهل تسنن در تفسیرش می‌گوید: وَقَالَ الْجُمْهُورُ مَدَنِيَّةٌ: «مشهور علما معتقدند که: در مدینه نازل شده است»^۳.

از کسانی که تمام این سوره، یا قسمتی از آیات آن را که در بالا اشاره شد «مدنی» می‌دانند عبارتند از:

۱- حاکم ابوالقاسم حسکانی از «ابن عباس» تعداد آیاتی را که در «مکه» و در «مدینه» نازل شده به ترتیب مشروحا

۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۲

۲- همان

۳- تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۹۰۹

نقل کرده است، و این سوره را جزء سوره‌های مدنی شمرده که بعد از سوره «رحمن»، و قبل از سوره «طلاق» نازل گردیده^۴.

صاحب کتاب «ایضاح»، استاد احمد زاهد نیز همین معنی را از «ابن عباس» آورده است^۵.

۲- «تاریخ القرآن» ابو عبدالله زنجانی از کتاب «نظم الدرر و تناسق الآيات و السور» از جمعی از بزرگان اهل سنت نقل کرده که سوره «انسان» را در ردیف سوره‌های مدنی آورده‌اند^۶.

۳- و نیز در همان کتاب از «فهرست ابن ندیم» از «ابن عباس» نقل شده که سوره «هل آتی» را یازدهمین سوره مدنی می‌شمارد^۷.

۴- در «اتقان سیوطی» از «بیهقی» در «دلائل النبوة» از «عکرمه» نقل شده که سوره «هل آتی» در «مدینه» نازل شده است^۸.

۵- در «در المثور» نیز همین معنی از «ابن عباس» به طرق مختلف نقل شده^۹.

۶- زمخسری در تفسیر کشف شأن نزول معروف آیات آغاز این سوره را در مورد نذر علی علیه السلام و همسر و فرزندان نقل کرده است^{۱۰}.

۷- گذشته از موارد بالا جمع کثیر دیگری از بزرگان اهل سنت نزول آیات آغاز این سوره را (ان الأبرار ...) درباره علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام نقل

۴- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۵

۵- همان

۶- «تاریخ القرآن»، صفحه ۵۵

۷- همان

۸- تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۲۲۱

۹- همان

۱۰- کشف»، جلد ۴، صفحه ۶۷۰

کرده‌اند که شهادتی است بر مدنی بودن آن (زیرا می‌دانیم تولد امام حسن و امام حسین علیه السلام در «مدینه» بوده است) مانند «واحدی» در «اسباب النزول»، «بغوی» در «معالم التنزیل»، «سیط بن جوزی» در «تذکره»، «گنجی شافعی» در «کفایة الطالب» و جمعی دیگر^{۱۱}.

این مسأله به قدری معروف و مشهور است که «محمّد بن ادریس شافعی» یکی از ائمه چهار گانه اهل سنت، در شعر معروفش می‌گوید:

الیم الیم و حتی متی؟ أعتاب فی حبّ هذا الفتی!
و هل زوجت فاطم غیره؟ و فی غیره هل آتی «هل آتی»؟!
«تا کی تا کی و تا چه زمانی؟ مرا در محبت این جوانمرد سرزنش می‌کنید! مگر فاطمه به غیر او تزویج شد؟ و مگر هل آتی درباره غیر او نازل شده است»؟!^{۱۲}

مدارک فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که به قسمتی از آنها به هنگام بیان شأن نزول آیات «ان الأبرار یشریون...» اشاره خواهیم کرد.

اما با این همه بعضی از متعصبان اصرار دارند که آن را «مکی» بدانند، و تمام روایات مربوط به نزول آن در «مدینه»، و همچنین نزول این سوره درباره علی و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام انکار کنند!

راستی عجیب است، هر جا آیه و روایتی منتهی به فضائل علی و اهلبیت علیهم السلام می‌شود گروهی داد و فریاد بلند می‌کنند و حساسیت فوق العاده‌ای نشان می‌دهند گوئی اسلام به خطر افتاده!

با این که: ادعا می‌کنند: علی علیه السلام را از خلفای

۱۱- «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۱۵۷-۱۷۰ (با ذکر نام و شماره صفحه کتاب‌های آنان)

۱۲- «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۱۵۸

راشدین، و از پیشوایان بزرگ اسلام می‌دانند، و نسبت به اهل بیت علیهم السلام اظهار علاقه می‌کنند، به اعتقاد ما این عصبیت، نتیجه حاکمیت روح اموی بر افکار این گروه است و زائیده تبلیغات آن دوران شوم، خدا همه ما را از این گونه اشتباهات حفظ کند.

﴿۱﴾ هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً ﴿۲﴾ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً ﴿۳﴾ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً ﴿۴﴾ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلاً وَ أَعْلَاقاً وَ سَعِيراً

ترجمه:

- به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
- ۱- آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟
 - ۲- ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزمائیم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم.
 - ۳- ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس.
 - ۴- ما برای کافران، زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان آماده کرده‌ایم!

تفسیر:

از نطفه بی‌ارزش انسان ساختیم.

با این که بیشترین بحث‌های این سوره پیرامون قیامت و نعمت‌های بهشتی است، ولی در آغاز آن، سخن از آفرینش انسان است؛ چرا که توجه به این آفرینش

زمینه‌ساز توجه به قیامت و رستاخیز است، همان گونه که در تفسیر سوره «قیامت» در چند صفحه قبل شرح دادیم.

می‌فرماید: «آیا چنین نیست که زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیزی قابل ذکر نبود؟ «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»^{۱۳}

آری، ذرات وجود او هر کدام در گوش‌های پراکنده بود، در میان خاک‌ها، در لابلای قطرات آب دریاها، در هوایی که در جو زمین وجود دارد، مواد اصلی وجود او هر کدام در گوشه یکی از این سه محیط پهناور افتاده بود، و او در میان آنها در حقیقت گم شده، و هیچ قابل ذکر نبود. آیا منظور از «انسان» در اینجا نوع انسان است، و عموم افراد بشر را شامل می‌شود؟ یا خصوص حضرت آدم علیه السلام است؟

آیه بعد که می‌گوید ما انسان را از نطفه آفریدیم قرینه روشنی بر معنی اول می‌باشد، هر چند بعضی معتقدند: «انسان» در آیه اول، به معنی حضرت «آدم» و «انسان» در آیه دوم اشاره به فرزندان آدم است، ولی این جدائی در این فاصله کوتاه، بسیار بعید به نظر می‌رسد. در تفسیر جمله لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً: «چیز قابل ذکری نبود» نیز نظرات دیگری اظهار شده است، از جمله این که: انسان به هنگامی که در عالم نطفه و جنین بود، موجود قابل ذکری نبود، ولی بعداً که مراحل تکامل را پیمود به موجودی قابل ذکر تبدیل شد.

۱۳- در این که «هَلْ» در اینجا به معنی «قد» می‌باشد، یا به معنی استفهام تقریری یا استفهام انکاری، احتمالات مختلفی داده‌اند، ولی ظاهر این است: استفهام تقریری است، و مفهوم جمله این است: «أَلَيْسَ قَدْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً».

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «انسان در «علم خدا» مذکور بود، هر چند در «عالم خلق» مذکور نبود»^{۱۴}.

در بعضی از تفاسیر نیز آمده که: منظور از «انسان» در اینجا علماء و دانشمندانند که قبل از فرا گرفتن علم قابل ذکر نبودند، اما بعد از رسیدن به نظام علم در میان همه مردم، در حیات و بعد از موتشان، همه جا ذکر آنها است. بعضی نقل کرده‌اند: «عمر بن خطاب» این آیه را از کسی شنید گفت ای کاش آدم همچنان غیر مذکور باقی مانده بود، و از مادرزاده نمی‌شد، و فرزندان مبتلا نمی‌شدند!^{۱۵} و این سخن تعجب آور است؛ چرا که در واقع ایرادی است به مسأله آفرینش.

به هر حال بعد از این مرحله نوبت آفرینش انسان، و موجود قابل ذکر شدن است، می‌فرماید: «ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزمائیم، و لذا او را شنوا و بینا قرار دادیم» «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً».

«أَمْشَاجٍ» جمع «مشج» (بر وزن نسج یا بر وزن سبب) یا جمع «مشیح» (بر وزن مریض) به معنی شیء مخلوط است.

آفرینش انسان از «نطفه مخلوط» ممکن است اشاره به اختلاط نطفه مرد و زن و ترکیب «اسپرم» و «اوول» بوده باشد همان گونه که در روایات اهل بیت علیهم السلام اجمالاً به آن اشاره شده است. یا اشاره به استعدادهای

۱۴- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۶.

۱۵- همان

مختلفی که در درون نطفه از نظر عامل وراثت از طریق ژن‌ها و مانند آن وجود دارد، و یا اشاره به اختلاط مواد مختلف ترکیبی نطفه است؛ چرا که از ده‌ها ماده مختلف تشکیل یافته، و یا اختلاط همه اینها با یکدیگر، معنی اخیر از همه جامع‌تر و مناسب‌تر است.

این احتمال نیز داده شده که «أمشاج» اشاره به تطورات نطفه در دوران جنینی است.^{۱۶-۱۷}

جمله «تَبْتَلِيهِ» اشاره به رسیدن انسان به مقام «تکلیف، تعهد، مسئولیت، آزمایش و امتحان» است، و این یکی از بزرگترین مواهب خدا است که به انسان کرامت فرموده و او را شایسته «تکلیف و مسئولیت» قرار داده است.

و از آنجا که «آزمایش و تکلیف» بدون «آگاهی» ممکن نیست، در آخر آیه اشاره به ابزار شناخت و چشم و گوش می‌کند که در اختیار انسان‌ها قرار داده است.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور از ابتلاء و آزمایش در اینجا تطورات و تحولاتی است که به جنین از مرحله نطفه، تا رسیدن به یک انسان کامل دست می‌دهد.

ولی با توجه به تعبیر «تَبْتَلِيهِ» و همچنین تعبیر به «انسان» تفسیر اول مناسب‌تر است.

ضمناً، از این تعبیر استفاده می‌شود: ریشه همه ادراکات انسان از ادراکات حسی او است؛ و به تعبیر دیگر، ادراکات حسی، «مادر» همه «معقولات» است، و این

۱۶- باید توجه داشت این که «نطفه» مفرد است و صفت آن «أمشاج» به صورت جمع آمده، به خاطر آن است که نطفه از اجزاء مختلفی ترکیب یافته، و در حکم جمع است و بعضی نیز مانند «زمخشری» در «کشاف» گفته‌اند: «أمشاج» مفرد است، هر چند بر وزن جمع می‌باشد.

۱۷- در علم امروز ثابت شده نطفه مرد از چند آب مختلف و هر یک به اندازه معین برای هدف خاصی ترکیب می‌گردد، آن گاه به سوی قرارگاه رحم حرکت می‌کند، و این با تعبیر «أمشاج» تناسب بیشتری دارد.

نظریه بسیاری از فلاسفه اسلامی است، و در میان فلاسفه یونان «ارسطو» نیز طرفدار همین نظر بوده است.

و از آنجا که تکلیف و آزمایش انسان علاوه بر مسأله آگاهی و ابزار شناخت، نیاز به دو عامل دیگر یعنی به مسأله «هدایت» و «اختیار» دارد، آیه بعد به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر و پذیرا باشد، یا کفران کننده و ناپذیرا» «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا»^{۱۸}.

«هدایت» در اینجا معنی وسیع و گسترده‌ای دارد که هم هدایت «تکوینی» را شامل می‌شود، هم هدایت «فطری» و هم «تشریحی» را هر چند سوق آیه بیشتر روی هدایت تشریحی است.

توضیح این که از آنجا که خداوند انسان را برای هدف «ابتلاء و امتحان» و تکامل آفریده است، مقدمات وصول به این هدف را در وجود او آفریده، و نیروهای لازم را به او بخشیده این همان هدایت «تکوینی» است.

سپس در اعماق فطرتش عشق به پیمودن این راه را قرار داده، و از طریق الهامات فطری، مسیر را به او نشان داده، و از این نظر هدایت «فطری» نامیده و از سوی دیگر، رهبران آسمانی و انبیای بزرگ را به تعلیمات و قوانین روشن برای «ارائه طریق» مبعوث کرده، و به وسیله آنها هدایت «تشریحی» فرموده است، و البته تمام این شعب سه گانه هدایت، جنبه عمومی دارد، و همه انسان‌ها را شامل می‌شود.

۱۸- «شاکر» و «کفور» به عقیده بسیاری از مفسران حال برای ضمیر مفعولی در «هدیناه» می‌باشد، این احتمال نیز وجود دارد که خبر «یکون» محذوفی بوده باشد و در تقدیر چنین است: (إِمَّا يَكُونُ شَاكِرًا وَ إِمَّا يَكُونُ كَفُورًا).

روی هم رفته این آیه، به سه مسأله مهم و سرنوشت‌ساز در زندگی انسان اشاره می‌کند:

مسأله «تکلیف»، مسأله «هدایت» و مسأله «آزادی اراده و اختیار» که لازم و ملزوم یکدیگر و مکمل یکدیگرند. در ضمن جمله «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» خط بطلان بر مکتب جبر می‌کشد.

تعبیر به «شاکر» و «کفور» مناسب‌ترین تعبیری است که در اینجا امکان دارد؛ چرا که در مقابل نعمت بزرگ هدایت الهی، آن‌ها که پذیرا و تسلیم شوند، و راه هدایت پیش گیرند، شکر این نعمت را به جا آورده، و آنها که مخالفت کنند کفران کرده‌اند.

و از آنجا که از دست و زبان هیچ کس بر نمی‌آید، که از عهده شکرش به در آید، در مورد «شکر» تعبیر به اسم فاعل کرده، در حالی که در مورد «کفران» تعبیر به «کفور» (صیغه مبالغه) آمده؛ زیرا آنها که این نعمت بزرگ را نادیده بگیرند بالاترین کفران را کرده‌اند؛ چرا که خداوند انواع وسائل هدایت را در اختیار آنها گذاشته، و این نهایت کفران است که همه را نادیده بگیرد و راه خطا برود.

ضمناً، باید توجه داشت «کفور» واژه‌ای است که هم در مورد کفران نعمت به کار می‌رود و هم در مورد «کفر اعتقادی» (همان گونه که «راغب» در «مفردات» آورده است).

در آخرین آیه مورد بحث، اشاره کوتاه و پرمعنائی به سرنوشت کسانی که راه کفر و کفران را می‌پویند کرده، می‌فرماید: «ما برای کافران زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان آتش آماده کرده‌ایم» «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَ أَغْلَالًا وَ سَعِيرًا».

تعبیر به اَعْتَدْنَا: «آماده کرده‌ایم» تأکیدی است بر مسأله حتمی بودن مجازات این گروه، درست است که آماده کردن از قبل، کار کسانی است که توانائی محدودی دارند و احتمال می‌دهند به هنگام نیاز توانائی پیدا نکنند، و این معنی درباره خداوند موردی ندارد؛ چرا که هر چه را اراده کند با فرمان «کن» فوراً موجود می‌شود، در عین حال برای بیان قطعی بودن مجازات کافران اعلام می‌کند:

و سائل مجازات آنها از هم اکنون آماده است!

«سَلْسِلٍ»^{۱۹} جمع «سلسله» به معنی «زنجیر» و «أَغْلَالٍ» جمع «غل» به معنی حلقه‌ای است که بر گردن یا دست‌ها قرار می‌دهند، سپس آن را با زنجیر می‌بندند.

به هر حال، ذکر غل و زنجیر، و سپس شعله‌های سوزان آتش بیانگر مجازات عظیم این گروه است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده، و «عذاب» و «اسارت» در آن جمع است.

آزادی آنها در شهوات در اینجا سبب اسارت آنها در آنجا می‌شود، آتش‌هایی که در این دنیا بر پا کرده‌اند در آنجا تجسم می‌یابد و دامانشان را می‌گیرد.

نکته:

عالم بر غوغای جنین:

می‌دانیم نطفه انسان از ترکیب نطفه مرد و زن که اولی «اسپرم» یا «کرمک» و دومی «اوول» یا «تخمک» نام دارد تشکیل می‌شود.

اصل وجود «نطفه» و سپس ترکیب آن، و بعد مراحل مختلف جنین، از عجائب و شگفتی‌های بزرگ جهان

۱۹- توضیح بیشتر درباره معنی «أغلال» را ذیل آیه ۸ سوره «یس» (جلد ۱۸ صفحه ۳۲۱) مطالعه فرمائید.

آفرینش است که با پیشرفت علم «جنین‌شناسی» پرده از اسرار آن برداشته شده، هر چند اسرار بیشتری هنوز در پرده نهان است.

از جمله شگفتی‌های مزبور که گوشه کوچکی را تشکیل می‌دهد امور زیر است:

۱- «اسپرم» که با آب نطفه مرد خارج می‌شود، موجود زنده متحرک بسیار کوچک ذره‌بینی است که دارای یک سر و گردن و دم متحرک می‌باشد، و عجب این که در هر بار انزال مرد ممکن است از دو تا پانصد میلیون! اسپرم وجود داشته باشد که مطابق جمعیت چندین کشور است، ولی از این عده بی‌شمار، فقط یک یا چند عدد وارد تخمک شده، و بارور می‌گردد، وجود این تعداد نطفه نر به خاطر آن است که اسپرم‌ها برای رسیدن به تخمک و ترکیب با آن تلفات زیادی می‌دهند، و اگر این تعداد عظیم نبود شاید امر بارور شدن مشکل می‌شد.

۲- «رحم» قبل از دوران بارداری فقط به اندازه یک گردو است! اما بعد از انعقاد نطفه و پرورش جنین، به قدری بزرگ می‌شود که جای زیادی را اشغال می‌کند و عجب این که جدار آن به قدری قابل ارتجاع است که در برابر این حجم عظیم کاملاً مقاومت می‌کند.

۳- خون در دیواره رحم، در عروق و رگ‌ها نیست! بلکه به صورت ناودان در میان عضلات جاری است؛ زیرا اگر رگی وجود داشت مسلماً در برابر کشش فوق‌العاده جدار رحم تاب مقاومت نمی‌آورد!

۴- بعضی از دانشمندان معتقدند: نطفه زن دارای الکتریسته «مثبت» است و «اسپرم» داری الکتریسته «منفی»، و لذا به سوی هم کشیده می‌شوند، اما هنگامی که اسپرم وارد تخمک شد، بار الکتریکی آن را منفی می‌کند و به همین

دلیل اسپرم‌های بی‌شمار دیگری که در اطراف آن وجود دارند از آن رانده می‌شوند، و بعضی نیز گفته‌اند: با ورود اسپرم، ماده شیمیائی مخصوص ترشح می‌شود که سایر اسپرم‌ها را می‌راند.

۵- جنین در میان کیسه‌ای بزرگ در آبی غلیظ به نام «آمنی‌بوس» غوطه‌ور است که خاصیت ضد ضربه در مقابل انواع حرکات تند مادر، و یا اصابت چیزی به شکم، دارد، به علاوه جنین را به صورت یکنواخت گرم نگه می‌دارد، و تغییر حرارت خارجی در آن به زودی اثر نمی‌کند، و از همه جالب‌تر این که او را در حالت بی‌وزنی قرار می‌دهد، و از فشار آوردن اعضای مختلف جنین روی همدیگر که ممکن است موجب ضایعاتی شود، جلوگیری می‌کند!

۶- تغذیه جنین از طریق «جفت» و «بند ناف» صورت می‌گیرد، یعنی خون مادر با تمام مواد غذایی و اکسیژن وارد جفت شده، و با تصفیه جدیدی از طریق بند ناف وارد قلب جنین می‌شود، و از آنجا به تمام اعضای بدن پخش می‌گردد.

جالب این که بطن چپ و راست قلب جنین، با یکدیگر مربوط است چون مسأله تصفیه از طریق ریه در آنجا مطرح نیست؛ زیرا جنین تنفس نمی‌کند، اما به محض تولد، حفره‌ها از هم جدا می‌شوند، و دستگاه تنفس به کار می‌افتد!^{۲۰}

﴿۵﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً ﴿۶﴾ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿۷﴾ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ

۲۰- در این بحث از جلد اول کتاب «اولین دانشگاه و آخرین پیامبر» و کتب دیگر استفاده شده است.

يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَضِيرًا ﴿٨﴾ وَ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا ﴿٩﴾ إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا ﴿١٠﴾ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿١١﴾ فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَاهُمْ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا

ترجمه:

- ۵- به یقین ابرار (و نیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.
- ۶- از چشمه‌ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند، و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند!
- ۷- آن‌ها به نذر خود وفا می کنند، و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است می ترسند.
- ۸- و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می دهند!
- ۹- (و می گویند:) ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم!
- ۱۰- ما از پروردگاران خائفیم در آن روزی که عبوس و سخت است!
- ۱۱- (به خاطر این عقیده و عمل) خداوند آنان را از شرّ آن روز نکه می دارد و آنها را می پذیرد در حالی که غرق شادی و سرورند.

شان نزول:

سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله
 «ابن عباس» می گوید: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند، و به علی علیه السلام گفتند: ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود

می کردی، علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و فضه که خادمه آن‌ها بود، نذر کردند: اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین علیهما السلام نیز گفتند: ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم). چیزی نگذشت هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند علی علیه السلام سه من جو قرض نمود، فاطمه علیها السلام یک سوم آن را آرد کرد، و نان پخت، هنگام افطار، سائلی بر در خانه آمده، گفت: السَّلَامُ عَلَیْكُمْ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: «سلام بر شما ای خاندان محمد! مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید، خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند، آن‌ها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند، و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب نوشیدند.

روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار، وقتی که غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز، ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند).

در سومین روز، اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد، باز هر کدام سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد، علی علیه السلام دست حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می لرزند! فرمود! این حالی را که در شما می بینم برای من بسیار گران است، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد، هنگامی که وارد خانه فاطمه علیها السلام شد، دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت

گرسنگی شکم او به پشت چسبیده، و چشم‌هایش به گودی نشسته، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد. در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید، سپس سوره «هل آتی» را بر او خواند (بعضی گفته‌اند: از آیه «انّ الأثرار» تا آیه «کان سَعِیْكُمْ مَشْكُورًا» که مجموعاً هیجده آیه است در این موقع نازل گشت). آنچه را در بالا آوردیم، نص حدیثی است که با کمی اختصار، در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است، و در همان کتاب از ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنت، نام می برد که این حدیث را در کتاب‌های خود آورده‌اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن).

به این ترتیب، روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است.^{۲۱}
 و اما علمای شیعه، همه اتفاق نظر دارند که: این هیجده آیه یا مجموع این سوره، در ماجرای فوق نازل شده است، و همگی بدون استثناء، در کتب تفسیر یا حدیث، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضائل مهم علی علیه السلام و فاطمه زهراء علیها السلام و فرزندانشان آورده‌اند.

حتی چنان که در آغاز سوره گفتیم، این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعرا، و حتی در شعر معروف «امام شافعی» آمده است.
 در اینجا بهانه‌جویانی که هر وقت به فضائل علی علیه

۲۱- «الغدیر»، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۱ و در کتاب «احقاق الحق» در جلد ۳، صفحه ۱۵۷ تا ۱۷۱، حدیث فوق از ۳۶ نفر از دانشمندان و علمای اهل سنت با ذکر مأخذ نقل شده است.

السلام می‌رسند، حساسیت فوق العاده‌ای نشان می‌دهند، منتهای دقت را در اشکال تراشی به عمل آورده و خرده‌گیری‌هایی بر این شأن نزول دارند از جمله:

۱- این سوره «مکی» است در حالی که داستان شأن نزول مربوط به بعد از تولد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام است که قطعاً در «مدینه» واقع شده! ولی چنان که در آغاز این سوره، مشروحاً بیان کردیم، دلایل روشنی در دست داریم که نشان می‌دهد: تمام سوره «هل آتی» و یا لاقل «هیجده آیه» در «مدینه» نازل شده است.

۲- لفظ آیه عام است چگونه می‌توان آن را تخصیص به افراد معینی داد.

ولی ناگفته پیداست که عام بودن مفهوم آیه، منافاتی با نزول آن در مورد خاصی ندارد، بسیاری از آیات قرآن مفهوم عام و گسترده‌ای دارد، ولی شأن نزول که مصداق اتم و اعلا‌ی آن است مورد خاصی می‌باشد، و این عجیب است که عمومیت مفهوم آیه‌ای را کسی دلیل بر نفی شأن نزول آن بگیرد.

۳- بعضی، شأن نزول‌های دیگری نقل کرده‌اند که با شأن نزول فوق سازگار نیست، از جمله این که «سیوطی» در «در المنثور» نقل کرده که مرد سیاه پوستی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و از «تسبیح» و «تهلیل» سؤال کرد.

عمر گفت: بس است، زیاد از رسول خدا سؤال کردی، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

عمر! خاموش باش، و در این هنگام سوره «هل آتی» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد!^{۲۱}

۲۲- «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۲۹۷.

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که مردی از «حیثه» خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، می‌خواست از او سؤال کند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سؤال کن و فراگیر.

عرض کرد: ای رسول خدا! گروه شما از نظر رنگ و صورت و نبوت بر ما برتری دارد، اگر من به آنچه تو ایمان آورده‌ای ایمان بیاورم، و همانند آنچه عمل می‌کنی، عمل کنم، من با تو در بهشت خواهم بود؟

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است سفیدی سیاه‌پوستان در بهشت از هزار سال راه دیده می‌شود، پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله ثواب‌های مهمی برای گفتن لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده، بیان فرمود، در این هنگام سوره «هل آتی» نازل شد!^{۲۳}

ولی با توجه به این که این روایات تقریباً هیچگونه تناسبی با مضمون آیات سوره «هل آتی» ندارد، به نظر می‌رسد برای پایمال کردن شأن نزول سابق، از سوی عمال «بنی امیه» یا مانند آنان جعل شده باشد.

۴- بهانه دیگر که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که: چگونه انسان می‌تواند، سه روز گرسنه بماند و تنها با آب افطار کند؟!

اما این ایراد عجیبی است برای این که: خود ما افراد متعددی را دیده‌ایم که برای بعضی از معالجات طبی سه روز که سهل است امساک معروف «چهل روز» را انجام داده‌اند، یعنی چهل روز تمام، تنها آب نوشیده‌اند! و مطلقاً غذائی نخورده‌اند! و همین امر باعث درمان بسیاری از بیماری‌های آنها شده، حتی یکی از اطباء معروف غیر مسلمان به نام «الکسی سوفورین» کتابی در

۲۳- «در المنثور»، جلد ۶، صفحه ۲۹۷.

زمینه آثار درمانی مهم چنین امساک، با ذکر برنامه دقیق آن نوشته است.^{۲۴}

حتی اگر تعجب نکنید بعضی از همکاران در تفسیر نمونه، این امساک را تا ۲۲ روز عملاً انجام داده‌اند.

۵- بعضی دیگر، برای این که به سادگی از کنار این فضیلت بگذرند، از طریق دیگری وارد شده‌اند، مثلاً «آلوسی» می‌گوید: اگر بگوئیم این سوره درباره علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نازل نشده، چیزی از قدر آنها نمی‌کاهد؛ زیرا داخل بودن آنها در عنوان «ابرار» مطلب آشکاری است که هر کس می‌داند، سپس، به بیان بعضی از فضائل آنها پرداخته، می‌گوید: انسان چه درباره این دو بزرگوار می‌تواند بگوید: جز این که علی علیه السلام مولای مؤمنان و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله و جزء وجود محمدی صلی الله علیه و آله و حسین علیهما السلام روح و ریحان، و آقایان جوانان بهشتند، اما مفهوم این سخن ترک دیگران نیست، بلکه هر کس غیر این راه را بپوید گمراه است.^{۲۵}

ولی ما می‌گوئیم: اگر بنا شود فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم، بقیه فضائل نیز تدریجاً به چنین سرنوشتی دچار می‌شوند، و روزی فرا خواهد رسید که بعضی، اصل فضیلت علی و بانوی اسلام و حسنین علیهم السلام را نیز انکار کنند!

قابل توجه این که: در بعضی از روایات از خود علی علیه السلام نقل شده که در موارد متعدد، به نزول این آیات

۲۴- این کتاب به نام کتاب «روزه روش نوین برای درمان بیماری‌ها» به فارسی ترجمه و نشر شده است.

۲۵- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۸.

در مورد خود و فرزندانش در مقابل مخالفان استدلال کرده است.^{۲۶}

این نکته نیز قابل توجه است که: «اسیر» معمولاً در «مدینه» وجود داشت، و در «مکه» به حکم آن که هنوز غزوات اسلامی شروع نشده بود کمتر اسیر دیده می‌شد، و این گواه دیگری بر مدنی بودن این سوره است.

آخرین نکته‌ای را که در اینجا لازم به یاد آوری می‌دانیم این است که: به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله «آلوسی» مفسر معروف اهل سنت، بسیاری از نعمت‌های بهشتی در این سوره بر شمرده شده است ولی از «حور العین» که غالباً در قرآن مجید در عداد نعمت‌های بهشتی آمده، مطلقاً سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره درباره فاطمه زهرا علیها السلام و همسر و فرزندانش باشد، که به احترام بانوی اسلام علیها السلام ذکری از «حور» به میان نیامده!^{۲۷}

گرچه بحث ما در زمینه این شأن نزول طولانی شد، ولی در برابر اشکال تراشی‌های بهانه‌جویان، چاره‌ای جز این نبود.

تفسیر:

پاداش عظیم ابرار

در آیات گذشته بعد از آن که انسان‌ها را به دو گروه «شکور» و «کفور» یا «شکرگزار» و «کفران‌کننده» تقسیم کرد، اشاره کوتاهی به مجازات و کیفر سخت کفران‌کنندگان آمده بود، آیات مورد بحث به سراغ پاداش‌های

۲۶- «احتجاج طبرسی» و «خصال صدوق» (طبق نقل «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۲۲۴).

۲۷- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۸.

شکرگزاران و ابرار (نیکان و پاکان) می‌رود، و نکات جالبی در این زمینه یادآوری می‌کند.

نخست می‌فرماید: «نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوشی آمیخته است» «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا».

«أبرار» جمع «بَرّ» (بر وزن رَبّ) در اصل، به معنی وسعت و گستردگی است، و به همین جهت صحراهای وسیع را «بَرّ» می‌گویند، و از آنجا که افراد نیکوکار، اعمالشان نتایج گسترده‌ای در سطح جامعه دارد، این واژه بر آنها اطلاق می‌شود، و «بَرّ» (به کسر ب) به معنی «نیکوکاری» است، بعضی گفته‌اند: فرق بین آن و «خیر» این است که: «بَرّ» به معنی «نیکی توأم با توجه است» در حالی که «خیر» معنی اعمی دارد.

«کافور» در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروف آن «بوی خوش» است همچنین گاهی است خوشبو، و یکی دیگر از معانی آن همان «کافور» معمولی است که بوی تندی دارد، و برای مصارف طبی از جمله ضد عفونی کردن به کار می‌رود.

به هر حال، آیه فوق نشان می‌دهد: این شراب طهور بهشتی، بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می‌برد، و هم شامه.

بعضی از مفسران نیز گفته‌اند: «کافور» نام یکی از چشمه‌های بهشتی است، ولی این تفسیر با تعبیر «كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» که می‌گوید: آمیخته با کافور است سازگار نیست.

از سوی دیگر، با توجه به این که «کافور» از ماده «کفر» به معنی «پوشش» است، بعضی از ارباب لغت مانند «راغب» در «مفردات» معتقدند: انتخاب این نام برای «کافور» به

خاطر پوشیده بودن آن در میان غلاف‌های میوه درختی است که این ماده از آن گرفته می‌شود.

بعضی نیز تعبیر «کافور» را اشاره به سفیدی فوق العاده و خنکی آن دانسته‌اند؛ زیرا کافور معمولی نیز از نظر «خنکی» و «سفیدی» ضرب المثل است.

اما روی هم رفته تفسیر نخست از همه مناسب‌تر به نظر می‌رسد، به خصوص این که گاهی در عبارات، «کافور» را هم ردیف مشک و عنبر شمرده‌اند که از بهترین بوهای خوش است.

آن گاه به سرچشمه‌ای که این جام شراب طهور از آن پر می‌شود اشاره کرده: می‌فرماید: «این از چشمه خاصی است که بندگان خدا از آن می‌نوشند، و آن را از هر جا بخواهند جاری می‌سازند!» «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا».^{۲۸}

این چشمه شراب طهور، چنان در اختیار ابرار و عبادالله است که هر جا اراده کنند از همانجا سر بر می‌آورد، و جالب این که: در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که در توصیف آن فرمود: هِيَ عَيْنٌ فِي دَارِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَفْجُرُ إِلَى دُورِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ: «این چشمه‌ای است در خانه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که از آنجا به خانه

۲۸- در این که نصب «عیناً» برای چیست؟ احتمالات زیادی داده‌اند، شاید از همه مناسب‌تر این است که «عیناً» منصوب به نزع خافض» است، و در تقدیر «مِنْ عَيْنٍ» بوده. بعضی نیز گفته‌اند: «بدل» از «کافور» و یا منصوب به اختصاص یا مدح است، و یا مفعول فعل مقدری است، و در تقدیر «يَشْرَبُونَ عَيْنًا» می‌باشد، ولی همان گونه که گفتیم، معنی اول مناسب‌تر است.

«يَشْرَبُ» هم به وسیله «باء» متعدی می‌شود و هم بدون آن و «باء» در «بها» ممکن است به معنی «مِنْ» باشد.

سایر پیامبران و مؤمنان جاری می‌شود»^{۲۹}.

آری همان گونه که در دنیا چشمه‌های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می‌شود، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است چشمه شراب طهور الهی، از همین بیت وحی می‌جوشد، و شاخه‌های آن به خانه‌های مؤمنان سرازیر می‌گردد!

«يَفْجُرُونَ» از ماده «فجر» در اصل از ریشه «فجر» گرفته شده که به معنی شکافتن و وسیع است، خواه شکافتن زمین باشد، یا چیز دیگر، و از آنجا که نور صبح گوئی پرده شب را می‌شکافد، به آن «فجر» گفته‌اند، و به شخص فاسق از این رو «فاجر» می‌گویند که: پرده حیا و پاکی را دریده، و از مسیر حق خارج شده است.

اما در آیه مورد بحث، به معنی شکافتن زمین است.

قابل توجه این که: در میان نعمت‌های فراوان بهشتی که در این سوره آمده، نخستین نعمت «شراب طهور معطر خاصی» ذکر شده، و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام ورود به بهشت با نوشیدن از این شراب، هرگونه اندوه، ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می‌شویند، و سرمست از عشق حق به استفاده از سایر مواهب بهشتی می‌پردازند.

در آیات بعد، به ذکر اعمال و اوصافی که «ابرار و «عبادالله» دارند، پرداخته با ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آنها را نسبت به این همه نعمت‌های بی‌مانند توضیح می‌دهد.

۲۹-تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۷۷ و «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۵.

نخست می‌فرماید: «آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند» «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ».

دیگر این که: «از روزی که عذاب و شر آن گسترده است بیمناکند» «وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا».

جمله «يُوفُونَ» و «يَخَافُونَ» و جمله‌های بعد، که همه به صورت «فعل مضارع» آمده نشان می‌دهد: این برنامه مستمر و همیشگی آنان است.

البته همان گونه که در شأن نزول گفتیم، مصداق اتم و اکمل این آیات امیر مؤمنان علی، فاطمه زهراء و فرزندان آنها حسن و حسین علیهم السلام می‌باشند که نذر خود را در مورد سه روز روزه داشتن ادا کردند، و جز با آب افطار نمودند، و قلب آنان از خوف خدا و خوف قیامت مالا مال بود.

«مُسْتَطِيرًا» به معنی گسترده و پراکنده است، و اشاره به عذاب‌های گوناگون و وسیع آن روز عظیم می‌باشد.

به هر حال، وقتی آنها به نذرهایی که بر خویشان واجب کرده‌اند وفا می‌کنند به طریق اولی واجبات الهی را محترم شمرده و در انجام آن می‌کوشند.

ترس آنها از شر آن روز بزرگ، اشاره به ایمانشان به معاد، و احساس مسئولیت شدید در برابر فرمان الهی است.

آن‌ها به خوبی «معاد» را باور کرده‌اند، و به تمام کيفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند، و اثر این ایمان در اعمالشان کاملاً نمایان است.

پس از آن به ذکر سومین عمل شایسته آنها پرداخته، می‌گوید: «آن‌ها غذای خود را در عین این که به آن نیازمندند و دوست دارند به «مسکین»، «یتیم» و «اسیر»

می‌دهند» «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا».

اطعام کردن آنها ساده نیست، بلکه توأم با ایثار در هنگام نیاز شدید است، و از سوی دیگر، اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان را از «مسکین»، «یتیم» و «اسیر» شامل می‌شود، و به این ترتیب، رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است.

ضمیر در «عَلَىٰ حُبِّهِ» به «اطعام» باز می‌گردد، یعنی در عین این که به طعام علاقه دارند آن را انفاق می‌کنند، و این شبیه چیزی است که در آیه ۹۲ سوره «آل عمران» آمده است: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ: «هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید».

بعضی نیز گفته‌اند: ضمیر مزبور به «الله» بر می‌گردد که در آیات گذشته آمده، یعنی آنها به عشق پروردگار، اطعام طعام می‌کنند ولی با توجه به این که این مطلب در آیه بعد می‌آید، معنی اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

معنی «مسکین»، «یتیم» و «اسیر» روشن است، اما در این که این اسیر اشاره به کدام اسیر است؟ در میان مفسران گفتگو است.

بسیاری گفته‌اند: منظور اسیرانی است که از مشرکان و کفار می‌گرفتند، و به قلمرو حکومت اسلامی در «مدینه» می‌آوردند.

بعضی احتمال داده‌اند: منظور از آن، بردگانی است که اسیر دست مالک خود می‌باشند.

و بعضی آن را به زندانیان تفسیر کرده‌اند، ولی تفسیر اول از همه مناسب‌تر و مشهورتر است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: مطابق شأن نزول مرد اسیر بر در خانه علی علیه السلام به هنگام افطار آمد،

مگر اسیران زندانی نبودند؟

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود که: طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مطلقاً زندانی وجود نداشت، حضرت صلی الله علیه و آله اسیران را تقسیم کرده، به دست مسلمانان سپرده، می‌فرمود: مراقب آنها باشید، و به آنها نیکی کنید، و گاه که توانائی بر تأمین غذای آنها را نداشتند، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می‌گرفتند، و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می‌فرستادند، تا به آنها کمک کنند.

زیرا در آن موقع مسلمین سخت در مضیقه بودند. البته بعداً که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد، و تعداد اسیران بالا گرفت و حتی با گسترش دامنه حکومت، مجرمان زیاد شدند، زندان به وجود آمد، و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت المال صورت می‌گرفت.^{۳۰}

به هر حال، از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود: یکی از بهترین اعمال، اطعام محرومان و نیازمندان است، نه تنها نیازمندان مسلمان که اسیران بلاد شرک، نیز تحت پوشش این دستور اسلامی قرار گرفته، تا آنجا که اطعام آنها یکی از کارهای برجسته «ابرار» شمرده شده است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: **اسْتَوْصُوا بِالْأَسْرَى خَيْرًا وَ كَأَن أُحْدِثُ يَوْمًا يُؤْتِرُ أَسِيرَهُ بِطَعَامِهِ: «با اسیران به نیکی رفتار کنید، مسلمانان هنگامی که این سخن را شنیدند، گاه غذای خود را به اسیر داده و او را بر خویشتن مقدم می‌شمردند.»**^{۳۱}

۳۰- برای توضیح بیشتر به کتاب «احکام زندان در اسلام» مراجعه کنید.

۳۱- «کامل ابن اثیر»، جلد ۲، صفحه ۱۳۱

چهارمین عمل برجسته ابرار را اخلاص می‌شمرد، و می‌فرماید: «آن‌ها می‌گویند: ما شما را تنها برای خدا اطعام می‌کنیم، نه پاداشی از شما می‌خواهیم و نه تشکری» **«إِنَّمَا نَطْعَمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا»**.

این برنامه منحصر به مسأله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آنها نیست، و اصولاً در اسلام «ارزش عمل، به خلوص نیت» است، و گرنه، اعمالی که انگیزه‌های غیر الهی داشته باشد، خواه ریاکارانه باشد، یا به خاطر هوای نفس، و یا تشکر و قدردانی مردم، یا پاداش مادی، و هیچگونه ارزش معنوی و الهی ندارد، و حدیث مشهور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله **«لَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ وَ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»** اشاره به همین معنی است.

منظور از «وجه الله» همان ذات خدا است، و گرنه خدا «صورت» جسمانی ندارد، و این، همان چیزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تأکید شده است، در آیه ۲۷۲ «بقره» می‌خوانیم: **وَ مَا تَنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ: «شما جز برای خداوند انفاق نکنید»** و در آیه ۲۸ سوره «کهف» در توصیف همشینیان شایسته پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آمده است: **وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَ الْعِشِيِّ يَرِيدُونَ وَجْهَهُ: «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می‌خوانند، و تنها ذات او را می‌طلبند.»**

و در آخرین توصیف «ابرار» می‌فرماید: «آن‌ها می‌گویند: ما از پروردگارمان خائفیم از آن روز که عبوس و شدید است» **«إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا»**.

این سخن، ممکن است زبان حال «ابرار» باشد یا زبان قال آنها.

تعبیر از روز قیامت به روز «عبوس» و «سخت» با این که عبوس از صفات انسان است و به کسی می‌گویند که قیافه‌اش را در هم کشیده، به خاطر تأکید بر وضع وحشتناک آن روز است، یعنی آن قدر حوادث آن روز سخت و ناراحت کننده است که نه تنها انسان‌ها در آن روز عبوسند بلکه گوئی خود آن روز نیز عبوس است.

در این که «قَمْطَرِير» از چه ماده‌ای گرفته شده؟ در میان مفسران و ارباب لغت گفتگو است، بعضی آن را از «قَمْطَر» می‌دانند، و بعضی آن را مشتق از ماده «قَطَر» (بر وزن مرغ) و میم را زائده می‌دانند.

ولی مشهور همان اول است که به معنی شدید و عبوس است.^{۳۲}

در اینجا سؤالی پیش می‌آید و آن این که: اگر «ابرار» تنها برای ذات پاک خدا کار می‌کنند، پس چرا می‌گویند: ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم؟ آیا انگیزه الهی، با انگیزه ترس از عذاب قیامت، سازگار است؟!

اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود، و آن این که: آن‌ها در هر حال به خاطر خدا گام بر می‌دارند، اگر از عذاب قیامت می‌ترسند، به خاطر آن است که عذاب الهی است، و اگر به نعمت‌های بهشت علاقه دارند چون این نعمت‌ها از ناحیه او است.

و این همان چیزی است که در باب «نیت عبادت» در فقه مطرح است که می‌گویند: قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب، و ترس از عقاب، و یا حتی

۳۲- «مفردات راغب»، «لسان العرب»، «المنجد»، «قرطبی» و «مجمع البیان».

کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز استسقاء برای نزول باران) ندارد، زیرا همه اینها بازگشت به خداوند می‌کند، و به اصطلاح از قبیل «داعی بر داعی» است، هر چند مرحله عالی عبادت این است که: علاقه به نعمت‌های بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد بلکه یک پارچه به عنوان «حُبًّا لِلَّهِ» انجام گیرد. تعبیر به «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا» نیز شاهد بر این است که این خوف، نیز خوف از پروردگار است. نکته قابل توجه این که: دومین وصف از اوصاف پنجگانه، و پنجمین وصف، هر دو مسأله خوف است، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شَرُّ آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی کمی آن را می‌رساند و دیگری گستردگی کیفی را.

در آخرین آیه مورد بحث، به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیت پاکی که «ابرار» دارند اشاره کرده، می‌فرماید: «به خاطر همین‌ها خداوند آنها را از شَرِّ آن روز نگهداری می‌کند، و در حالی که با طراوت، مسرور و شادمان هستند از آنها استقبال می‌کند» «فَوْقَاهُمْ اللَّهُ شَرِّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَاهُمْ نُصْرَةً وَ سُرُورًا».

«نُصْرَةً» به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می‌دهد، آری، رنگ رخسار آنها در آن روز از آرامش و نشاط درونی آنان خبر می‌دهد. بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسؤولیت از آن

روز بیمناک بودند، خداوند در عوض آنها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می‌کند. تعبیر به «لَقَاهُمْ» از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می‌دهد: خداوند بزرگ از این میهمانان گران قدر با لطف خاصش استقبال می‌کند، و آنها را که غرق شادی و سرورند در سایه رحمتش جای می‌دهد.

نکته:

سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عباد الله می‌شمرد، که در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تأکید شده است، و نشان می‌دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد.

و اگر به دنیای امروز نگاه کنیم که طبق اخبار منتشره، هر سال میلیون‌ها نفر از گرسنگی می‌میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قدر غذای اضافی به زباله‌دان‌ها می‌ریزند که حسابی برای آن نیست، اهمیت این دستور اسلامی از یکسو، و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر، روشن می‌گردد.

در روایات اسلامی نیز تأکید بسیار در این زمینه دیده می‌شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در اینجا می‌آوریم:

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: مَنْ أَطْعَمَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَلَاثِ جَنَّاتٍ فِي مَلَكَوَاتِ السَّمَاوَاتِ:

«کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند، خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمان‌ها اطعام خواهد

کرد».^{۳۳}

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا حَتَّى يَشْبِعَهُ لَمْ يَدْرْ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ مَا لَهُ مِنَ الْأَجْرِ فِي الْآخِرَةِ لَا مَلَكٌ مَقْرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ، إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ:

«کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، احدی از خلق خدا نمی‌داند چقدر در آخرت پاداش دارد، نه فرشتگان مقرب الهی، و نه پیامبران مرسل، جز خداوند که پروردگار عالمیان است».^{۳۴}

در حدیث دیگری از همان امام آمده است: لَأَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مُحْتَاجًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُزَوِّرَهُ، وَلَا أَنْ أُزَوِّرَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُعْتِقَ عَشْرَ رِقَابٍ:

«اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم نزد من محبوبتر است از این که فقط به دیدار او بروم، و اگر بدیدار او بروم نزد من محبوبتر است از این که ده برده را آزاد کنم»!^{۳۵} قابل توجه این که در روایات، تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده بلکه در بعضی صریحاً آمده است: «اطعام مؤمنان» هر چند بی‌نیاز باشند، همچون آزاد کردن برده است، و این نشان می‌دهد: هدف از این کار، علاوه بر رفع نیازمندی‌ها جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است.

به عکس آنچه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک، یا دو خویشاوند به مهمانخانه‌ای

۳۳- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۰، باب اطعام المؤمن، حدیث ۳ (چاپ دار الکتب الاسلامیه).

۳۴- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۱، باب اطعام المؤمن، حدیث ۶ (چاپ دار الکتب الاسلامیه).

۳۵- «اصول کافی»، جلد ۲، صفحه ۲۰۳، باب اطعام المؤمن، حدیث ۱۸ (چاپ دار الکتب الاسلامیه).

می‌روند هر کدام باید سهم خود را بپردازد، گوئی مسأله میهمانی کردن، مخصوصاً نفقات بسیار برای آنان بسیار شگفت‌آور است.

در بعضی از روایات نیز تصریح شده: اطعام گرسنگان به طور مطلق (هر چند مؤمن و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است، چنان که در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است: **مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ إِبْرَادُ الْكِبَادِ الْحَارَّةِ وَ إِشْبَاعُ الْكِبَادِ الْجَائِعَةِ وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ بِي عَبْدٌ بَيْتُ شَيْبَانَ وَ أَخُوهُ- أَوْ قَالَ جَارُهُ- الْمُسْلِمُ جَائِعٌ:**

«یکی از برترین اعمال نزد خدا خنک کردن جگرهای داغ است، و سیر کردن شکم‌های گرسنه، سوگند به کسی که جان محمد در دست او است بنده‌ای که شب سیر بخوابد و برادر- یا فرمود همسایه- مسلمانش گرسنه باشد، به من ایمان نیاورده است!»^{۳۱}

ذیل حدیث فوق، گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه‌ای را شامل می‌شود، و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود.

و در این زمینه روایات بسیار است.^{۳۷}

۳۶- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۹- قابل توجه این که مرحوم «علامه مجلسی» در این زمینه بابتی عنوان کرده و ۱۱۳ حدیث در آن آورده است که مربوط به «اطعام مؤمن و سیراب کردن و لباس پوشاندن و اداء دین» می‌باشد، و بعضی از آنها عمومیت دارد.

۳۷- «بحار الانوار»، جلد ۷۴، صفحه ۳۶۹- قابل توجه این که مرحوم «علامه مجلسی» در این زمینه بابتی عنوان کرده و ۱۱۳ حدیث در آن آورده است که مربوط به «اطعام مؤمن و سیراب کردن و لباس پوشاندن و اداء دین» می‌باشد، و بعضی از آنها عمومیت دارد.

﴿۱۲﴾ وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا
﴿۱۳﴾ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا

﴿۱۴﴾ وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا
﴿۱۵﴾ وَ يَطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَاتِهِ مِنْ فَضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا
﴿۱۶﴾ قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا

﴿۱۷﴾ وَ يَسْقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا
﴿۱۸﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا
﴿۱۹﴾ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا

﴿۲۰﴾ وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا
﴿۲۱﴾ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُوعًا أُسْوَرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَ سِقَاقِمٌ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا

﴿۲۲﴾ إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا
ترجمه:

۱۲- و در برابر صبرشان، بهشت و لباس‌های حریر (بهشتی) را به آنها پاداش می‌دهد!

۱۳- در بهشت بر تخت‌های زیبا تکیه کرده‌اند، نه آفتاب را در آنجا می‌بینند و نه سرما را!

۱۴- و در حالی است که سایه‌های درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده و چیدن میوه‌هایش بسیار آسان است.

۱۵- و در گرداگرد آنها طرف‌هایی سیمین و قدح‌هایی بلورین می‌گردانند.

۱۶- ظرف‌های بلورینی از نقره، که آنها را به اندازه مناسب آماده کرده‌اند.

۱۷- و در آنجا از جام‌هایی سیراب می‌شوند که لبریز از

شراب طهوری آمیخته با زنجبیل است.

۱۸- از چشمه‌ای در بهشت که نامش سلسبیل است!
۱۹- و بر گردشان (برای پذیرائی) نوجوانانی جاودانی می‌گردند که هر گاه آنها را ببینی گمان می‌کنی مروارید پراکنده‌اند!

۲۰- و هنگامی که آنجا را ببینی نعمت‌ها و ملک عظیمی را می‌بینی!

۲۱- بر اندام آنها (بهشتیان) لباس‌هایی است از حریر نازک سبز رنگ، و از دیبای ضخیم، و با دستبندهایی از نقره آراسته‌اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنان می‌نوشاند.

۲۲- این پاداش شماست، و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است.

تفسیر:

پاداش‌های عظیم بهشتی!

بعد از اشاره اجمالی در آیات گذشته، به نجات «ابرار و نیکان» از عذاب‌های دردناک روز قیامت، رسیدن به لقای محبوب، و غرق سرور و شادمانی شدن، در آیات مورد بحث به شرح این نعمت‌های بهشتی پرداخته، حداقل پانزده نعمت را در طی این آیات بر می‌شمرد:

نخست از مسکن و لباس این بهشتیان، سخن می‌گوید، می‌فرماید: «خداوند در برابر صبر و شکیبائی آن‌ها بهشت، لباس‌ها و فرش‌هایی از حریر را به آنها پاداش می‌دهد» «وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا».

آری، در برابر آن همه استقامت و ایثار، که نمونه آن وفاء به نذر، روزه داشتن، و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار، به مسکین و یتیم و اسیر است، خداوند آنها را در باغ‌های مخصوصی از بهشت جای می‌دهد، و

بهترین لباس‌ها را بر آنها می‌پوشاند.

نه تنها در این آیه که در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت تصریح شده که پاداش‌های قیامت در مقابل صبر و شکیبایی انسان است (صبر در طریق اطاعت، صبر در برابر معصیت، و صبر و استقامت در برابر مشکلات و مصائب).

در آیه ۲۴ سوره «رعد» می‌خوانیم: فرشتگان به بهشتیان چنین خوشامد می‌گویند: **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ**; «درود بر شما به خاطر صبر و استقامتی که داشتید».

و در آیه ۱۱۱ «مؤمنون» آمده است: **إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ**; «من امروز آنها را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم، آن‌ها پیروز و رستگارند».

پس از آن می‌افزاید: «این در حالی است که آنها بر تخت‌های زیبا تکیه کرده، نه گرمی آفتاب را می‌بینند، و نه سردی هوا را» **«مُتَكِّينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا»**.

ذکر این حالت (تکیه کردن بر تخت‌ها) اشاره به آرامش و راحتی کامل آنها است؛ چرا که انسان معمولاً در حالت آرامش، در چنین حالتی به سر می‌برد، و ذیل آیه نیز اشاره به اعتدال کامل هوای بهشت است.

نه این که: خورشید و ماه در آنجا وجود نداشته باشد، بلکه با وجود سایه‌های درختان بهشتی تابش ناراحت‌کننده خورشید وجود ندارد.

«أَرَائِكِ» جمع «اریکه» در اصل به تخت‌هایی می‌گویند که در حجله عروس می‌نهند و منظور در اینجا تخت‌های زیبا و فاخر است.

«الوسی» مفسر معروف اهل سنت در «روح المعانی» در

حدیثی از «ابن عباس» چنین نقل می‌کند:

بَيْنَا أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ إِذْ رَأَوْا ضَوْءًا كَضَوْءِ الشَّمْسِ، وَ قَدْ أَشْرَقَتِ الْجِنَانُ بِهِ فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَا رِضْوَانُ مَا هَذَا؟ وَ قَدْ قَالَ رَبُّنَا لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا، فَيَقُولُ لَهُمْ رِضْوَانٌ لَيْسَ هَذَا بِشَمْسٍ، وَ لَا قَمَرٍ، وَ لَكِنْ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ ضَحِكًا، وَ أَشْرَقَتِ الْجِنَانُ مِنْ نُورِ تَغْرِيهِمَا!

«هنگامی که بهشتیان در بهشت هستند ناگهان نوری همچون نور آفتاب مشاهده می‌کنند که صحنه بهشت را روشن ساخته، بهشتیان به رضوان (فرشته مأمور بهشت) می‌گویند: این نور چیست؟ با این که پروردگار ما فرموده: در بهشت نه آفتاب را می‌بینند و نه سرما را؟!»

او در پاسخ می‌گوید: این نور خورشید و ماه نیست، ولی علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام خندان شده‌اند و بهشت از نور دندانیشان روشن گشته است!^{۳۸} «زمهریر» از ماده «زَمْهَر» به معنی شدت سرما، یا شدت غضب، یا سرخ شدن چشم، بر اثر خشم، می‌باشد، و در اینجا منظور همان معنی اول است.

در حدیثی آمده است: در جهنم نقطه‌ای وجود دارد که از شدت سرما اعضای بدن از هم متلاشی می‌شود.^{۳۹}

آیه بعد، در ادامه این نعمت‌ها می‌افزاید: «این در حالی است که سایه‌های درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده، و چیدن میوه‌هایش برای آنها بسیار سهل و آسان است» **«وَ**

۳۸- «روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۹.

۳۹- «در المنتور»، جلد ۶، صفحه ۳۰۰.

دَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَ ذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا»^{۴۰}.

نه مشکلی وجود دارد، نه خاری در دست می‌رود، و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه‌ها است!

بار دیگر یاد آوری این نکته را ضروری می‌دانیم که اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان، با این جهان، بسیار متفاوت است، و آنچه درباره نعمت‌های بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده، تنها اشاراتی است پر معنی به آن مواهب عظیم، و گرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آنجا نعمت‌هایی است که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است. «ابن عباس» سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است: می‌گوید: آنچه را خداوند در قرآن از نعمت‌های بهشتی نام برده مثل و ماندی در دنیا ندارد، ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده است نام می‌برد، مثلاً از شراب طهوری نام می‌برد که با «زنجبیل» ممزوج است این ماده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت.^{۴۱}

پس از آن به توضیح قسمتی از چگونگی پذیرائی از این میهمانان بهشتی، و سائل پذیرائی آنها، و پذیرائی کنندگان می‌پردازد، می‌فرماید: «در گرداگرد آنها ظرف‌هایی از نقره و قرح‌هایی بلورین می‌گردانند» **«وَ يَطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا»**.

«ظرف‌های بلورینی از نقره! که آن را به اندازه لازم آماده

۴۰- «ظُوف» (بر وزن ظروف) جمع «ظُوف» (بر وزن حفظ) یا جمع «ظُوف» (بر وزن حذف) است که اولی معنی وصفی دارد، و دومی معنی مصدری، و به معنی میوه‌های چیده شده، یا چیدن میوه است.

۴۱- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱.

کرده‌اند» «قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا».

در این ظرف‌ها انواع غذا‌های بهشتی، و در آن قَدَح‌های بلورین انواع نوشیدنی‌های لذت بخش و نشاط آفرین، به مقداری که می‌خواهند و علاقه دارند موجود است، و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرد آنها دور می‌زنند و به آنها عرضه می‌کنند.

«أَنِيبَةٌ» جمع «اناء» به معنی هرگونه ظرف است، و «اکواب» جمع «کوب» (بر وزن خوب) به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشد که گاه از آن تعبیر به «قدح» می‌شود.

«قَوَارِير» جمع «قاروره» به معنی ظرف بلورین و شیشه‌ای است.

عجب این که می‌فرماید: ظرف‌های بلورین بهشتی از نقره ساخته شده! در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقاً وجود ندارد، و ظرف‌های بلورین را از سنگ‌های مخصوصی که ذوب می‌کنند می‌سازند، ولی همان خدائی که این امکان را در سنگ تیره آفرید که قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد، می‌تواند در فلزی همچون نقره نیز بیافریند.

به هر حال، از این تعبیر استفاده می‌شود: ظرف‌ها و جام‌های بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد، هم درخشندگی و زیبایی نقره را، و نوشابه‌هایی که در آن است کاملاً نمایان است.

قابل توجه این که: در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: **يَنْقُذُ الْبَصْرُ فِي فِضَّةِ الْجَنَّةِ كَمَا يَنْقُذُ فِي الزُّجَاجِ!** «نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می‌کند، آن چنان‌که در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد».^{۴۲}

این را نیز می‌دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه‌هایی

۴۲- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۰.

پی برده‌اند (مانند اشعه ایکس) که از اجسام تیره نیز عبور می‌کند و درون آن را مانند بلور نشان می‌دهد.

«ابن عباس» می‌گوید: همه نعمت‌های بهشتی شبیه و ماندنی در دنیا دارد جز ظرف‌های بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و ماندنی برای آن نیست.^{۴۳}

آن گاه می‌افزاید: «در آنجا از جام‌هایی سیراب می‌شوند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته» و **يَسْقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرْأَجُهَا زَنْجَبِيلًا**.

بسیاری از مفسران تصریح کرده‌اند که عرب جاهلی از شراب‌هایی که آمیخته با زنجبیل بود لذت می‌برد زیرا تندی مخصوصی به شراب می‌داد، و قرآن در اینجا از جام‌هایی سخن می‌گوید که شراب طهورش با زنجبیل آمیخته است، ولی بدیهی است میان این شراب و آن شراب تفاوت از زمین تا آسمان است! و یا به تعبیر دیگر تفاوت از دنیا تا آخرت است!

به نظر می‌رسد: عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته یکی به اصطلاح نشاط آور و محرک، و دیگری سست کننده و آرام بخش، اولی را با «زنجبیل» می‌آمیخته، و دومی را با «کافور».

و از آنجا که حقایق عالم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی‌گنجد، چاره‌ای جز این نیست که این الفاظ با معانی گسترده‌تر و والاتری برای آن حقایق بزرگ استخدام شود.

گرچه دربارہ معنی «زنجبیل» تفسیرهای مختلفی نقل شده، ولی غالباً به همان ریشه معطر و خوشبوئی که در ادویه مخصوص غذا، و نوشابه‌ها به کار می‌رود تفسیر کرده‌اند.

۴۳- روح المعانی»، جلد ۲۹، صفحه ۱۵۹.

سپس می‌افزاید: «این جام‌ها از چشمه‌ای در بهشت پر می‌شود که سلسبیل نامیده می‌شود» «عَيْنًا فِيهَا تُسْمَى سَلْسَبِيلًا».^{۴۴}

«سلسبیل» نوشیدنی بسیار لذیذی را می‌گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می‌شود، و کاملاً گوارا است، بسیاری معتقدند: از ماده «سلاسه» به معنی «روانی» گرفته شده، همان گونه که به عبارات روان و جالب نیز «سلیس» گفته می‌شود.

بعضی دیگر گفته‌اند: از ماده «تسلسل» گرفته شده که به معنی «حرکت پی در پی» است در نتیجه، روان بودن چیزی را تداعی می‌کند، بنابراین هر دو معنی به هم نزدیک است، و در هر صورت «باء» در آن اضافی می‌باشد.

بعضی نیز معتقدند: این واژه‌ای است مرکب از دو کلمه «سَلَّ» و «سَبِيل» و بعضی نیز آن را مرکب از «سَأَلَ» و «سَبِيل» می‌دانند که در صورت اول مفهومش این است «راهی بطلب» و در صورت دوم «راهی طلبید» و معنی کنائی هر دو «گوارا» است.^{۴۵}

بعضی نیز تصریح کرده‌اند: در لغت عرب کلمه «سلسبیل» وجود نداشته و این از ابداعات قرآن مجید است.^{۴۶} ولی معنی اول از همه مشهورتر و مناسب‌تر است.

۴۴- محل اعراب «عَيْنًا» همان است که در چند آیه قبل گفتیم و مناسب آن است که از قبیل «منصوب به نزع خافض» باشد.

۴۵- در صورت اول مرکب از «سَلَّ» فعل امر و «سَبِيل» است و در صورت دوم مرکب از «سَأَلَ» فعل ماضی و «سَبِيل» است.

۴۶- بعضی از مفسران گفته‌اند: «سلسبیل» قاعدتاً ما لا ینصرف است، زیرا علمیت و عجمه در آن جمع است، و این که در اینجا تنوین به خود گرفته به خاطر هماهنگی با آخر آیات دیگر این سوره است.

بعد از آن از پذیرائی کنندگان این بزم پرسرور که در جوار رحمت حق در بهشت برین برپا می‌شود سخن به میان آورده، می‌گوید: «بر گرد آنها نوجوانان جاودانی می‌گردند که هر گاه آنها را ببینی گمان می‌کنی مرواریدهای پراکنده‌اند!» «وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا».

هم خودشان در بهشت، جاودانی هستند، هم طراوت، زیبایی و نشاط جوانی آنها جاودانی است، و هم پذیرائی کردن آنان؛ چرا که تعبیر «مُخَلَّدُونَ» از یکسو، و تعبیر «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ» بر آنها طواف می‌کنند» از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است.

تعبیر به «لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا» مرواریدهای پراکنده» اشاره‌ای است به زیبایی، صفا، درخشندگی و جذابیت آنها، و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی.

و از آنجا که نعمت‌های جهان دیگر به وصف نمی‌آید، هر قدر هم الفاظ، گویا و رسا باشد، در آیه بعد به صورت سر بسته می‌افزاید: «و هنگامی که آنجا را می‌نگری نعمت‌ها و ملک عظیمی را می‌بینی!» «وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا».^{۴۷}

برای «نعیم» و «ملک کبیر» تفسیرهای زیادی شده، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «معنی آیه این است: ملکی است که هرگز زائل نمی‌شود و فنا نمی‌پذیرد».^{۴۸}

۴۷- بعضی از مفسرین تصریح کرده‌اند به این که: «ثَمَّ» در اینجا «ظرف مکان» است و «رَأَيْتَ» معنی فعل لازم را دارد و معنی آیه چنین می‌شود: «وَ إِذَا رَمَيْتَ بِنَصْرِكَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا».

۴۸- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱.

یا نعمت‌های بهشتی آن قدر گسترده است که از نظر کثرت به وصف نمی‌آید.

یا این که «ملک کبیر» آن است که فرشتگان به هنگام دخول بر بهشتیان اذن می‌گیرند، و با سلام به آنها تحیت می‌گویند.

یا بهشتیان هر چه اراده کنند به آن دست می‌یابند.

یا پائین‌ترین فرد بهشتی قلمرو ملکش به اندازه‌ای است که وقتی نگاه می‌کند فاصله هزار سال راه را می‌بیند!

و یا به معنی ملک دائمی و ابدی و توأم با تحقق تمام آرزوها است.

واژه «نعیم» که در لغت به معنی «نعمت‌های فراوان» است، و «ملک کبیر» که از عظمت و وسعت باغ‌های بهشتیان خبر می‌دهد، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارند که همه تفسیرهای فوق را شامل می‌شوند.

تا اینجا به قسمتی از نعمت‌های بهشتی از قبیل «مساکن»، «تخت‌ها»، «سایه‌ها»، «میوه‌ها»، «نوشیدنی‌ها»، «ظرف‌ها» و «گروه پذیرائی کنندگان» اشاره شد، اکنون نوبت و سائل تزئینی بهشتیان است، می‌فرماید: «بر اندام آنها لباس‌هایی است از حریر نازک سبز، و از دیبای ضخیم» «عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ».^{۴۹}

۴۹- در محل اعراب «عَالِيَهُمْ» دو احتمال است: نخست این که: «ظرف» است به معنی «فوق»، بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود: «فَوْقَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ».

دیگر این که: «حال» است برای ضمیر «هَمْ» که در آیات قبل بود و به «ابرار» باز می‌گردد و معنی جمله چنین می‌شود: «حَالِ كَوْنِهِمْ يَغْلُوهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ».

«سُنْدُسٍ» به معنی پارچه ابریشمین نازک است، در حالی که «اِسْتَبْرَقٌ» به معنی پارچه ابریشمین ضخیم است، بعضی آن را از کلمه فارسی «استبر» یا «ستبر» می‌دانند، و بعضی احتمال داده‌اند: از ریشه عربی «برق» به معنی تالُلُ گرفته شده.

و می‌افزاید: «و آنها با دستبندهائی از نقره تزئین شده‌اند» «وَ حُلُوا اَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ».

نقره‌هائی شفاف که همچون بلور می‌درخشند، و از یاقوت و در و مروارید زیباتر است.

«اَسَاوِرَ» جمع «اَسُورَة» (بر وزن مغفرة) و آن نیز به نوبه خود جمع «سوار» (بر وزن غبار) یا «سوار» (بر وزن کتاب) است که در اصل از کلمه فارسی «دستوار» به معنی «دستبند» گرفته شده، و به هنگام نقل به زبان عربی مختصر تغییری در آن پیدا شده است، و به صورت «سوار» در آمده است.

انتخاب رنگ سبز برای لباس‌های بهشتی به خاطر آن است که رنگی است بسیار نشاط آفرین، همانند برگ‌های زیبای درختان، و البته رنگ سبز انواع و اقسامی دارد و هر کدام خود دارای لطفی است.

در بعضی از آیات قرآن، مانند آیه ۳۱ سوره «کهف» آمده است: بهشتیان با دستبندهائی از طلا تزئین می‌شوند «يَحُلُونَ فِيهَا مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ» و این منافاتی با آنچه در آیه مورد بحث آمده ندارد؛ زیرا ممکن است از جهت تنوع، گاه با این تزئین کنند، و گاه با آن.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید: مگر دستبند طلا و نقره زینت زنانه نیست؟

چگونه برای مردان بهشتی این زینت ذکر شده؟

ولی جواب آن روشن است؛ چرا که در بسیاری از

محیطها زینت طلا و نقره هم برای مردان است، و هم برای زنان (هر چند اسلام زینت طلا را برای مردان تحریم کرده) ولی البته نوع دستبندهای مردان و زنان متفاوت است، و از آیه ۵۳ سوره «زخرف» که از قول فرعون نقل شده: **قُلُوا لَا إِلَهِيَ إِلَّا اللَّهُ** «چرا به موسی دستبندهائی از طلا داده نشده؟» بر می آید که دستبند طلا برای مردان در محیط مصر نشانه عظمت محسوب می شد.

به علاوه، همان گونه که بارها اشاره کرده ایم، چون برای بیان نعمت های بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست، راهی جز این وجود ندارد که با این الفاظ، اشاراتی به آن نعمت های عظیم و توصیفناکردنی، شود. و سرانجام در پایان آیه به عنوان آخرین و مهمترین نعمت از این سلسله نعمت ها می فرماید: «و پروردگارشان شراب طهور به آنها می نوشاند» **وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا**.

درست است که در لابلای این نعمت ها نیز سخن از نوشیدنی های گوارا، از جام هایی که از چشمه سلسبیل پر می شود، و بهشتیان از آن سیراب می گردند، در میان بود، ولی میان آنها و آنچه در این آیه آمده است، فرق بسیار است؛ زیرا از یکسو در آنجا ساقی «ولدان مخلدون» بودند، اما در اینجا ساقی «خدا» است، و چه تعبیر عجیبی؟ مخصوصاً با تکیه بر کلمه «رب».

خداوندی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است، وی را در مراحل تکامل همواره به پیش برده تا به آخرین مرحله رسیده، و اکنون نوبت آن است که ربوبیتش را به حد اعلی برساند، و با دست قدرتش از جام شراب طهور بندگان ابرار و نیکان را سیراب و سرخوش کند.

و از سوی دیگر، «طهور» به معنی چیزی است که هم

پاک است و هم پاک کننده، به این ترتیب این شراب، جسم و روح انسان را از هر گونه آلودگی و ناپاکی پاک می کند، و آن چنان روحانیت، نورانیت و نشاط به او می بخشد، که وصفش در هیچ عبارتی نمی گنجد، حتی در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: **يَطَهِّرُهُمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ**: «قلب و جان آنها را از همه چیز جز خداوند پاک می کند».^{۵۰}

پرده های غفلت را می برد، حجاب ها را از بین می برد، و انسان را شایسته حضور دائم در جوار قرب خدا می کند، نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر، و از هر موهبتی بالاتر است.

اگر شراب آلوده دنیا عقل را زایل می کند، و انسان را از خدا دور می سازد، اما شراب طهوری که با دست ساقی «الست» داده می شود، او را از «ما سوی الله» بیگانه کرده، غرق در جمال و جلال او می کند.

کوتاه سخن این که: لطفی که در این آیه و در این نعمت نهفته است از همه برتر و بالاتر است.

از حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، استفاده می شود: چشمه شراب طهور بر در بهشت قرار دارد: **فَيَسْقُونَ مِنْهَا شَرِبَةً فَيَطَهَّرُ اللَّهُ بِهَا قُلُوبَهُمْ مِنَ الْحَسَدِ ... وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا**: «جرعه ای از این شراب طهور به آنها داده می شود و خدا به وسیله آن قلوب آنها را از حسد (و هر گونه صفات رذیله) پاک می سازد».^{۵۱}

جالب این که: تعبیر به «طهور» در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده: یکی در مورد باران (فرقان ۴۸) که همه چیز را

۵۰- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۱.

۵۱- «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۸۵، ذیل حدیث ۶۰.

پاک و زنده می کند و دیگر در آیه مورد بحث درباره شراب مخصوص بهشتی که آن نیز پاک کننده و حیات بخش است.

در آخرین آیه مورد بحث، آخرین سخن را در این زمینه بیان کرده، می فرماید: «از سوی خدا به آنها گفته می شود: این نعمت های عظیم و مواهب بی نظیر پاداش اعمال شما است، و سعی و کوشش و تلاش شما در طریق اطاعت فرمان حق مقبول و مشکور است» **إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا**.

مبادا کسی تصور کند: این مواهب و پاداش های عظیم را بی حساب می دهند، این ها همه جزای سعی و عمل، پاداش مجاهدت ها، خودسازی ها و چشم پوشی از گناه است.^{۵۲} بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ، یا فرشتگان او، ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آنها می گوید: این ها همه پاداش اعمال شما است، و سعی شما مشکور است، بلکه به گفته بعضی از مفسران این نعمتی است مافوق همه نعمت ها و موهبتی است بالاتر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند.

تعبیر به «کان» که فعل ماضی است خبر از گذشته می دهد، ممکن است اشاره به این باشد که این نعمت ها از قبل برای شما فراهم شده است؛ چرا که هر وقت کسی به میهمان خود بسیار اهمیت دهد و وسائل پذیرائی او را از مدت ها پیش آماده می کند.

۵۲- این آیه در حقیقت جمله ای در تقدیر دارد مانند: «يَقَالُ لَهُمْ» یا «يَقُولُ اللَّهُ لَهُمْ».

﴿۲۳﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا
 ﴿۲۴﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطْعَمْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا
 ﴿۲۵﴾ وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا
 ﴿۲۶﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا

ترجمه:

۲۳- مسلماً ما قرآن را بر تو نازل کردیم!
 ۲۴- پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکبیا (و با استقامت) باش، و از هیچ گنهکار یا کافری از آنان اطاعت مکن!
 ۲۵- و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور!
 ۲۶- و در شبانگاه برای او سجده کن، و مقداری طولانی از شب، او را تسبیح گوی!

تفسیر:

پنج دستور مهم برای موفقیت

آیات این سوره، از آغاز تاکنون درباره خلقت انسان، و سپس معاد و رستخیز او سخن می‌گفت، در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، دستورات مؤکدی برای هدایت انسان‌ها و صبر و مقاومت در این راه به او می‌دهد.
 در واقع این آیات راه وصول به آن همه نعمت‌های بی‌مانند را نشان داده است که تنها از طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبری چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و الهام گرفتن از دستورات او امکان پذیر است.
 نخست، می‌فرماید: «مسلماً ما قرآن را بر تو نازل کردیم»
 ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾.
 بعضی از مفسران «تَنْزِيلًا» را که به صورت «مفعول

مطلق» در آیه فوق آمده، اشاره به «نزول تدریجی قرآن» دانسته‌اند که اثر تربیتی آن روشن است.
 و بعضی اشاره به عظمت مقام این کتاب آسمانی و تأکیدی بر نزول قرآن از ناحیه خداوند، مخصوصاً با توجه به تأکیدات دیگر که در آیه آمده (تأکید به وسیله «ان» و «نحن» و «جمله اسمیه») می‌دانند، و در حقیقت پاسخی است به کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به کفایت و سحر و افترا بر خداوند متهم می‌کردند.

آن گاه پنج دستور مهم به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌دهد که نخستین آن دعوت به صبر و استقامت است، می‌فرماید: «اکنون که چنین است، در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت صابر و شکبیا باش» «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ».

از مشکلات و موانع راه، کثرت دشمنان و سرسختی آنها ترس و هراسی به خود راه مده، و همچنان به پیش حرکت کن.

قابل توجه این که: دستور به استقامت را (با توجه به «فَاء تفریع» در «فَاصْبِرْ») فرع بر نزول قرآن از سوی خدا می‌گیرد، یعنی چون پشتیبان تو خدا است قطعاً در این راه استقامت کن، و تعبیر به «رَبِّ» اشاره لطیف دیگری به همین معنی است.

و در دومین دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را از هر گونه سازش با منحرفان بر حذر داشته می‌گوید: «از هیچ گنهکار و کافری از آنها اطاعت مکن» «وَلَا تَطْعَمْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا».

در حقیقت، این حکم دوم تأکیدی است بر حکم اول؛ چرا که جمعیت دشمنان تلاش می‌کردند از طرق مختلف

پیامبر صلی الله علیه و آله را در مسیر باطل به سازش بکشانند، چنان که نقل شده: «عتبه بن ربیع» و «ولید بن مغیره»، به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گفتند: از دعوت خود باز گرد، ما آن قدر ثروت در اختیار تو می‌گذاریم که راضی شوی، و زیباترین دختران عرب را به همسری تو در می‌آوریم، و پیشنهادهای دیگری از این قبیل، و پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر این وسوسه‌های شیطانی، یا تهدیداتی که بعد از بی‌اثر ماندن این تطمیعات عنوان می‌شود، صبر و استقامت به خرج دهد، نه تسلیم تطمیع گردد، و نه تهدید.

درست است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هرگز تسلیم نشد، ولی این تأکیدی است بر اهمیت این موضوع، در مورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سرمشقی است جاودانی برای سایر رهبران راه خدا.
 گرچه بعضی از مفسران «آثم» را به «عتبه بن ربیع» و «کفور» را به «ولید بن مغیره» یا «ابو جهل» که هر سه از مشرکان عرب بودند، تفسیر کرده‌اند، ولی روشن است «آثم» (گنهکار) و «کفور» (کافر و کفران کننده) مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که همه مجرمان و مشرکان را شامل می‌گردد، هر چند این سه نفر از مصداق‌های روشن آن بودند.

این نکته نیز قابل توجه است: «آثم» مفهوم عامی دارد که «کفور» را نیز شامل می‌شود، بنابراین ذکر «کفور» از قبیل ذکر «خاص» بعد از «عام» و برای تأکید است.

ولی از آنجا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم، کار آسانی نیست، و پیمودن این راه، زاد

و توشه خاصی لازم دارد، در آیه بعد به عنوان سومین دستور می‌افزاید: «نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور» «وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَّ اَصِيلاً».

و در چهارمین و پنجمین دستور می‌فرماید: «و شبانگاه برای او سجده کن، و مقدار زیادی از شب او را تسبیح گوی» «وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً».

تا در سایه آن «ذکر» و این «سجده» و «تسبیح»، نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی برای مبارزه با مشکلات این راه فراهم سازی.

«بُكْرَةً» (بر وزن نکته) به معنی آغاز روز است و «اصیل» نقطه مقابل آن یعنی شامگاهان و آخر روز.

بعضی گفته‌اند: اطلاق این واژه بر آخر روز با توجه به این که از ماده «اصل» گرفته شده، به خاطر آن است که آخر روز اصل و اساس شب را تشکیل می‌دهد.

از بعضی از تعبیرات استفاده می‌شود: «اصیل» گاه به فاصله میان ظهر و غروب اطلاق می‌گردد (مفردات راغب).

و از بعضی دیگر بر می‌آید: «اصیل» به اوائل شب نیز گفته می‌شود؛ زیرا که آن را به «عشی» تفسیر کرده‌اند و «عشی» آغاز شب است چنان که نماز مغرب و عشا را «عشائین» می‌گویند، حتی از بعضی کلمات استفاده می‌شود: «عشی»

از زوال ظهر تا صبح فردا را نیز شامل می‌شود.^{۵۳}

اما با توجه به این که «اصیل» در آیه شریفه در مقابل «بُكْرَةً» (صبحگاهان) قرار گرفته، و بعد از آن نیز سخن از عبادت شبانه به میان آمده، روشن می‌شود منظور همان طرف آخر روز است.

به هر حال، این دو آیه در حقیقت بیانگر لزوم توجه

۵۳- «مفردات راغب».

شبانه روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است. بعضی آن را به خصوص نمازهای پنجگانه، یا به اضافه نماز شب، یا خصوص نماز صبح، عصر، مغرب و عشا تفسیر کرده‌اند، ولی ظاهر این است که این نمازها مصداق‌هایی از این ذکر مستمر الهی، و تسبیح و سجده در پیشگاه مقدس اوست.

تعبیر به «لَيْلاً طَوِيلاً» اشاره به این است: مقدار زیادی از شب را تسبیح خدا گوی.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ این سؤال که: منظور از این تسبیح چیست؟ آمده: «منظور نماز شب است!»^{۵۴}

گر چه بعید نیست این تفسیر نیز از قبیل بیان مصداق روشن باشد؛ چرا که نماز شب در تقویت روح ایمان، تهذیب نفوس، و زنده نگه داشتن اراده انسان در طریق اطاعت خدا، تأثیر فوق العاده‌ای دارد.

نکته:

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که: دستورهای پنجگانه آیات فوق گرچه به صورت برنامه‌ای برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ذکر شده، ولی در حقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام بر می‌دارند.

آن‌ها باید بدانند بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند لازم است صبر و استقامت پیشه کنند، و از انبوه مشکلات راه، وحشت نداشته باشند، چرا که هدایت یک جمعیت به خصوص زمانی که در مقابل انسان، افراد ناآگاه و دشمنان لجوج وجود داشته باشند،

۵۴- «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۲.

همیشه توأم با مشکلات عظیم بوده و هست، و اگر صبر و استقامت رهبران نباشد هیچ رسالتی به ثمر نمی‌رسد. و در مرحله بعد، باید در برابر وسوسه‌های شیاطینی که مصداق آثم و کفورند، و با انواع حیل و تزویر سعی در منحرف ساختن رهبران و پیشوایان می‌کنند، تا رسالت آنها عقیم ماند، با کمال قدرت مقاومت کنند، نه فریب تطمیع بخورند و نه واهمه‌ای از تهدید به خود راه دهند.

و در تمام مراحل، برای کسب قدرت روحی، و نیروی اراده، عزم راسخ، و تصمیم آهنین، هر صبح و شام به یاد خدا باشند، و پیشانی را بر درگاهش بسایند، مخصوصاً از عبادت‌های شبانه و راز و نیاز با او مدد گیرند که اگر

این امور رعایت شود پیروزی حتمی است.

و اگر در پاره‌ای از مراحل مصیبت و شکستی رخ دهد، در پرتو این اصول می‌توان آنها را جبران کرد، برنامه زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و دعوت و رسالت او سرمشق مؤثری برای رهروان این راه است.

۲۷ إِنَّ هَؤُلَاءِ يَحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلاً

۲۸ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْتَالَهُمْ تَبْدِيلاً

۲۹ إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً

۳۰ وَ مَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً

۳۱ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً

ترجمه:

۲۷- آن‌ها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند، در حالی

که روز سختی را پشت سر خود رها می‌کنند!

۲۸- ما آنها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم

کردیم، و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می‌دهیم!

۲۹- این یک تذکر و یاد آوری است، و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند! ۳۰- و شما هیچ چیز را نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد، خداوند دانا و حکیم بوده و هست!

۳۱- هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) در رحمت خود وارد می‌کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی آماده ساخته است!

تفسیر:

این یک هشدار است، انتخاب با شماست! در آیات گذشته، به پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داده شده که: تحت تأثیر افراد «آثم» و «کفور» (مجرم و کافر) هرگز واقع نشود، و به شهادت تاریخ، آن‌ها کسانی بودند که به پندار خامشان برای نفوذ در اراده و تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند از تطمیع به مال و مقام و زن‌های زیبا کمک بگیرند.

آیات مورد بحث، معرفی بیشتری از آنها کرده، می‌گوید: «آن‌ها زندگی زود گذر این جهان را دوست دارند، در حالی که در پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می‌کنند و نادیده می‌گیرند!» «إِنَّ هَؤُلَاءِ يَجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَ يُذْرُونَ وَّرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا».

افق افکار آنها از خور و خواب و شهوت فراتر نمی‌رود، و آخرین نقطه دید آنها همین لذات بی‌قید و شرط مادی است، و عجب این که: می‌خواهند روح بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز با همین مقیاس بسنجند.

اما این بی‌خبران کوردل توجه ندارند چه روز سنگینی در پیش دارند؟! سنگین از نظر مجازات‌ها، سنگین از

نظر محاسبه، و سنگین از نظر طول زمان و فضاقت و رسوائی سنگین.

تعبیر به «وَرَاءَهُمْ» (پشت سرشان) با این که باید قاعدتاً پیش روی آنها گفته شود، به خاطر آن است که اینها آن روز را به دست فراموشی می‌سپارند، گویی پشت سر انداخته‌اند، ولی به گفته بعضی از مفسران کلمه «وَرَاءَ» گاه به معنی پشت سر، و گاه به معنی پیش رو به کار می‌رود.^{۵۵}

در آیه بعد، به آنها هشدار می‌دهد: به نیرو و قدرت خود مغرور نشوند که اینها را همه خدا داده، و هر زمان بخواهد به سرعت باز پس می‌گیرد، می‌فرماید:

«ما آنها را آفریدیم، و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم، به آنها قوت و قدرت بخشیدیم، و هر زمان بخواهیم آنها را می‌بریم و گروه دیگری را جانشینان می‌سازیم» «نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا».^{۵۶}

«أَسْر» (بر وزن عصر) در اصل به معنی بستن چیزی با زنجیر است، و اسیران را از این جهت «اسیر» نامیده‌اند که آنها را می‌بندند، ولی «أَسْر» در اینجا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانائی فعالیت‌های مهم به او می‌دهد.

به راستی قرآن در اینجا انگشت روی نقطه حساسی گذارده، و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است

۵۵- در تفسیر «روح البیان» آمده است: اگر «وَرَاءَ» به «فاعل» اضافه شود به معنی پشت سر است، و اگر به «مفعول» اضافه شود به معنی پیش رو است (روح البیان، جلد ۸، صفحه ۴۳۹).

۵۶- این آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: «بَدَّلْنَا لَهُمْ أَمْثَالَهُمْ» (توجه داشته باشید تبدیل غالباً دو مفعول می‌گیرد در اینجا ضمیر «هُم» مفعول اول و «أَمْثَالَهُمْ» مفعول دوم است).

از عصب‌های کوچک و بزرگ که همچون طناب‌های آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می‌سازد گرفته، تا رباطها و عضلات مختلف، آن چنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشت‌های اندام انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آنها یک واحد کاملاً منسجم که آماده انجام هر گونه فعلیتی است ساخته، اما روی هم رفته این جمله کنایه از قدرت و قوت است.

این آیه، در ضمن غنا و بی‌نیازی ذات پاک خدا را، از آنها، و از اطاعت و ایمانشان، روشن می‌سازد، تا بدانند اگر اصراری برای ایمان آنها است، در حقیقت لطف و رحمتی است از ناحیه پروردگار.

نظیر این معنی در آیه ۱۳۳ سوره «انعام» نیز آمده است، آنجا که می‌فرماید: وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَ يَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ: «پروردگار تو بی‌نیاز و مهربان است، اگر بخواهد همه شما را می‌برد، و هر کس را بخواهد جانشین شما می‌سازد».

سپس به کل بحث‌هایی که در این سوره آمده است که مجموعاً یک برنامه جامع سعادت را ارائه می‌دهد اشاره کرده، می‌گوید: «این یک تذکر و یادآوری است، و هر کس بخواهد، با استفاده از آن، راهی به سوی پروردگارش انتخاب می‌کند» «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا».^{۵۷}

وظیفه ما نشان دادن راه است، نه اجبار بر انتخاب، این

۵۷- بعضی برای آیه محذوفی قائلند، و می‌گویند: در تقدیر چنین است: «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» یا «إِلَىٰ طَاعَةِ رَبِّهِ سَبِيلًا» ولی انصاف این است که نیازی به تقدیر ندارد؛ چرا که همه راه‌های تکامل به سوی خدا منتهی می‌شود.

شما هستید که باید با عقل و درک خود، حق را از باطل تشخیص دهید، و با اراده و اختیار خود تصمیم بگیرید. این، در حقیقت تأکیدی است بر آنچه در آغاز سوره گذشت که فرمود: **أَنَا هَدَيْنَا السَّبِيلَ أَمَّا شَاكِرًا وَ أَمَّا كَفُورًا:** «ما راه را به او نشان دادیم، خواه پذیرا شود و شکر این نعمت را به جا آورد، یا اعراض و کفران کند».

و از آنجا که ممکن است افراد کوتاه‌فکر، از تعبیر فوق نوعی تفویض و واگذاری مطلق به بندگان تصور کنند، در آیه بعد برای نفی این توهم می‌افزاید:

«شما چیزی را نمی‌خواهید مگر این که خدا بخواهد» و **مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**.^{۵۸} «چرا که خداوند عالم و حکیم است» **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا**.

و این در حقیقت اثبات اصل معروف **«الْأَمْرُ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»** است، از یکسو می‌فرماید: «خدا راه را نشان داده و انتخاب با شما است» و از سوی دیگر، می‌افزاید: «انتخاب شما منوط به مشیت الهی است» یعنی شما استقلال کامل ندارید، بلکه قدرت، توان و آزادی اراده شما همه به خواست خدا و از ناحیه او است، و هر زمان اراده کند، می‌تواند این قدرت و آزادی را سلب کند.

به این ترتیب، نه «تفویض» و واگذاری کامل است و نه «اجبار» و سلب اختیار، بلکه حقیقتی است دقیق و ظریف

۵۸- در این که محل اعراب **«أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»** چیست؟ جمعی از مفسران گفته‌اند: منصوب به ظرفیت است، و در معنی چنین است: **«مَا تَشَاؤُنَ إِلَّا وَفَتْ مَشِيَّةَ اللَّهِ»**.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که در اینجا «شيئا» در تقدیر باشد، و در معنی چنین است: **«وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا شَيْئًا يَشَاءُ اللَّهُ»**.

در میان این دو، یا به تعبیر دیگر: نوعی آزادی وابسته به مشیت الهی است، که هر لحظه بخواهد می‌تواند آن را باز پس گیرد، تا هم بندگان بتوانند بار تکلیف و مسئولیت را که رمز تکامل آنهاست بر دوش گیرند و هم خود را بی‌نیاز از خداوند تصور نکنند.

خلاصه این تعبیر، برای آن است که بندگان، خود را بی‌نیاز از هدایت، حمایت، توفیق و تأیید ذات مقدس او ندانند، و در عین تصمیم‌گیری در کارها، خود را به او بسپارند، و تحت حمایت او قرار دهند.

از اینجا روشن می‌شود این که: بعضی از مفسران جبری مسلک، مانند «فخر رازی» به این آیه چسبیده‌اند، به خاطر پیش داوری‌هایی است که در این مسأله داشته‌اند، او می‌گوید: **وَ اعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ مِنْ جُمْلَةِ الْآيَاتِ الَّتِي تَلَاطَمَتْ فِيهَا أَمْوَاجُ الْجَبْرِ وَالْقَدَرِ!** «بدان! این آیه از آیاتی است که امواج جبر در آن متلاطم است»^{۵۹}

آری، اگر این آیه را از آیات قبل جدا کنیم جای این توهم وجود دارد ولی با توجه به این که در یک آیه بیان تأثیر اختیار شده، و در یک آیه دیگر بیان تأثیر مشیت پروردگار، به خوبی مسأله «الامر بین الامرین» تثبیت می‌گردد.

عجیب است طرفداران تفویض به همان آیه‌ای می‌چسبند که سخن از اختیار مطلق می‌گوید، و طرفداران جبر به آیه‌ای که به تنهایی بوی جبر می‌دهد، و هر کدام می‌خواهند پیش داوری‌های خود را با آن توجیه کنند، در حالی که فهم صحیح کلام الهی (و هر کلام دیگر) ایجاب می‌کند: همه را در کنار هم بگذارند، و بدون تعصب و پیش‌داوری قبلی قضاوت کنند.

ذیل آیه که می‌فرماید: **«إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»** نیز،

۵۹- تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۰، صفحه ۲۶۲.

ممکن است اشاره به همین معنی باشد؛ چرا که علم و حکمت خدا ایجاب می‌کند، بندگان را در پیمودن راه تکامل آزاد بگذارد، و گرنه تکامل اجباری و تحمیلی تکامل نیست.

به علاوه علم و حکمت او اجازه نمی‌دهد افرادی را مجبور به کار خیر و افرادی را مجبور به کار شرّ کند، و بعد گروه اول را پاداش دهد، و گروه دوم را مجازات کند.

و سرانجام در آخرین آیه این سوره، به سرنوشت نیکوکاران و بدکاران در یک جمله کوتاه و پرمعنی اشاره کرده، می‌فرماید: «خدا هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می‌کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی فراهم ساخته است» **«يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»**.

جالب این که در آغاز آیه می‌گوید: «هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد می‌کند» ولی در پایان آیه، عذاب را روی ظالمان متمرکز می‌سازد، و این نشان می‌دهد: مشیت او بر عذاب به دنبال مشیت انسان بر ظلم و گناه است، و به قرینه مقابله روشن می‌شود: مشیت او در رحمت نیز، به دنبال اراده انسان در ایمان، عمل صالح و اجرای عدل است، و جز این از حکیم، نمی‌توان انتظار داشت.

عجب این که: با این قرینه روشن، باز افرادی مانند «فخر رازی» صدر آیه را دلیل بر مسأله جبر گرفته‌اند بی‌آن که ذیل آیه را که درباره آزادی اراده و عمل ظالمان سخن می‌گوید، مورد توجه قرار دهند!^{۶۰}

۶۰- شرح بیشتر درباره آیات «مشیت» را در جلد ۱۹، صفحه ۴۶۱-۴۶۸، ذیل آیه ۳۷ سوره «زمر» مطالعه فرمائید.

خداوندا! ما را در رحمتت داخل کن، و از عذاب الیمی
که در انتظار ظالمان است برهان!
پروردگارا! تو راه را نشان دادی، ما نیز تصمیم به پیمودن
این راه داریم، ما را مدد فرما!
بارالها! اگر از «ابرار» نیستیم دوستدار آنهاستیم، ما را به آنها
ملحق نما!

آمین یا رب العالمین

سوره قلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾

ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسند.

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾

که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾

و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است!

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾

و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

فَسَبِّحْهُ وَ يُبْصِرُونَ ﴿٥﴾

و به زودی تو می بینی و آنان نیز می بینند.

بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ ﴿٦﴾

که کدام یک از شما مجنونید!

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

﴿٧﴾

پروردگارت بهتر از هر کس می داند چه کسی از راه او
گمراه شده، و هدایت یافتگان را نیز بهتر می شناسد.

فَلَا تَطْعَمُ الْمُكْذِبِينَ ﴿٨﴾

حال که چنین است از تکذیب‌کنندگان اطاعت مکن!

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾

آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها (هم) نرمش
نشان دهند!

وَ لَا تَطْعَمُ كُلُّ خَلْفٍ مَهِينٍ ﴿١٠﴾

و از کسی که سوگند یاد می کند و پست است اطاعت مکن!

هَمَّازٌ مَشَاءَ بِنَمِيمٍ ﴿١١﴾

کسی که عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند.

مَنَاعَ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَتَمِّمَ ﴿١٢﴾

و مَانِعِ كَارِ خَيْرٍ، وَ مَتَجَاوِزِ وَ گناهکار است؛

عُتِلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْنِمْ ﴿١٣﴾

کسی که کینه توز و بدنام است!

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ يَبِينِ ﴿١٤﴾

مبادا به خاطر مال و فرزندان فراوانش (از او پیروی کنی)!

إِذَا تَتَلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

هنگامی که آیات مابر او خوانده می شود می گوید: «افسانه های

پیشینیان است.

سَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ﴿١٦﴾

ما به زودی بر بینی او داغ ننگ می نهیم.

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا

مُضْجِحِينَ ﴿١٧﴾

ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش

کردیم، هنگامی که سوگند خوردند که میوه ها را صبحگاه

بچینند.

وَ لَا يَسْتَنْوُونَ ﴿١٨﴾

و هیچ از آن استثناء نکنند.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّيْكِ وَ هُمْ نَائِمُونَ ﴿١٩﴾

اما عذابی فراگیر بر باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در

خواب بودند.

فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴿٢٠﴾

و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد!

فَتَنَادَوْا مُضْجِحِينَ ﴿٢١﴾

صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند

أَنْ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَارِمِينَ ﴿٢٢﴾

که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد

چیدن میوه ها را دارید!

فَانطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ ﴿٢٣﴾

آنها حرکت کردند در حالی که آهسته با هم می گفتند:

أَنْ لَا يَدْخُلْنَاهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ ﴿٢٤﴾

«مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود!»

وَ عَدُوا عَلَيَّ حَرْدٍ قَادِرِينَ ﴿٢٥﴾

آنها صبحگاه تصمیم داشتند که با قدرت از فقرا جلوگیری

کنند.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ ﴿٢٦﴾

هنگامی که آن را دیدند گفتند: «حقاً ما گمراهیم.»

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٢٧﴾

«بلکه ما محرومیم!»

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تَسْبِحُونَّ ﴿٢٨﴾

یکی از آنها که از همه عاقل تر بود گفت: «آیا به شما نگفتم

چرا تسبیح خدا نمی گوئید!»

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٩﴾

گفتند: «منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم بودیم!»

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوْمُونَ ﴿٣٠﴾

سپس رو به یکدیگر کرده به ملامت یکدیگر پرداختند.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ﴿٣١﴾

(و فریادشان بلند شد) گفتند: «وای بر ما که طغیانگر بودیم!

عَسَى رَبَّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ ﴿٣٢﴾

امیدواریم پروردگارمان (ما را ببخشد و) بهتر از آن را به

جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه مندیم!»

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾

این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب آخرت

از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ﴿٣٤﴾

مسلماً برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان باغ های پر نعمت بهشت است.

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾

آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟!

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾

شما را چه می شود؟! چگونه داوری می کنید؟!

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿٣٧﴾

آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید.

إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾

که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شما است؟!

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَّةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَّا

تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾

یا این که عهد و پیمان مؤکد و مستمری تا روز قیامت بر

ما دارید که هر چه را حکم کنید برای شما باشد؟!

سَأَلَهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿٤٠﴾

از آنها بپرس کدامشان چنین چیزی را تضمین می کند؟!

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فُلْيَا تَوَاتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٤١﴾

یا این که معبودانی دارند (که شریک خدا قرار داده اند)؟! اگر

راست می گویند معبودان خود را بیاورند!

يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتِطِيعُونَ ﴿٤٢﴾

به خاطر بیاورید) روزی را که ساق پاها (از وحشت)

برهنه می گردد و دعوت به سجود می شوند، اما نمی توانند

(سجده کنند).

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ

وَ هُمْ سَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

در حالی که چشمهایشان به زیر افتاده، و ذلت وجودشان

را گرفته؛ آنها پیش از این دعوت به سجود می شدند در

حالی که سالم بودند.

فَذَرْنِي وَ مَنْ يَكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾

اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار! ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب

پیش می بریم:

وَ أَمْلِي لَهُمْ إِنْ كِيدِي مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

و به آنها مهلت می دهم؛ چرا که نقشه های من محکم و دقیق است!

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّعْرَمٍ مَثَلُونَ ﴿٤٦﴾

یا این که تو از آنها مزدی می طلبی که پرداختش برای آنها سنگین است؟!

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ﴿٤٧﴾

یا اسرار غیب نزد آنهاست و آن را می نویسند (و به یکدیگر می دهند)؟!

فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

پس صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش، و مانند صاحب ماهی (یونس) مباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد) در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند.

لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾

و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود، (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد در حالی که نکوهیده بود!

أَجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٥٠﴾

ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد! وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند با چشم زخم خود تو را از بین ببرند، و می گویند: «او دیوانه است!»

وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٥٢﴾

در حالی که این (قرآن) جز مایه بیداری برای جهانیان نیست!

سوره قلم

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۵۲ آیه است.

محتوای سوره قلم

گر چه بعضی از مفسران در «مکی» بودن تمام سوره تردید کرده اند، یا معتقدند: قسمتی از آن در «مدینه»، و قسمتی در «مکه» نازل شده، ولی لحن سوره و محتوای آیات، کاملاً هماهنگ با سوره های «مکی» است؛ چرا که بیش از هر چیز، بر محور مسأله نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، مبارزه با دشمنانی که او را مجنون می خواندند، و دعوت به صبر و استقامت، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی، دور می زند.

روی هم رفته، مباحث این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:

۱- نخست به ذکر قسمتی از صفات ویژه رسول خدا صلی الله علیه و آله، مخصوصاً اخلاق برجسته او می پردازد، و آن را با قسم های مؤکدی تأکید می کند.

۲- آنگاه قسمتی از صفات زشت و اخلاق نکوهیده دشمنان او را بازگو می نماید.

۳- در بخش دیگری، داستان «اصحاب الجنة»- که در حقیقت هشدار است به مشرکان زشت سیرت- بیان شده.

۴- در قسمت چهارم، مطالب گوناگونی راجع به قیامت و عذاب کفار در آن روز آمده است.

۵- در بخش پنجم، انذارها و تهدیدهایی نسبت به مشرکان بازگو شده.

۶- در بخش ششم، به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد: در برابر دشمنان سرسخت، استقامت و صبر نشان دهد.

۷- سرانجام، در پایان سوره نیز، سخن از عظمت قرآن و توطئه‌های

مختلف دشمنان بر ضد پیامبر به میان آورده.

انتخاب نام «قلم» برای این سوره، به تناسب نخستین آیه آن است، بعضی نیز نام آن را سوره «ن» ذکر کرده‌اند، و از بعضی از روایات که در فضیلت این سوره آمده، استفاده می‌شود نام آن سوره «ن و القلم» است.

فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت تلاوت این سوره، از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «ن وَ الْقَلَمِ» أَعْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ الَّذِينَ حَسَنَ أَخْلَاقَهُمْ:

«کسی که سوره ن و القلم را تلاوت کند، خداوند ثواب کسانی که دارای حسن اخلاقند به او می‌دهد»^۱.

و در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: مَنْ قَرَأَ سُورَةَ «ن وَ الْقَلَمِ» فِي فَرِيضَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ آمَنَهُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُ فِي حَيَاتِهِ قَقْرٌ أَبَدًا، وَ أَعَادَةٌ إِذَا مَاتَ مِنْ صَمَةِ الْقَبْرِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ:

«کسی که سوره ن و القلم را در نماز واجب یا نافله بخواند خداوند او را برای همیشه از فقر در امان می‌دارد، و هنگامی که بمیرد او را از فشار قبر پناه می‌دهد»^۲.

این ثواب‌ها، تناسب خاصی با محتوای سوره دارد، و نشان می‌دهد: هدف تلاوتی است که توأم با آگاهی و به دنبال آن عمل باشد.

﴿۱﴾ ن وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ ﴿۲﴾ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ

۱ تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۷.
۲ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۰.

بِمَجْنُونٍ ﴿۳﴾ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿۴﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ ﴿۵﴾ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ﴿۶﴾ بِأَيِّكُمْ الْمَقْتُولُ ﴿۷﴾ إِنْ رُبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱- ن، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند.

۲- که به نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی.

۳- و برای تو پاداشی عظیم و همیشگی است!

۴- و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

۵- و به زودی تو می‌بینی و آنان نیز می‌بینند.

۶- که کدام یک از شما مجنونید!

۷- پروردگارت بهتر از هر کس می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده، و هدایت یافتگان را نیز بهتر می‌شناسد.

تفسیر:

عجب اخلاق برجسته‌ای داری!

این سوره، تنها سوره‌ای است که با حرف مقطع «ن» آغاز شده است، می‌فرماید: «ن»

در باره تفسیر حروف مقطعه، بارها مخصوصاً در آغاز سوره «بقره»، «آل عمران» و «اعراف» (جلد ۱- ۲- ۶) بحث کرده‌ایم، چیزی که در اینجا باید بیفزائیم این است که: بعضی در اینجا «ن» را مخفف کلمه «رحمان» و اشاره به آن دانسته‌اند.

بعضی آن را به معنی «لوح» یا به معنی «دوات» و یا «نهری» در بهشت تفسیر کرده‌اند، ولی هیچ یک از این تفسیرها قرینه و شاهد روشنی ندارد.

بنابراین، تفسیر این حرف مقطع، از تفسیر کل حروف مقطعه که در بالا اشاره کردیم جدا نیست.

سپس، به دو موضوع از مهم‌ترین مسائل زندگی بشر، سوگند یاد کرده، می‌افزاید: «سوگند به قلم و آنچه را با قلم می‌نویسند» «و الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ».

چه سوگند عجیبی؟ در واقع، آنچه در اینجا به آن سوگند یاد شده است، ظاهراً موضوع کوچکی است: یک قطعه نی، و یا چیزی شبیه به آن، و کمی ماده سیاه رنگ، و سپس سطوری که بر صفحه کاغذ ناچیز رقم زده می‌شود. اما، در واقع این همان چیزی است که، سرچشمه پیدایش تمام تمدن‌های انسانی، و پیشرفت و تکامل علوم، و بیداری اندیشه‌ها و افکار، و شکل گرفتن مذهب‌ها، و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است، تا آنجا که دوران زندگی بشر را، به دو دوران تقسیم می‌کند: «دوران تاریخ» و «دوران قبل از تاریخ».

دوران تاریخ بشر، از زمانی شروع می‌شود که، «خط» اختراع شد، و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند، و یا به تعبیر دیگر، دورانی است که انسان دست به قلم گردید، و از او «ما یسطرون» یادگار ماند.

عظمت این سوگند، هنگامی آشکارتر می‌شود که، توجه داشته باشیم آن روزی که این آیات نازل گشت، نویسنده و ارباب قلمی در محیط «مکه» وجود نداشت، و اگر کسانی مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند، تعداد آنها در کل سرزمین «مکه» که مرکز عبادی، سیاسی و اقتصادی «حجاز» بود، به بیست نفر نمی‌رسید.

آری، سوگند به قلم یاد کردن، در چنان محیطی، عظمت خاصی دارد.

و جالب این که: در نخستین آیاتی که در «جبل النور» و غار «حرا» بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله نازل

شد نیز، به مقام والای قلم اشاره شده، آنجا که می‌فرماید:
 أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * أَقْرَأْ وَ
 رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ:
 «بخوان به نام پروردگارت که مخلوقات را آفرید *
 و انسان را از خون بسته‌ای ایجاد کرد * بخوان به نام
 پروردگار بزرگت * هم او که انسان را به وسیله قلم
 تعلیم داد * و آنچه را نمی‌دانست به او آموخت».^۳
 و از همه جالب‌تر این که: همه این سخنان، از زبان کسی
 تراوش می‌کند که، خودش درس نخوانده بود، و هرگز به
 مکتب نرفت و خط نوشت، و این هم دلیل بر آن است
 که: چیزی جز وحی آسمانی نیست.

بعضی از مفسران، «قلم» را در اینجا به قلمی تفسیر
 کرده‌اند که، فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن
 می‌نویسند، و یا نامه اعمال آدمیان را با آن رقم می‌زنند،
 ولی مسلماً آیه، مفهوم گسترده‌ای دارد که، این تفسیر
 تبیان یکی از مصداق‌های آن است، همان گونه که «ما
 يَسْطُرُونَ» نیز مفهوم وسیعی دارد، و تمام آنچه را در
 طریق هدایت، تکامل فکری، اخلاقی و عملی بشر، به
 رشته تحریر می‌آورند، شامل می‌شود و منحصر به وحی
 آسمانی یا اعمال انسان‌ها نیست.^۴

۳ علق، آیات ۱ تا ۵.

۴ «ما» در «ما يَسْطُرُونَ» را بعضی «مصدریه» و بعضی «موصوله» و معنی
 دوم مناسب‌تر است، و در تقدیر چنین می‌باشد: «وَمَا يَسْطُرُونَ».

بعضی نیز آن را به معنی «لوح» یا «کاغذی» دانسته‌اند که روی آن کتابت
 می‌شود، و در تقدیر «ما يَسْطُرُونَ فِيهِ» است.

بعضی نیز «ما» را در اینجا اشاره به ذوی العقول و کسانی که نویسندگان
 این سطورند دانسته‌اند، ولی همان معنی که در متن ذکر کردیم از همه
 مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

آنگاه، به چیزی که برای آن سوگند یاد شده پرداخته،
 می‌فرماید: «به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون
 نیستی» «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٌ».
 آنها که این نسبت ناروا را به تو می‌دهند، کوردلانی هستند
 که این همه نعمت الهی را درباره تو نمی‌نگرند، نعمت
 عقل و درایت سرشار، نعمت امانت، صدق و راستی و
 نعمت علم و دانش آشکار، و نبوت و مقام عصمت.
 دیوانه آنها هستند که، مظهر عقل کل را متهم به جنون
 می‌کنند، و رهبر و راهنمای انسان‌ها را با این نسبت ناروا،
 از خود دور می‌سازند.

و به دنبال آن می‌افزاید: «برای تو اجر عظیم و همیشگی
 است» «وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ».

چرا چنین پاداشی نداشته باشی؟ در حالی که، در برابر
 این تهمت‌های زشت ناروا استقامت می‌کنی، و برای
 آنها آرزوی هدایت و نجات داری، و هرگز از تلاش و
 کوشش در این راه خسته نمی‌شوی.

«مَمْنُونٌ» از ماده «من» به معنی «قطع» آمده است، یعنی
 اجر و پاداشی که هرگز قطع نمی‌شود، و دائماً باقی است.
 بعضی گفته‌اند: ریشه این معنی، از «منت» گرفته شده؛
 زیرا منت باعث قطع نعمت است.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور از «غَيْرَ مَمْنُونٍ» این است
 که: خداوند در مقابل این اجر عظیم، هرگز بر تو منت
 نمی‌گذارد، ولی تفسیر اول مناسب‌تر است.

آیه بعد، در توصیف دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله
 می‌گوید: «تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته‌ای هستی»
 «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

اخلاقی که، عقل در آن حیران است، لطف و محبتی
 بی‌نظیر، صفا و صمیمیتی بی‌مانند، صبر و استقامت و
 تحمل و حوصله‌ای توصیف ناپذیر.

اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کنی، تو خود بیش
 از همه عبادت می‌نمایی، و اگر از کار بد بازمی‌داری، تو
 قبل از همه خودداری می‌کنی، آزارت می‌کنند و تو اندرز
 می‌دهی، ناسزایت می‌گویند و برای آنها دعا می‌کنی، بر
 بدنت سنگ می‌زنند و خاکستر داغ بر سرت می‌ریزند و
 تو برای هدایت آنها دست به درگاه خدا برمی‌داری.

آری، تو کانون محبت، عواطف و سرچشمه رحمتی.

«خُلُقٌ» از ماده «خلقت» به معنی صفاتی است که از انسان
 جدا نمی‌شود، و همچون خلقت و آفرینش انسان می‌گردد.
 بعضی از مفسران، خلق عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله
 را به «صبر در راه حق، گستردگی بذل و بخشش، تدبیر
 امور، رفق و مدارا، و تحمل سختی‌ها در مسیر دعوت
 به سوی خدا، عفو و گذشت، و جهاد در راه پروردگار،
 و ترک حسد و حرص» تفسیر کرده‌اند، گر چه همه این
 صفات در پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ولی «خُلُقٌ
 عظیم» او، منحصر به اینها نبود.

در بعضی از تفاسیر نیز، «خُلُقٌ عظیم» به «قرآن» یا «آئین
 اسلام» تفسیر شده است که، می‌تواند از مصادیق مفهوم
 وسیع فوق باشد، به هر حال، وجود این «خُلُقٌ عظیم» در
 پیامبر صلی الله علیه و آله، دلیل بارزی بر عقل و درایت
 آن حضرت و نفی نسبت‌های دشمنان بود.

و به دنبال آن می‌افزاید: «به زودی تو می‌بینی و آنها نیز
 می‌بینند» «فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ».

«که کدام یک از شما مجنون هستید؟! «بَايُكُمُ الْمُفْتُونُ»^۵. «مُفْتُون» اسم مفعول از «فتنه»، به معنی ابتلاء، و در اینجا، به معنی ابتلای به جنون است.

آری، آنها امروز این نسبت ناروا را به تو می دهند تا بندگان خدا را از تو دور کنند، ولی، مردم عقل و شعور دارند، تدریجاً به تعلیمات و سخنان تو آگاهی می یابند، آنگاه، این مسأله روشن می شود که، این تعلیمات برجسته از سوی خداوند بزرگ، بر قلب پاک و نورانی تو نازل شده، و خداوند سهم عظیمی از عقل و علم به تو بخشیده.

حرکتها و موضعگیریهای تو در آینده، و پیشرفت و نفوذ سریع اسلام در سایه آن نیز، نشان خواهد داد که، تو منبع بزرگ عقل و درایتی، دیوانه، خفاشانی هستند که با نور این آفتاب به ستیز برخاستند. البته، در قیامت این حقایق باز هم روشن تر و آشکارتر خواهد شد.

باز برای تأکید بیشتر می فرماید: «پروردگار تو به کسی که از طریق او گمراه شده آگاه تر است، و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسد» «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ».

چرا که راه، راه او است، و او بهتر از هر کس راه خود را می شناسد، و به این ترتیب، به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اطمینان بیشتر می دهد که، او در مسیر هدایت و دشمنانش در مسیر ضالالتند.

در حدیث مستندی آمده است: هنگامی که «قریش» دیدند پیامبر، علی علیه السلام را بر دیگران مقدم می شمرد و بزرگ می دارد، به مذمت علی علیه السلام پرداخته گفتند:

«باء» در «بَايُكُمُ» زائده است و «أَيُّكُمُ» مفعول برای دو فعل قبل است.

محمد مفتون او شده است، اینجا بود که خداوند ن و القلم را نازل کرد، و به آن سوگند یاد نمود که: ای محمد صلی الله علیه و آله تو مفتون و مجنون نیستی - تا آنجا که فرمود:- خداوند می داند و می شناسد کسانی را که گمراه شده اند، اشاره به جماعت «قریش» که این سخنان را می گفتند، و خداوند هدایت یافتگان را بهتر می شناسد، اشاره به علی علیه السلام.^۶

نکته‌ها:

۱- نقش قلم در حیات انسان‌ها

از مهم ترین رویدادهای زندگی بشر- چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم- پیدایش «خط»، و راه افتادن قلم بر صفحه کاغذها یا سنگ‌ها بود، و همان بود که دوران تاریخ را، از ما قبل از تاریخ جدا کرد.

گردش نیش قلم بر صفحه کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می زند، لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلم‌ها بسته است.

«قلم»، حافظ علوم و دانش‌ها، پاسدار افکار اندیشمندان، حلقه اتصال فکری علماء، و پل ارتباطی گذشته و آینده بشر است، و حتی ارتباط آسمان و زمین نیز، از طریق لوح و قلم حاصل شده است!

«قلم»، انسان‌هایی را که جدا از هم، از نظر زمان و مکان، زندگی می کنند به یکدیگر پیوند می دهد، گوئی، همه متفکران بشر را در تمام طول تاریخ، و در تمام صفحه روی زمین، در یک کتابخانه بزرگ جمع می بینی!

«قلم»، رازدار بشر، خزانه دار علوم، و جمع‌آوری کننده

۶ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۴ طبرسی این حدیث را با سند خود از اهل سنت نقل کرده است.

تجربیات قرون و اعصار است، و اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است؛ زیرا همیشه سوگند به یک امر بسیار عظیم و پرارزش یاد می شود. و البته «قلم»، وسیله‌ای است برای «ما یَسْطُرُونَ» و نوشته‌ها، که قرآن به هر دو سوگند یاد کرده است، هم به «ابزار» و هم به «محصول» ابزار.

در بعضی از روایات آمده است: إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ: «نخستین چیزی را که خدا آفرید قلم بود».

این حدیث را محدثان شیعه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند،^۷ و در کتب اهل سنت به عنوان یک خبر معروف نیز آمده است.^۸ و در حدیث دیگری آمده: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى جَوْهَرَةً: «نخستین چیزی را که خدا آفرید گوهری بود».^۹

و در بعضی از اخبار می خوانیم: إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ: «نخستین چیزی را که خدا آفرید عقل و خرد بود».^{۱۰}

توجه به پیوند ویژه‌ای که در میان «گوهر»، «قلم» و «عقل» است، مفهوم «اول بودن» همه آنها را روشن می کند. در ذیل حدیثی که در بالا، از امام صادق علیه السلام نقل کردیم ملاحظه می شود:

خداوند بعد از آفرینش قلم، به او فرمود: بنویس! و او آنچه را بوده و خواهد بود، تا روز قیامت نوشت!

گر چه، قلم در این روایت اشاره به قلم تقدیر، قضا و قدر است، ولی هر چه هست، نقش قلم را در سرنوشت بشر و مقدرات او روشن می سازد.

۷ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۸۹، حدیث ۹.

۸ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۰، صفحه ۷۸.

۹ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۰، صفحه ۷۸.

۱۰ تفسیر «فخر رازی»، جلد ۳۰، صفحه ۷۸.

پیشوایان اسلام، در احادیث متعددی، به یاران خود تأکید می‌کردند: به حافظه خود قناعت نکنند، و احادیث اسلامی و علوم الهی را به رشته تحریر درآورند، و برای آیندگان به یادگار بگذارند.^{۱۱}

بعضی از دانشمندان گفته‌اند: **أَلْبَيَانُ بَيَانَانُ: بَيَانُ اللِّسَانِ، وَ بَيَانُ الْبَيَانِ وَ بَيَانُ اللِّسَانِ تَدْرُسُهُ الْأَعْوَامُ، وَ بَيَانُ الْأَقْلَامِ** باقی علی مَرَّ الْأَيَّامِ!؛

«بیان دو گونه است: بیان زبان، و بیان قلم، بیان زبان را گذشت زمان کهنه می‌سازد و از بین می‌رود، ولی بیان قلم‌ها تا ابد باقی است»^{۱۲}

و نیز گفته‌اند: **إِنَّ قَوَامَ أُمُورِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا بِشَيْئَيْنِ الْقَلَمِ وَ السَّيْفِ وَ السَّيْفِ تَحْتَ الْقَلَمِ:** «پایه امور دین و دنیا بر دو چیز است: قلم و شمشیر و شمشیر زیر پوشش قلم قرار دارد!»^{۱۳}

همین معنی را بعضی از شعرای عرب چنین به نظم آورده: **كَذَا قَضَى اللَّهُ لِلْأَقْلَامِ مَدُّ بَرِيَّتٍ إِنَّ السُّيُوفَ لَهَا مَدُّ أَرْهَفَتْ خَدَمًا!** «خداوند این گونه برای قلم از آن روز که تراشیده شد، مقدر کرده است که شمشیرهای تیز خدمتگزار آن باشند!» (این تعبیر اشاره لطیفی است به تراشیدن قلم به وسیله چاقو، و قرار گرفتن تیغ‌های تیز در خدمت قلم از آغاز کار).^{۱۴}

شاعر دیگری با استناد به آیات مورد بحث، در این زمینه می‌گوید:

۱۱ «وسائل الشیعه»، جلد ۱۸، صفحه ۵۶، احادیث ۱۴ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰.

۱۲ تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۲.

۱۳ تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۲.

۱۴ تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۲.

**إِذَا أَقْسَمَ الْأَبْطَالُ يَوْمًا بِسَيِّفِهِمْ
وَ عَدُوَّهُ مِمَّا يَجْلِبُ الْمَجْدَ وَ الْكَرَمَ
كَفَى قَلَمُ الْكُتَّابِ فَخْرًا وَ رَفْعَةً**

مَدَى الدَّهْرِ أَنْ اللَّهَ أَقْسَمَ بِالْقَلَمِ!
«آن روز که جنگجویان قهرمان، به شمشیرهای خود سوگند یاد کنند.»

و آن را اسباب بزرگی و افتخار بشمرند.

برای قلم نویسندگان، همین افتخار و سربلندی در تمام دوران جهان بس که، خداوند سوگند به قلم یاد کرده است (و نه به شمشیر).^{۱۵}

و راستی چنین است؛ چرا که پیروزی‌های نظامی، اگر از ناحیه فرهنگ نیرومندی تضمین نگردد، هرگز پایدار نخواهد بود، مغول‌ها در تاریخ ایران بزرگترین پیروزی را کسب کردند، ولی چون ملت بی‌فرهنگی بودند، به زودی در فرهنگ اسلام و ایران حل شدند، و مسیر خود را تغییر دادند.

گر چه، این بحث بسیار دامنه‌دار است، ولی برای این که از روش تفسیری خارج نشویم، سخن را با حدیث بسیار پرمعنائی از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در این زمینه پایان می‌دهیم:

**ثَلَاثٌ تَخْرُقُ الْحُجُبَ، وَ تَنْتَهِي إِلَى مَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ:
صَرِيرُ أَقْلَامِ الْعُلَمَاءِ، وَ وَطْئُ أَقْدَامِ الْمُجَاهِدِينَ، وَ صَوْتُ
مَغَازِلِ الْمُحْصَنَاتِ:**

«سه صدا است که حجاب‌ها را پاره می‌کند و به پیشگاه با عظمت خدا می‌رسد: صدای گردش قلم‌های دانشمندان به هنگام نوشتن، صدای قدم‌های مجاهدان در میدان

۱۵ «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۲.

جهاد، و صدای چرخ نخریسی زنان پاکدامن»^{۱۶}
البته، تمام آنچه گفته شد، درباره قلم‌هایی است که در مسیر حق و عدالت، و در صراط مستقیم، گردش می‌کند، اما قلم‌های مسموم و گمراه کننده، بزرگترین بلا، و عظیم‌ترین خطر برای جوامع انسانی محسوب می‌شود.

۲- نمونه‌ای از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله

پیروزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، هر چند با تأیید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت، که یکی از مهم‌ترین آنها جاذبه اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

آن چنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود، که دشمنان سرسخت را تحت تأثیر قرار می‌داد، به تسلیم وادار می‌کرد، و دوستان را سخت مجذوب می‌ساخت.

بلکه، اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بنامیم، اغراق نگفته‌ایم، چنان که نمونه‌ای از این معجزه اخلاقی در فتح «مکه» نمایان گشت: هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت‌پیشه، که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان، فرمان عفو عمومی آنها را صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» فوج، فوج مسلمان شوند.

درباره حسن خلق پیامبر صلی الله علیه و آله و عفو،

۱۶ «الشهاب فی الحکم و الآداب»، صفحه ۲۲.

گذشت، عطفوت، مهربانی، ایثار، فداکاری و تقوای آن حضرت صلی الله علیه و آله، داستان‌های زیادی در کتب تفسیر و تواریخ آمده است، که ذکر آنها ما را از بحث تفسیری خارج می‌کند، ولی همین قدر باید بگوئیم: در حدیثی از حسین بن علی علیه السلام آمده است که:

از پدرم امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره ویژگی‌های زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق او سؤال کردم، و پدرم مشروحاً به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است:

رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با همنشینانش چنین بود، دائماً خوشرو و خندان و سهل‌الخلق و ملایم، هرگز خشن، سنگدل، پرخاشگر، بلزبان و عیبجو و مدیحه‌گر نبود، هیچ کس از او مأیوس نمی‌شد، و هر کس به در خانه او می‌آمد نومید باز نمی‌گشت.

سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن، پرگوئی، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود.

و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی‌کرد، سرزنش نمی‌فرمود، و از لغزش‌ها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی‌کرد.

هرگز، سخن نمی‌گفت، مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت، در موقع سخن گفتن، به قدری نافذ‌الکلمه بود که، همه سکوت اختیار می‌کردند و تکان نمی‌خوردند، و به هنگامی که ساکت می‌شد، آنها به سخن درمی‌آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی‌کردند ...

هر گاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می‌گفت و درخواستی می‌کرد، تحمل می‌نمود، و به یارانش می‌فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد، به او عطا کنید و

هرگز کلام کسی را قطع نمی‌کرد تا سخنش پایان گیرد.^{۱۷} آری، اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود، آن ملت عقب مانده جاهلی، و آن جمع خشن انعطاف‌ناپذیر، در آغوش اسلام قرار نمی‌گرفتند، و به مصداق «لَا تَفْضُوا مِنْ حَوْلِكُمْ»^{۱۸} همه پراکنده می‌شدند.

و چه خوب است که، این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی، پرتوی از خلق و خوی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

روایات اسلامی نیز در این زمینه، چه درباره شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و چه درباره وظیفه همه مسلمین فراوان است، که در اینجا به چند روایت اشاره می‌کنیم:

۱- در حدیثی آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ: «من برای این مبعوث شده‌ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم»**^{۱۹}. به این ترتیب، یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، همین تکمیل اخلاق فضیله است.

۲- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ لِيُدْرِكَ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ قَائِمِ اللَّيْلِ وَ صَائِمِ النَّهَارِ: «مؤمن با حسن خلق خود، به درجه کسی می‌رسد که، شب‌ها به عبادت می‌ایستد، و روزها روزه‌دار است»**^{۲۰}.

۳- و باز از همان حضرت آمده است که: **مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ: «چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین‌تر از خلق خوب نیست»**^{۲۱}.

۱۷ «معانی الاخبار»، صفحه ۸۳ (با کمی تلخیص).

۱۸ آل عمران، آیه ۱۵۹.

۱۹ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۳.

۲۰ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۳.

۲۱ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۳.

۴- و نیز، از آن حضرت نقل شده که: **أَحَبُّكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا الْمُؤْتَمِنُونَ أَكْنَفًا، الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُولَفُونَ، وَ أَبْغَضُكُمْ إِلَيَّ اللَّهُ الْمُشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْأَخْوَانِ، الْمُتَمَسِّسُونَ لِلْبُرَاءِ الْعَتَرَاتِ:**

«از همه شما محبوب‌تر نزد خدا، کسی است که، اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضعند، با دیگران می‌جوشند، و مردم نیز با آنها می‌جوشند، و از همه شما مغبوض‌تر نزد خدا، افراد سخن‌چینی هستند که: در میان برادران جدائی می‌افکنند، و برای افراد بی‌گناه در جستجوی لغزشند»^{۲۲}.

۵- در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: **أَكْتَرُ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ: «بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می‌کند تقوا و حسن خلق است»**^{۲۳}.

۶- در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: **إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا: «از میان مؤمنان، کسی ایمانش از همه بهتر است که، اخلاقش کامل‌تر باشد»**^{۲۴}.

۷- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمده است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ، فَإِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ، وَإِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ:

«بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا

۲۲ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۳.

۲۳ «سفینه البحار»، جلد ۱، صفحه ۴۱۰ (همین مضمون در «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۵۰۴ آمده است و همچنین در تفسیر «قرطبی»،

جلد ۱۰، صفحه ۶۷۰۷).

۲۴ «وسائل الشیعه»، جلد ۸، صفحه ۵۰۶، حدیث ۲۱ (جلد ۱۲، صفحه

۱۴۸، چاپ آل‌البیته).

حسن خلق سرانجام در بهشت است، و از سوء خلق پرهیزید، که سوء خلق سرانجام در آتش است»^{۲۰}

از مجموع اخبار فوق، به خوبی استفاده می‌شود: حسن خلق کلید بهشت، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان، و هم‌تراز عبادت‌های شبانه و روزانه است، و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است.

﴿۸﴾ فَلَا تَطْعُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۹﴾ وَدُّوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿۱۰﴾ وَ لَا تَطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿۱۱﴾ هَمَّازٌ مَشَاءٌ بِنَمِيمٍ ﴿۱۲﴾ مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٌ أَتِيمٌ ﴿۱۳﴾ عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ ﴿۱۴﴾ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ ﴿۱۵﴾ إِذَا تَتَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۶﴾ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرطومِ

ترجمه:

- ۸- حال که چنین است از تکذیب‌کنندگان اطاعت مکن!
- ۹- آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها (هم) نرمش نشان دهند!
- ۱۰- و از کسی که سوگند یاد می‌کند و پست است اطاعت مکن!
- ۱۱- کسی که عیب‌جوست و به سخن‌چینی آمد و شد می‌کند.
- ۱۲- و مانع کار خیر، و متجاوز و گناهکار است؛
- ۱۳- کسی که کینه‌توز و بدنام است!
- ۲۵ «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۸.

- ۱۴- مبادا به خاطر مال و فرزندان فراوانش (از او پیروی کنی!)
- ۱۵- هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: «افسانه‌های پیشینیان است!»
- ۱۶- ما به زودی بر بینی او داغ ننگ می‌نهم.

تفسیر:

از آنها که دارای این صفاتند پیروی مکن بعد از ذکر اخلاق عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله، که در آیات گذشته آمده بود، در این آیات، به ذکر اخلاق دشمنان او می‌پردازد، تا در یک مقایسه، فاصله میان این دو کاملاً روشن شود.

نخست می‌فرماید: «از این تکذیب‌کنندگان که خدا و پیامبر و روز رستاخیز و آئین او را تکذیب می‌کنند، اطاعت و پیروی مکن» «فَلَا تَطْعُ الْمُكَذِّبِينَ».

آنها، مردمی گمراه و اغواگرند، و تمام اصول حق را زیر پا نهاده‌اند، و اطاعت از چنین کسانی، حتی در یک کلام، نتیجه‌ای جز گمراهی و بدبختی ندارد.

آنگاه، به تلاش و کوشش آنها برای به سازش کشیدن پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره کرده، می‌افزاید: «آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها هم نرمش نشان دهند» «وَدُّوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيُدْهِنُونَ».

نرمش و انعطاف، به معنی صرف‌نظر کردن از قسمتی از فرمان‌های خدا، به خاطر آنان.

مفسران نقل کرده‌اند: این آیات زمانی نازل شد که، رؤسای «مکه»، پیامبر صلی الله علیه و آله را به پیروی از آئین نیاکان و شرک و بت‌پرستی دعوت کردند، خداوند

او را از اطاعت آنها نهی کرد.^{۲۶}

بعضی دیگر نقل کرده‌اند: «ولید بن مغیره» که از سران بزرگ شرک بود، اموال عظیمی به پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه داشت و سوگند یاد کرد: اگر از آئینش بازگردد به او خواهد داد!^{۲۷}

از لحن آیات و از آنچه در تواریخ آمده است، به خوبی استفاده می‌شود:

وقتی مشرکان کوردل، سرعت پیشرفت آئین اسلام را مشاهده کردند، به فکر افتادند، از طریق دادن امتیازاتی به پیامبر صلی الله علیه و آله، امتیازاتی را از او بگیرند، و او را به نوعی سازش بکشاندند- همان گونه که روش همه طرفداران باطل در طول تاریخ است- لذا، گاه اموال عظیم، گاه زنان زیبا، و گاه پست و مقام برجسته را پیشنهاد می‌کردند، و در حقیقت، روح پیامبر صلی الله علیه و آله را با مقیاس وجود خود اندازه‌گیری و مقایسه می‌نمودند.

اما قرآن بارها به پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داده: هرگز کمترین انعطافی در برابر این پیشنهادهای انحرافی از خود نشان ندهد، و با اهل باطل هرگز مداهنه نکند، چنان که در آیه ۴۹ سوره «مانده» می‌خوانیم: «وَ أَنْ أَحْكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ اخْذِرْهُمْ أَنْ يُفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ: «در میان آنها (اهل کتاب) بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوس‌های آنها پیروی مکن، و برحذر باش، تو را از تعلیماتی که خدا بر تو نازل کرده منحرف نسازند».

«يُدْهِنُونَ» از ماده «مداهنه» در اصل از «دهن» به معنی «روغن» گرفته شده، و در این گونه موارد، به معنی نرمش

۲۶ «فخر رازی»، جلد ۳۰، صفحه ۸۵ و «مراغی»، جلد ۲۹، صفحه ۳۱.
 ۲۷ تفسیر «قرطبی»، جلد ۱۰، صفحه ۶۷۱.

و انعطاف به خرج دادن است. و معمولاً این تعبیر، در مورد انعطاف‌های مذموم و منافقانه به کار می‌رود.

پس از آن، بار دیگر از اطاعت آنها نهی کرده و صفات نه گانه مذمومی را که هر یک به تنهایی می‌تواند، مانع اطاعت و تبعیت گردد، برمی‌شمرد، می‌فرماید:

«از هر کس که بسیار سوگند یاد می‌کند و پست است اطاعت مکن» «و لَا تَطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ».

«حَلَّافٍ» به کسی می‌گویند که بسیار قسم می‌خورد، برای هر کار کوچک و بزرگی سوگند یاد می‌کند، و معمولاً این گونه افراد، در سوگندهای خویش صادق نیستند.

«مَّهِينٍ» از «مَهانت» به معنی حقارت و پستی است و بعضی آن را به معنی افراد کم فکر یا دروغگو یا شرور تفسیر کرده‌اند.

و می‌افزاید: «کسی که بسیار عیبجو و سخن‌چین است» «هَمَّازٌ مَّشَاءٌ بَنَمِيمٍ».

«هَمَّازٌ» از ماده «همز» (بر وزن طنز) به معنی غیبت کردن و عیبجویی نمودن است.

«مَّشَاءٌ بَنَمِيمٍ» کسی است که: برای بر هم زدن و افساد در میان مردم و ایجاد خصومت و دشمنی، رفت و آمد می‌کند (باید توجه داشت، این هر دو وصف به صورت صیغه مبالغه آمده، که از نهایت اصرار آنها در این کارهای زشت حکایت می‌کند).

در پنجمین، ششمین و هفتمین وصف می‌گوید: «کسی

که بسیار از کار خیر جلوگیری می‌کند، تجاوزگر، و گنهکار است» «مَتَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ».

نه تنها خود کار خیری نمی‌کند و راه‌خیری ارائه نمی‌دهد، که، سدی است در مقابل خیر و برکت دیگران، به علاوه، انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای هر انسانی تعیین کرده، و اضافه بر این صفات، آلوده هرگونه گناهی نیز هست، به طوری که گناه جزء طبیعت او شده است.

و سرانجام، به هشتمین و نهمین صفات آنها اشاره کرده، می‌فرماید: «او بعد از همه اینها پرخور، و بدنام است» «عُتْلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ».

«عُتْلٌ» به طوری که «راغب» در «مفردات» می‌گوید: به کسی می‌گویند که بسیار غذا می‌خورد، و همه چیز را به سوی خود می‌کشد، و دیگران را از آن باز می‌دارد.

بعضی دیگر، «عُتْلٌ» را به معنی انسان بدخوی کینه‌توز خشن، یا انسان بی‌حیای بد خلق تفسیر کرده‌اند.

«زَنِيمٌ» کسی است که اصل و نسب روشنی ندارد و او را به قومی نسبت می‌دهند، در حالی که از آنها نیست، و در اصل از «زنمه» (بر وزن قلمه) به قسمتی از گوش گوسفند می‌گویند، که آویزان است، گوئی جزء گوش نیست و به آن وابسته است.

تعبیر به «بَعْدَ ذَلِكَ» اشاره‌ای به این معنی است که، این دو صفت از صفات سابق زشت‌تر و نکوهیده‌تر است، چنان که جمعی از مفسران از آن استفاده کرده‌اند.

خلاصه این که: خداوند در اینجا، چنان ترسیمی از مکذبان و صفات زشت و اخلاق رذیله آنها فرموده که، شاید در سرتاسر قرآن شبیه و نظیر نداشته باشد،

و به این ترتیب، روشن می‌سازد، مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه افرادی بوده‌اند، افرادی دروغگو، پست، عیبجو، سخن‌چین، متجاوز گنهکار، بی‌اصل و نسب، و به راستی، از غیر چنین افرادی، مخالفت با چنان مصلح بزرگی انتظار نمی‌رود.

در آیه بعد، هشدار می‌دهد: «مبادا به خاطر این که آنها دارای مال و فرزندان فراوان هستند در برابر آنها نرم و تسلیم شوی، و از آنها اطاعت کنی» «أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ».

بدون شک، پیامبر هرگز تسلیم نمی‌شد، و این آیات در حقیقت تأکیدی است بر این معنی، تا خط مکتبی و روش عملی او بر همه آشکار گردد، و هیچ کس از دوست و دشمن چنین انتظاری نداشته باشد.

بنابراین، جمله فوق، تهمه‌ای است برای آیه «و لَا تَطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ»، ولی، بعضی گفته‌اند: این آیه در حقیقت بیان علت پیدایش این صفات است، یعنی: غرور ناشی از ثروت و نفرت بسیار، آنها را به این رذائل اخلاقی می‌کشاند، و به همین دلیل، در بسیاری از ثروتمندان و قدرتمندان بی‌ایمان، همه این صفات دیده می‌شود، ولی، لحن آیات با تفسیر اول مناسب‌تر است، و به همین دلیل، غالب مفسران نیز آن را برگزیده‌اند.

سپس، عکس العمل این گونه افراد را که دارای چنین صفات پست هستند، در برابر آیات الهی نشان می‌دهد، می‌گوید: «هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود می‌گوید: اینها افسانه‌های خرافی پیشینیان است!» «إِذَا

تُثَلَّى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ».

و با این بهانه و این برچسب زشت، از آیات خداوند فاصله می‌گیرد، آنها را به دست فراموشی می‌سپرد، و دیگران را نیز اغوا می‌کند، و به همین دلیل، نباید از چنین افرادی اطاعت و پیروی کرد، و این تکمیلی است بر نهی از اطاعت این گونه افراد.

آخرین آیه مورد بحث، از یکی از مجازات‌های این گروه پرده برداشته، می‌افزاید: «به زودی بر بینی و خرطوم او علامت و داغ ننگ می‌نهم!» «سَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ». این، تعبیری است گویا و رسا بر نهایت ذلیل ساختن آنها، زیرا:
اولاً: تعبیر به «خُرْطُوم» (بینی) که تنها در مورد خوک و فیل گفته می‌شود، تحقیر روشنی برای آنها است.
ثانیاً: «بینی» در لغت عرب، معمولاً کنایه از بزرگی و عزت است، همان گونه که در فارسی نیز وقتی می‌گوئیم: بینی او را به خاک بمالید، دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید.

ثالثاً: علامت گذاردن، مخصوص حیوانات است، در حیوانات در صورت آنها مخصوصاً بر بینی آنها علامت‌گذاری نمی‌شود، و در اسلام نیز این کار نهی شده است، همه اینها با بیانی رسا می‌گوید: خداوند این چنین افراد طغیانگر خودخواه متجاوز سرکش را، چنان ذلیل می‌کند و کوس رسوائی آنها را در همه جا به صدا درمی‌آورد که، عبرت همگان گردند.

تاریخ اسلام نیز، گواه بر این معنی است که، این دسته از مخالفان لجوج، با پیشرفت اسلام چنان خوار و ذلیل شدند که، نظیر و مانند نداشت، و رسوائی در آخرت از

آن هم بیشتر است.

بعضی از مفسران گفته‌اند: بیشتر آیات این سوره، ناظر به «ولید بن مغیره» یکی از سران معروف شرک می‌باشد، ولی مسلماً این معنی مانع از عمومیت مفهوم آیات و گسترده‌گی و شمول تعبیرات آن نیست.^{۲۸}

نکته‌ها:

۱- رذائل اخلاقی

آیات فوق، گر چه توصیفی است از صفات رذیله مخالفان سرسخت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ولی در عین حال، الگویی برای تشخیص این صفات به دست می‌دهد، صفاتی که انسان را از خدا دور می‌سازد و در پرتگاه شقاوت و بدبختی می‌افکند، صفاتی که مؤمنان راستین باید به دقت مراقب باشند، به آنها آلوده نشوند، لذا در روایات اسلامی نیز در این زمینه تأکیدهای بسیاری شده است، از جمله:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم:
أَلَا أَنْتِكُمْ بِشَرِّ أَرْكَمٍ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ: الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ، الْبَاغُونَ

۲۸ بعضی گفته‌اند: علامت نهادن بر بینی در میدان جنگ «بدر» عملاً صورت گرفت و ضربه بر بینی بعضی از سردمداران کفر وارد گشت، به طوری که علامت آن باقی ماند، اگر منظور شخص «ولید بن مغیره» باشد، تاریخ می‌گوید او قبل از جنگ بدر با خواری از دنیا رفت، و اگر غیر از او باشد ممکن است.

در خطبه معروف امام علی بن الحسین علیهما السلام در مسجد شام نیز آمده است: أَنَا أَيْنَ مَنْ ضَرَبَ خِرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ: «من فرزند کسی هستم که بر خرطوم‌های مشرکان کوبید تا «لا اله الا الله» گفتند» منظور از این ضارب امیر مؤمنان علی علیه السلام است (بحار الانوار، جلد ۴۵، صفحه ۱۳۸). این تعبیر با توجه به آیه مورد بحث که خداوند می‌گوید، ما بر خرطوم او علامت می‌گذاریم معنی جالبی دارد و نشان می‌دهد اراده الهی به دست بنده خاصش علی علیه السلام اجرا شد.

لِلْبِرِّ آءِ الْمَعَايِبِ:

«آیا شما را از شریرتین افراد شما با خبر سازم؟ گفتند: آری، ای رسول خدا! فرمود: آنهایی که بسیار سخن چینی می‌کنند، در میان دوستان جدائی می‌افکنند، و برای افراد پاک و بی‌گناه در جستجوی عیوبند».^{۲۹}

۲- مخصوصاً پیامبر صلی الله علیه و آله صریحاً در این زمینه توصیه کرده و فرموده است:

لَا يَلْبَغُنِي أَحَدٌ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِي شَيْئًا فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُخْرَجَ إِلَيْكُمْ وَ أَنَا سَلِيمٌ الصَّدْر:

«احدی از شما درباره هیچ یک از یاران من سخنی که مرا نسبت به او بدبین سازد نقل نکند؛ چرا که من دوست دارم با قلبی پاک با شما روبرو شوم».^{۳۰}

۳- و بالاخره، در حدیث دیگر، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود:

لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ جَوَاطِ، وَ لَا جَعْظَرِي، وَ لَا عَتَلُ زَنِيمٍ: «سه گروه وارد بهشت نمی‌شوند، جواظ، جعظری و عتلی زنیم، راوی می‌گوید: پرسیدم: جواظ کیست؟ فرمود: كُلِّ جَمَاعٍ مَنَاعٍ: «هر کس که بسیار جمع می‌کند و از دیگران منع می‌نماید».

پرسیدم: جعظری کیست؟ فرمود: افراد خشن و تندخو. پرسیدم: عتلی زنیم کیست؟ فرمود: افراد شکمبار و بداخلاق، آنها که بسیار می‌خورند و می‌پوشند، بیدادگر و ظالمند».^{۳۱}

۲۹ «اصول کافی»، جلد ۲، باب «النميمة»، حدیث ۱.

۳۰ «سنن ابی داود» و «صحیح ترمذی» مطابق نقل «فی ظلال القرآن»، جلد ۸، صفحه ۲۳۰.

۳۱ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۹۴.

از تفاوت‌های روشنی که میان رهروان راه حق و بازیگران سیاسی وجود دارد، این است که: گروه دوم،

روی اصول خاصی ثابت نیستند، بلکه، همیشه حاضرند در مقابل امتیازاتی که می‌گیرند، امتیازاتی بدهند، و از اصولی که دارند به خاطر منافع صرف نظر کنند، مرام و عقائد آنها چیز مقدسی برای آنها نیست، و دائماً روی آن معامله می‌کنند! و این درست مضمون آیه فوق است که می‌گوید:

وَدُّوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيُدْهِنُونَ: «آنها دوست دارند تو را هم به جرگه خود بکشند، همان گونه که آنها مداهنه و معامله می‌کنند، تو هم مداهنه کنی.»

ولی، گروه اول، هرگز معامله‌گر نیستند، آنها هرگز اهداف مقدس خود را با هیچ بهائی از دست نمی‌دهند، و بر سر آن معامله نمی‌کنند، مداهنه و سازشکاری و این گونه دادوستدهای سیاسی در کار آنها نیست، و یکی از بهترین نشانه‌هایی است که می‌توان، سیاست‌بازان حرفه‌ای را به وسیله آن شناخت و از مردان خدا جدا نمود.

﴿۱۷﴾ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ

﴿۱۸﴾ وَلَا يَسْتَشْنُونَ

﴿۱۹﴾ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ

﴿۲۰﴾ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ

﴿۲۱﴾ فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ

﴿۲۲﴾ أَنْ ائْتُوا عَلَيَّ حَرْتِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

﴿۲۳﴾ فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ

﴿۲۴﴾ أَنْ لَا يَدْخُلْنَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينِينَ

﴿۲۵﴾ وَغَدُوا عَلَيَّ حَرْدٍ قَادِرِينَ

ترجمه:

۱۷- ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند خوردند که میوه‌ها را صبحگاه بچینند.

۱۸- و هیچ از آن استثناء نکنند.

۱۹- اما عذابی فراگیر بر باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند.

۲۰- و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد!

۲۱- صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند.

۲۲- که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه‌ها را دارید!

۲۳- آنها حرکت کردند در حالی که آهسته با هم می‌گفتند:

۲۴- «مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود!»

۲۵- آنها صبحگاه تصمیم داشتند که با قدرت از فقرا جلوگیری کنند.

تفسیر:

داستان عبرت‌انگیز «اصحاب الجنه»

به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثروتمندان خودخواه و مغرور بود، که بر اثر فزونی مال و فرزندان، پشت‌پا به همه چیز می‌زنند، در این آیات، داستانی را درباره عده‌ای از ثروتمندان پیشین که دارای باغ خرم و سرسبزی بودند، و سرانجام بر اثر بخل و خیره‌سری نابود شد، ذکر می‌کند، داستانی که به نظر می‌رسد، در آن

عصر در میان مردم معروف بوده، و به همین دلیل به آن استشهاد شده است.

نخست، می‌فرماید: «ما آنها را آزمودیم همان گونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم» «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ».

در این که باغ کجا بوده؟ در سرزمین «یمن» در نزدیکی شهر بزرگ «صنعا»؟ یا در سرزمین «حیثه»؟ یا در میان «بنی اسرائیل» در سرزمین «شام»؟ و یا «طائف»؟ گفتگو است، ولی مشهور همان «یمن» است.

ماجرا چنین بود: این باغ در اختیار پیرمردی مؤمن قرار داشت، او به قدر نیاز از آن برمی‌گرفت، و بقیه را به مستحقان و نیازمندان می‌داد، اما هنگامی که چشم از دنیا پوشید، فرزندان گفتند: ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم، چرا که عیال و فرزندان ما بسیارند، و ما نمی‌توانیم مانند پدرمان عمل کنیم! و به این ترتیب، تصمیم گرفتند تمام مستمندان را که هر ساله از آن بهره می‌گرفتند، محروم سازند، و سرنوشت آنها همان شد که در این آیات می‌خوانیم:

می‌گوید: «ما آنها را آزمودیم، آن زمان که سوگند یاد کردند میوه‌های باغ را صبحگاهان و دور از انظار مستمندان بچینند» «إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ»^{۳۳}.

«و هیچ از آن استثناء نکنند و برای مستمندان چیزی فرو نگذارند» «وَلَا يَسْتَشْنُونَ».

این تصمیم آنها نشان می‌دهد: این کار ناشی از نیاز نبود، بلکه ناشی از بخل و ضعف ایمان آنها بود؛ زیرا انسان هر قدر هم

۳۲ «يَصْرِمُنَّ» از ماده «صَرَمَ» (بر وزن شرم) به معنی چیدن میوه است و به معنی قطع کردن به طور مطلق، و همچنین محکم کردن کار نیز آمده است.

نیازمند باشد، می‌تواند کمی از محصول یک باغ پردرآمد را به نیازمندان اختصاص دهد، بعضی گفته‌اند: منظور از عدم استثناء این است که، آنها «الا ان یشاء الله» نگفتند، یعنی آن قدر مغرور بودند که، گفتند: می‌رویم و این کار را می‌کنیم، حتی خود را از گفتن «انشاء الله» بی‌نیاز دیدند. ولی تفسیر اول صحیح‌تر است.^{۳۳}

و در ادامه این سخن، می‌افزاید: «به هنگام شب، در آن موقع که همه آنها در خواب بودند عذاب و بلائی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند» «فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ».

آتشی سوزان و صاعقه‌ای مرگبار، چنان بر آن مسلط شد که آن باغ خرم و سرسبز، همچون شب سیاه و ظلمانی گردید» و جز مشتی خاکستر از آن باقی نماند «فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ».

«طَائِفٌ» از ماده «طواف» در اصل، به معنی کسی است که بر گرد چیزی می‌گردد، ولی، گاه کنایه از بلا و مصیبتی است که در شب روی می‌دهد، و منظور در اینجا همین است.

«صَّرِيم» از ماده «صرم» به معنی «قطع» است، و در اینجا به معنی «شب ظلمانی»، یا «درخت بدون میوه» یا «خاکستر سیاه» است؛ زیرا شب با فرا رسیدن روز قطع می‌شود، همان گونه که روز با فرارسیدن شب، و لذا گاهی به شب

^{۳۳} زیرا علاوه بر تناسب خاصی که معنی اول با اصل ماجرا دارد، اگر معنی دوم منظور بود باید به جای «و لا یستنون» «و لم تستنوا» گفته شود (دقت کنید).

و روز «صریمان» می‌گویند.

به هر حال، منظور این است: آن چنان این بلای آسمانی که ظاهراً صاعقه عظیمی بوده است در این باغستان فرود آمد، که تمام آن را یک جا آتش زد، و چیزی جز مشتی زغال و خاکستر سیاه از آن باقی نماند، و صاعقه‌ها هرگاه به چیزی بزنند، همین گونه خواهد بود.

به هر حال، صاحبان باغ به گمان این که درخت‌های پربارشان آماده برای چیدن میوه است «در آغاز صبح یکدیگر را صدا زدند» «فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ».^{۳۴}

و گفتند: «به سوی کشتزار و باغستان خود حرکت کنید، اگر می‌خواهید میوه‌های خود را بچینید!» «أَنْ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْثَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ».

«اعْدُوا» از ماده «عدو» به معنی اول روز است، و لذا به غذایی که در آغاز روز خورده می‌شود (صبحانه) «غداء» می‌گویند (هر چند در تعبیرات عربی روزمره کنونی «غداء» به ناهار گفته می‌شود).

به این ترتیب، «آنها به سوی باغشان حرکت کردند در حالی که آهسته با هم سخن می‌گفتند» «فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ».

«که مواظب باشید امروز حتی یک فقیر بر شما وارد

۳۴ بر اساس گفته «راغب» در «مفردات» «تَنَادَوْا» از «نداء» گرفته می‌شود، و «نداء» در اصل از «ندی» (بر وزن عنا) به معنی رطوبت است، زیرا معروف است کسانی که دهانشان رطوبت کافی دارد به راحتی سخن می‌گویند، و کلامی فصیح (و صدائی رسا) دارند.

نشود!» «أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ».

و چنان آهسته سخن می‌گفتند که، صدای آنها به گوش کسی نرسد، مبادا مسکینی خبردار شود، و برای خوشه‌چینی، یا گرفتن مختصری میوه برای سیر کردن شکم خود، به سراغ آنها برود!

چنین به نظر می‌رسد: به خاطر سابقه اعمال نیک پدر، جمعی از فقرا همه سال در انتظار چنین ایامی بودند، که میوه‌چینی باغ شروع شود و بهره‌ای عائد آنها گردد، و لذا این فرزندان بخیل و ناخلف، چنان مخفیانه حرکت کردند که، هیچ کس احتمال ندهد چنان روزی فرا رسیده، و هنگامی فقرا باخبر شوند که کار از کار گذشته باشد.

و به این ترتیب، «آنها صبحگاهان به قصد باغ و کشتزار خود با قدرت تمام بر منع مستمندان حرکت کردند» «وَ اَعْدُوا عَلَيَّ حَرْدٍ قَادِرِينَ».

«حَرَدٌ» (بر وزن سرد) به معنی ممانعت توأم با شدت و غضب است، آری، آنها از تمنا و انتظار مستمندان عصبانی بودند، و تصمیم داشتند با کمال قدرت از آنها جلوگیری کنند (و لذا این تعبیر در مورد سال‌هایی که باران قطع می‌شود، یا شتری که شیر آن نیز قطع شده بکار می‌رود).

اکنون ببینیم سرانجام کار آنها به کجا انجامید:

﴿٢٦﴾ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ

﴿٢٧﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ

﴿٢٨﴾ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ

﴿٢٩﴾ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

﴿۳۰﴾ فَأَقْبَل بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَؤْمُونَ

﴿۳۱﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ

﴿۳۲﴾ عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ

﴿۳۳﴾ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْأَخْبَرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

ترجمه:

۲۶- هنگامی که آن را دیدند گفتند: «حقاً ما گمراهیم.

۲۷- بلکه ما محرومیم!»

۲۸- یکی از آنها که از همه عاقل تر بود گفت: «آیا به شما

نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟!»

۲۹- گفتند: «منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم

بودیم!»

۳۰- سپس رو به یکدیگر کرده به ملامت یکدیگر پرداختند.

۳۱- (و فریادشان بلند شد) گفتند: «وای بر ما که طغیانگر

بودیم!

۳۲- امیدواریم پروردگاران (ما را ببخشند و) بهتر از آن

را به جای آن به ما بدهد، چرا که ما به او علاقه مندیم!»

۳۳- این گونه است عذاب (خداوند در دنیا)، و عذاب

آخرت از آن هم بزرگ تر است اگر می دانستند.

تفسیر:

سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز

این آیات، ادامه داستان «اصحاب الجنة» است، که در

آیات پیشین گذشت.

صاحبان باغ به این امید که محصول فراوان خود را

بچینند، دور از نظر مستمندان جمع آوری کنند، و همه

را در انحصار خویش گیرند، و حتی یک فقیر بر سر

این خوان نعمت گسترده الهی ننشیند، صبحگاهان به راه

افتادند، بی خبر از این که صاعقه ای مرگبار، شب هنگام،

درست در موقعی که آنها در خواب بوده اند، باغ را تبدیل

به یک مشت خاکستر کرده است.

قرآن می گوید: «هنگامی که آنها باغ خود را دیدند چنان

اوضاع به هم ریخته بود که گفتند: این باغ ما نیست، ما

راه را گم کرده ایم!» «فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ».

منظور از «ضالون» ممکن است گم کردن راه باغ باشد،

چنان که در بالا گفتیم، و یا گم کردن راه حق، چنان که

بعضی احتمال داده اند.

ولی، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

و افزودند: «بلکه ما محرومان واقعی هستیم» «بَلْ نَحْنُ

مَحْرُومُونَ».

می خواستیم مستمندان و نیازمندان را محروم کنیم، اما

خودمان از همه بیشتر محروم شدیم، هم محروم از درآمد

مادی، و هم برکات معنوی، که از طریق انفاق در راه خدا

به نیازمندان به دست می آید.

«در این میان یکی از آنها که از همه عاقل تر بود گفت: آیا

به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید» «قَالَ أَوْسَطُهُمْ

أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ».

نگفتم خدا را به عظمت یاد کنید، از مخالفت او بپرهیزید،

شکر نعمت او را به جا آورید، و نیازمندان را از اموال

خود بهره مند سازید؟ ولی شما گوش نکردید، و به

روزگار سیاه افتادید!

از این آیه، استفاده می شود: در میان آنها فرد مؤمنی بود،

که آنها را از بخل و حرص نهی می کرد، و چون در اقلیت

بود، کسی گوش به حرفش نمی داد، اما پس از این حادثه

دردناک، زبان او گشوده شد، و منطقش تیزتر و برنده تر

۱۰۹

گشت، و آنها را زیر رگبار ملامت و سرزنش گرفت.

تعبیر به «أَوْسَطُ» در آیه، به معنی کسی است که در سر

حد اعتدال از نظر عقل و خرد و دانش باشد، بعضی آن

را حد وسط در سن و سال معنی کرده اند، ولی این معنی

بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که ارتباطی میان سن و

گفتن چنین سخن پرمحتوایی نیست، ارتباط میان عقل و

خرد و چنین سخنانی است.

تعبیر به: «لَوْلَا تُسَبِّحُونَ»: «چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟» از

این جهت است که، ریشه همه اعمال نیک، ایمان و

معرفة الله و تسبیح و تنزیه خدا است.

بعضی نیز، تسبیح را در اینجا به شکر نعمت معنی

کرده اند، که لازمه آن، بهره مند ساختن محرومان است،

ولی این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد، و در مفهوم آیه

جمع است.

آنها نیز لحظه ای بیدار شده، به گناه خود اعتراف کردند،

و گفتند: منزه است پروردگار ما، مسلماً ما ظالم و ستمگر

بودیم هم بر خویشتن ستم کردیم و هم بر دیگران» «قَالُوا

سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ».

و اما تسبیح آنها قبل از اعتراف به گناه، ممکن است از

این جهت باشد که، می خواهند «خدا» را در مورد این

بلائی عظیمی که بر باغشان فرود آمد و نابودش کرد، از

هرگونه ظلم و ستمی منزه شمردند، و بگویند: خداوند!

این ما بودیم که بر خود و دیگران ستم کردیم و مستحق

چنین عذاب دردناکی شدیم، اما کار تو عین عدالت و

حکمت بود.

در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز، قبل از اقرار به ظلم،

همین تسبیح دیده می شود، چنان که در داستان یونس

۱۱۰

۱۰۸

علیه السلام می‌خوانیم: موقعی که در شکم آن ماهی عظیم قرار گرفت گفت: لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ: «معبودی جز تو نیست، منزهی، من از ظالمان و ستمگران بودم».^{۳۵}

البته، ظلم در مورد این پیامبر بزرگ، به معنی ترک اولی است، چنان که در تفسیر همین آیه در جلد ۱۳ گفته‌ایم.

ولی، مطلب به اینجا خاتمه نیافت «آنها رو به هم کرده، شروع به ملامت و سرزنش یکدیگر نمودند» «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ».

و احتمالاً هر کدام در عین اعتراف به خطای خویش، گناه اصلی را به دوش دیگری می‌انداخت، و او را شدیداً سرزنش می‌کرد، که تو عامل اصلی بدبختی ما شدی؟ و گرنه ما این قدر هم از خدا و عدالت بیگانه نبودیم!

آری، این چنین است سرنوشت همه ظالمانی که در چنگال عذاب الهی گرفتار می‌شوند، که در عین اعتراف به گناه، هر کدام سعی دارد عامل اصلی بدبختی خود را دیگری بشمرد. شاید به این دلیل که در این گونه موارد، معمولاً یکی پیشنهاد می‌دهد، دیگری تأیید می‌نماید، سومی اجرای آن را بر عهده می‌گیرد و چهارمی با سکوت خود ابراز رضایت می‌کند، ولی روشن است، همه آنها شریک جرم و دخیل در گناهند.

پس از آن، می‌افزاید: هنگامی که به عمق بدبختی خود آگاه شدند فریادشان بلند شده، «گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم!» «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ».

آنها در مرحله قبل اعتراف به «ظلم» و ستم کردند، و در

۲۵ انبیاء، آیه ۸۷.

اینجا، اعتراف به «طغیان»، و در حقیقت طغیان مرحله‌ای است بالاتر از ظلم؛ زیرا ظالم ممکن است اصل قانون را بپذیرد، ولی بر اثر غلبه هوای نفس ستم کند، اما طغیانگر اصلاً زیربار قانون نمی‌رود و آن را به رسمیت نمی‌شناسد.

این احتمال نیز وجود دارد که: «ظلم»، اشاره به «ظلم بر خویشتن» است، و «طغیان»، اشاره به «تجاوز بر حق دیگران».

این نکته نیز قابل توجه است: عرب هنگامی که با مصیبتی روبرو می‌شود و یا می‌خواهد اظهار انزجار از چیزی کند، گاه «ویس» می‌گوید، و گاه «ویح»، و گاه «ویل»، اولی در مصیبت خفیف است، دومی شدیدتر، و سومی اشد آنها است، و این نشان می‌دهد، صاحبان باغ خود را مستحق شدیدترین سرزنش‌ها می‌دانستند.

سرانجام، بعد از این بیداری و هشجاری و اعتراف به گناه و بازگشت به سوی خدا، رو به درگاه او آورده، گفتند: «امید است پروردگاران گناهان ما را ببخشد، و باغستانی بهتر از این باغ به جای آن، در اختیار ما بگذارد» «عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا».

«چرا که ما به سوی او روی آورده‌ایم، به ذات پاکش دل بسته‌ایم، و حل این مشکل را نیز از قدرت بی‌پایان او می‌طلبیم» «إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ».^{۳۶}

آیا به راستی، این گروه از کار خود پشیمان شدند، در برنامه خویش تجدید نظر کردند، و تصمیم قاطع گرفتند: اگر در آینده مشمول نعمت الهی شوند، حق شکر آن را ادا کنند؟ و یا مانند بسیاری از ظالمان که وقتی گرفتار

۳۶ «رَاغِبُونَ» از ماده «رغبت» است، این ماده هر گاه با «إلی» یا «فی» متعدی شود به معنی تمایل به چیزی است، و هر گاه با «عَنْ» متعدی شود به معنی انصراف و بی‌اعتنائی نسبت به چیزی است.

طوفان عذاب می‌شوند، موقتاً بیدار می‌گردند، اما همین که طوفان فرو نشست، باز همان برنامه‌ها تکرار می‌گردد؟ در این زمینه، در میان مفسران گفتگو است، آنچه از لحن آیه بعد - احتمالاً - استفاده می‌شود این است که: توبه آنها به خاطر این که شرائطش جمع نبود پذیرفته نشد، ولی، در بعضی از روایات می‌خوانیم: آنها از روی خلوص نیت توبه کردند، خداوند توبه آنها را قبول کرد، و باغی بهتر به آنها عنایت فرمود که مخصوصاً درختان انگور پر بار با خوشه‌های بسیار بزرگ داشت.

در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان یک نتیجه‌گیری کلی و درس همگانی می‌فرماید: «عذاب خداوند این گونه است، و عذاب آخرت از آن هم بزرگ‌تر است اگر می‌دانستند» «كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كُنْتُمْ يَعْلَمُونَ».

شما نیز، اگر به خاطر مال، ثروت و امکانات مادی مست و مغرور شوید، روح انحصار طلبی بر شما چیره گردد، همه چیز را برای خود بخواهید، و نیازمندان را محروم کنید، سرنوشتی بهتر از این نخواهید داشت، متها یک روز «صاعقه» آمد و آن باغ را آتش زد، امروز ممکن است آفت‌های دیگر، و حتی جنگ‌های خانمان‌سوز جهانی و منطقه‌ای این نعمت‌ها را بر باد دهد.

نکته‌ها:

۱- «انحصار طلبی»، بلای بزرگ ثروتمندان

انسان، خواه ناخواه، علاقه به مال دنیا دارد؛ چرا که گذران زندگی او به وسیله آن می‌باشد، و این علاقه در حد اعتدال مذموم نیست، مهم آن است که نیازمندان را هم در اموال خود سهیم کنید، نه تنها حقوق واجب الهی

را بپردازد، که از انفاق‌های مستحب نیز خودداری نکند. مخصوصاً در مورد باغ و زراعت، در روایات اسلامی دستور داده شده: به نیازمندان حاضر سهمی بدهند که با اقتباس از آیه شریفه: «وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» «حق آن را به هنگام درو بپردازید»^{۳۷} به عنوان «حق الحصاد» معروف شده است، و آن حقی است غیر از زکات معروف، و منظور از آن چیزی است که، هنگام حضور مستمندان در موقع چیدن میوه، یا درو کردن زراعت به آنها پرداخته می‌شود، و حد معینی ندارد.^{۳۸}

ولی، هنگامی که علاقه به مال و ثروت در شکل افراطی و انحرافی ظاهر می‌شود، صورت انحصار طلبی به خود می‌گیرد، و حتی، گاهی بی‌آن که خود نیاز به چیزی داشته باشد، دوست دارد دیگران از آن محروم باشند! و به تعبیر دیگر، از منحصر بودن مواهب الهی به خودش لذت می‌برد، و این بلای بزرگی است که مخصوصاً امروز هم در جوامع انسانی نمونه‌های بسیار دارد، و می‌توان آن را یک نوع بیماری خطرناک شمرد.

داستان «اصحاب الجنة» و صاحبان باغستان که در آیات فوق آمده، ترسیم روشنی از روحیه انحصار طلبی گروهی از ثروتمندان است، که چگونه دست به دست هم می‌دهند، و برای محروم ساختن نیازمندان نقشه می‌کشند، و دور از چشم آنها، به برداشتن محصول و استفاده‌های کلان می‌پردازند، ولی بسیار می‌شود، آه این محرومان به صاعقه‌های سوزانی تبدیل می‌گردد و خرمن زندگی این ثروتمندان انحصار طلب را به آتش می‌کشند، و بسیار دیده

۳۷ انعام، آیه ۱۴۱.

۳۸ روایات مربوط به این موضوع را در جلد ۶ «وسائل الشیعه»، ابواب «زکات الغلات»، باب ۱۲، و در «سنن بیهقی»، در جلد ۴، صفحه ۱۳۳ مطالعه فرمائید.

شده است، این صاعقه‌ها در شکل انقلاب‌ها ظاهر می‌شود، و آنچه را آنها باور نمی‌کردند با چشم خود می‌بینند، آه و فریادشان به آسمان بلند می‌شود و دم از توبه و جبران خطاهای گذشته می‌زنند، اما کار از کار گذشته است.

۲- رابطه میان «گناه» و «قطع روزی»

از داستان فوق، ضمناً استفاده می‌شود: در میان «گناه» و «قطع روزی» رابطه نزدیکی است، لذا در حدیثی، از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:

إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَذُرُّ عَنْهُ الرِّزْقَ، وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَ لَا يَسْتَشُونَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ

«گاه انسان گناهی می‌کند و روزی او قطع می‌شود سپس امام علیه السلام آیات بالا را تلاوت فرمود:

هنگامی که صاحبان باغ سوگند یاد کردند: صبحگاهان میوه‌ها را بچینند، و اجازه ندهند حتی یک نفر غیر از آنها استفاده کند، اما بلائی از سوی پروردگارت در حالی که آنها در خواب بودند بر آن باغ مسلط شد و آن را نابود کرد».^{۳۹} از «ابن عباس» نیز نقل شده: «رابطه گناه و قطع روزی از آفتاب هم روشن‌تر است، چنان که خداوند آن را در سوره «ان و القلم» (سوره مورد بحث) بیان فرموده»!^{۴۰}

﴿۳۴﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ

﴿۳۵﴾ أَلْفَتْجَلٍ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ

﴿۳۶﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

۳۹ تفسیر «نور التقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۹۵، حدیث ۴۴.

۴۰ تفسیر «المیزان»، جلد ۲۰، صفحه ۳۷.

﴿۳۷﴾ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ

﴿۳۸﴾ إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَخَيَّرُونَ

﴿۳۹﴾ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِاللَّعْنَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ

لَمَّا تَحْكُمُونَ

﴿۴۰﴾ سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ

﴿۴۱﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ

ترجمه:

۳۴- مسلماً برای پرهیزکاران نزد پروردگارش باغ‌های پر نعمت بهشت است.

۳۵- آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می‌دهیم؟!

۳۶- شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!

۳۷- آیا کتابی دارید که از آن درس می‌خوانید.

۳۸- که آنچه را شما انتخاب می‌کنید از آن شما است؟!

۳۹- یا این که عهد و پیمان مؤکد و مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را حکم کنید برای شما باشد؟!

۴۰- از آنها پرس کدماشان چنین چیزی را تضمین می‌کند؟!

۴۱- یا این که معبودانی دارند (که شریک خدا قرار داده‌اند)؟! اگر راست می‌گویند معبودان خود را بیاورند!

تفسیر:

بازرسی کامل

می‌دانیم، روش قرآن این است که، شرح حال زندگی بدان و خوبان را در مقابل هم قرار می‌دهد، تا در مقایسه با یکدیگر بهتر شناخته شوند، و این روش از نظر تربیتی بسیار مؤثر است.

طبق همین روش، بعد از ذکر سرنوشت دردناک «اصحاب الجنة» (صاحبان باغ خرم و سرسبز) در آیات گذشته، به

ذکر حال پرهیزگاران پرداخته می‌گوید:

«برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان باغ‌های پر نعمت بهشت است» «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ». باغ‌هایی از بهشت که هر نعمتی تصور شود، کامل‌ترین نوع آن در آنجا است، علاوه بر نعمت‌هایی که به فکر هیچ انسانی نرسیده است.

ولی، از آنجا که جمعی از مشرکان و ثروتمندان خودخواه بودند که ادعا می‌کردند: همان طور که در دنیا وضع ما عالی است، در قیامت نیز بسیار خوب است، خداوند در آیه بعد، شدیداً آنها را مورد مؤاخذه قرار داده، بلکه محاکمه می‌کند، می‌فرماید: «آیا ما مؤمنانی را که در برابر حق و عدالت تسلیمند، همچون مشرکان و مجرمان قرار دهیم؟» «أَفَتَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ».

«شما را چه می‌شود؟ چگونه داوری می‌کنید؟» «مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ». هیچ انسان عاقلی باور می‌کند، سرنوشت عادل و ظالم، مطیع و مجرم، ایثارگر و انحصارطلب، یکسان باشد؟ آن هم در پیشگاه خداوندی که همه کارش روی حساب و برنامه حکیمانه است.

در سوره «فصلت»، آیه ۵۰ نیز اشاره‌ای به این قبیل افراد کرده، می‌فرماید: «وَلَيْتَ إِذْ قُنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهْتَه لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَيْتَ إِذْ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ».

«و هرگاه به او رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی بچشانیم می‌گوید: این به خاطر شایستگی و استحقاق من

بوده است، و گمان نمی‌کنم قیامتی برپا شود، و به فرض که قیامتی باشد هر گاه به سوی پروردگارم بازگردم برای من نزد او پاداش‌های نیک است!»
آری، این گروه مغرور و از خود راضی، دنیا و آخرت را متعلق به خودشان می‌دانند!

آنگاه، می‌افزاید: اگر عقل و خرد، شما را به چنین حکمی رهنمون نشده آیا دلیلی از نقل بر آن دارید «آیا کتابی دارید که از آن درس می‌خوانید؟» «أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ».

«که آنچه را شما اختیار می‌کنید و تمایل دارید از آن شما است؟» «إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ».^{۴۱}
شما انتظار دارید مجرمانی همچون خودتان هم طراز مسلمین باشند، این سخنی است که نه عقل به آن حکم می‌کند و نه در هیچ کتاب معتبری آمده است.

در آیه بعد، چنین ادامه می‌دهد: «اگر شما مدرکی از عقل و نقل بر این ادعا ندارید آیا عهد و پیمان‌های مؤکدی بر ما دارید که تا روز قیامت استمرار دارد، که هر چه را به نفع خود حکم می‌کنید برای شما قرار می‌دهد؟» «أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْعَقَّةِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ».

چه کسی می‌تواند ادعا کند که از خدا عهد و پیمان گرفته است، که تسلیم تمایلات او گردد؟ و هر امتیاز و مقامی می‌خواهد، بی‌چون و چرا به او بدهد؟! تا آنجا که

۴۱ جمله «إِنَّ لَكُمْ...» مفعول برای «تَدْرُسُونَ» می‌باشد، و قاعدتاً باید «أَنْ» با فتح همزه خوانده شود، ولی به مناسبت «لَمْ» که بر سر اسم «إِنَّ» آمده به صورت مکسور خوانده می‌شود، چرا که فعل «تَدْرُسُونَ» از عمل کردن معلق می‌شود.

مجرمان هم‌ردیف مؤمنان شوند.^{۴۲}

باز، در ادامه این پرسش‌ها که راه‌ها را از هر سو به روی آنان می‌بندد، می‌افزاید: «از آنها پرس، کدام یک از آنان تضمین می‌کنند که مجرمان و مؤمنان یکسان باشند یا هر چه آنها می‌خواهند خدا در اختیارشان بگذارد» «سَلِّطْهُمْ أَيْتُهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ».

و در آخرین مرحله از این بازپرسی عجیب می‌فرماید: «یا این که آنها معبودانی دارند که نزد خداوند برای آنان شفاعت و حمایت می‌کنند، اگر راست می‌گویند آنها را بیاورند و معرفی کنند!» «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنَّ كَانُوا صَادِقِينَ».

آیا آنها کمترین دلیلی دارند بر این که بت‌ها، این جمادات کم ارزش و بی‌شعور، شریک خدا و شفیع درگاه اویند؟ بعضی از مفسران، «شُرَكَاء» را در اینجا به معنی «شهداء» (گواهان) گرفته‌اند.

به این ترتیب، در یک جمع‌بندی از مجموع آیات فوق، می‌توان چنین نتیجه گرفت: آنها برای اثبات مدعای خود که هم‌ردیف مؤمنان، بلکه از آنها برترند، باید به یکی از چهار وسیله متشبث شوند:

یا دلیلی از عقل، یا کتابی از کتب آسمانی، یا عهد و پیمانی از خداوند، و یا شفاعت شفیعان و گواهی گواهان، و چون پاسخ همه این سؤالات منفی است، بنابراین، ادعای مزبور به کلی بی‌اساس و بی‌ارزش است.

۴۲ واژه «بِالْعَقَّة» را بعضی در اینجا به معنی «مؤکد» و بعضی به معنی «مستمر» تفسیر کرده‌اند، و معنی دوم مناسب‌تر است، بنابراین «جار و مجرور» (إلى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) متعلق به آن می‌باشد.

﴿۴۲﴾ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ

﴿۴۳﴾ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ

﴿۴۴﴾ فَذَرْنِي وَمَنْ يُكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ

﴿۴۵﴾ وَأَمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

ترجمه:

۴۲- (به خاطر بیاورید) روزی را که ساق پاهای (از وحشت) برهنه می‌گردد و دعوت به سجود می‌شوند، اما نمی‌توانند (سجده کنند).

۴۳- در حالی که چشمهایشان به زیر افتاده، و ذلت وجودشان را گرفته؛ آنها پیش از این دعوت به سجود می‌شدند در حالی که سالم بودند.

۴۴- اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می‌کنند و اگر امان را از آنها که نمی‌دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می‌بریم.

۴۵- و به آنها مهلت می‌دهم؛ چرا که نقشه‌های من محکم و دقیق است!

تفسیر:

آن روز می‌خواهند سجده کنند، اما قادر نیستند در تعقیب آیات گذشته، که مشرکان و مجرمان را در برابر یک بازپرسی کوبنده قرار می‌داد، در آیات مورد بحث، گوشه‌ای از سرنوشت آنها در قیامت نشان می‌دهد، تا روشن شود: این گروه خودخواه و پر ادعا، در آن روز چقدر ذلیل و خوارند؟

می‌فرماید: «به خاطر بیاورید روزی را که از شدت ترس

و وحشت ساق‌ها برهنه می‌شود، و آنها را دعوت به سجده می‌کنند اما قادر بر آن نیستند» «يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ»^{۴۳}

جمله: يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ: «ساق‌ها برهنه می‌شود» به گفته جمعی از مفسرین، کنایه از شدت هول، وحشت و خمامت کار است؛ زیرا در میان عرب معمول بوده، هنگامی که در برابر کار مشکلی قرار می‌گرفت، دامن را به کمر می‌زد و ساق پاهای برهنه می‌کرد، لذا می‌خوانیم: هنگامی که از «ابن عباس» مفسر معروف از تفسیر این آیه سؤال کردند گفت: هر گاه چیزی از قرآن بر شما مخفی شد، به تعبیرات عرب در اشعار مراجعه کنید، آیا نشنیده‌اید که شاعر می‌گوید: وَ قَامَتِ الْحَرْبُ بِنَا عَلِيٍّ سَاقٍ: «جنگ ما را بر ساق پا نگه داشت» کنایه از شدت بحران جنگ است.

بعضی نیز گفته‌اند: «ساق» به معنی اصل و اساس چیزی است، مانند ساقه درخت، بنابراین، «يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ» یعنی در آن روز ریشه‌های هر چیز آشکار می‌شود، ولی، معنی اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

آری، در آن روز، همگان به سجده و خضوع در برابر پروردگار دعوت می‌شوند، مؤمنان به سجده می‌افتند، ولی مجرمان قدرت سجده را ندارند! زیرا روحیات زشتی که در دنیا در وجود آنها راسخ شده بود، در آن روز بروز می‌کند و مانع می‌شود، در برابر ذات پاک خدا کمر خم کنند.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که، روز قیامت، روز تکلیف نیست، پس دعوت به سجود برای چیست؟

۴۳ «يَوْمَ» ظرف و متعلق به محذوفی است، و در تقدیر «اذکروا يوم...» می‌باشد، بعضی نیز احتمال داده‌اند: متعلق به «فلیأتوا» در آیه قبل باشد، ولی بعید به نظر می‌رسد.

پاسخ این سؤال را می‌توان از تعبیری که در احادیث آمده است، به دست آورد، در حدیثی می‌خوانیم: «در قیامت حجاب از نور الهی برداشته می‌شود، و مؤمنان به خاطر عظمت آن به سجده می‌افتند، ولی پشت منافقان آن چنان خشک می‌شود که قدرت بر سجده را ندارند!»^{۴۴} و به تعبیر دیگر: در آن روز، عظمت خدا آشکار می‌گردد، این عظمت مؤمنان را به سجده دعوت می‌کند، آنها به سجده می‌افتند، ولی کافران از این سعادت محرومند.

آیه بعد می‌گوید: «این در حالی است که چشم‌های آنها از شدت ندامت و شرمساری به زیر افتاده و ذلت و خواری تمام وجود آنها را دربر گرفته است» «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ»^{۴۵}

افراد مجرم، هنگامی که در دادگاه محکوم می‌شوند، معمولاً سر خود را به زیر می‌افکنند، و ذلت، تمام وجودشان را فرا می‌گیرد.

آنگاه می‌افزاید: «آنها پیش از این در دار دنیا دعوت به سجود می‌شدند در حالی که سالم بودند» «وَقَدْ كَانُوا يُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ».

ولی، آنها هرگز سجده نکردند، و روح استکبار و تمرد و سرپیچی را با خود به صحنه قیامت آوردند، با این حال، چگونه قدرت بر سجده دارند.

روشن است، دعوت به سجود در دنیا، هم از طریق پیام مؤذنین در موقع نماز، هم اجتماعات نماز جماعت، و هم از سوی آیات قرآن و احادیث

۴۴ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۹۵، حدیث ۴۹.

۴۵ «تَرْهَقُهُمْ» از ماده «رھق» (بر وزن شفق) به معنی پوشاندن و فرا گرفتن است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام صورت می گرفت، این دعوت، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد، که همه اینها را شامل می شود.

سپس، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می گوید: «مرا با تکذیب کنندگان این سخن (یعنی قرآن) رها کن تا حساب همه آنها را برسم!» «فَدَرْتِي وَ مَنْ يُكْذِبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ».

این، تهدیدی است شدید از ناحیه خداوند قادر قهار، که به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: نمی خواهد تو دخالت کنی، مرا با این تکذیب کنندگان لجوج و سرکش رها کن، تا آنچه مستحقند به آنها بدهم! فراموش نکنیم این را خداوندی می گوید که، بر همه چیز توانا است.

این تعبیر، ضمناً مایه دلداری و قوت قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان در مقابل کارشکنی ها و توطئه های دشمنان است.

و می افزاید: «ما آنها را به زودی از آنجا که نمی دانند تدریجاً به سوی عذاب پیش می بریم» «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ».

«و به آنها مهلت می دهم، و در عذابشان عجله نخواهم کرد، چرا که نقشه های من محکم و دقیق و عذاب من شدید است» «وَ أَمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ».

در حدیثی، از امام صادق علیه السلام می خوانیم: إِذَا أَحَدُ الْعَبْدِ ذَنْبًا جَدَّدَ لَهُ نِعْمَةً، فَيَدْعُ الْأَسْتَدْرَاجَ فَهُوَ الْأَسْتَدْرَاجُ: «گاه می شود هنگامی که بندگان سرکش گناه می کنند، خداوند به آنها نعمتی می دهد، آنها از گناه خود

غافل می شوند، و توبه را فراموش می کنند، این همان استدراج، بلا و عذاب تدریجی است».^{۴۶}

از این حدیث و احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده، استفاده می شود: گاه خداوند برای مجازات بندگان معاند و لجوج، در مقابل گناهی که انجام می دهند، نعمت می بخشد، آنها تصور می کنند، این لطف الهی است که به خاطر شایستگی، شامل حالشان شده! و لذا در غرور و غفلت فرو می روند، اما ناگهان خداوند آنها را می گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می فرستد و این دردناکترین شکل عذاب است.

البته، این درباره کسانی است که، طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده، ولی افرادی که هنوز تا این حد پیش نرفته اند، خداوند در برابر گناهانشان آنها را گوش مالی می دهد، و همان سبب بیداری و توبه آنها می گردد، و این لطف خدا در حق آنها است.

به تعبیر دیگر: هنگامی که انسان گناه می کند، از سه حال بیرون نیست:

یا خودش متوجه می شود و باز می گردد.

یا خداوند تازیانه «بلا» بر او می نوازد تا بیدار شود.

و یا شایستگی هیچ یک از این دو را ندارد، خدا به جای بلا، نعمت به او می بخشد و این همان «عذاب استدراج» است که در آیات قرآن یا به همین تعبیر، و یا به تعبیرات دیگر به آن اشاره شده است.

لذا، انسان باید به هنگام روی آوردن نعمت های الهی مراقب باشد، نکند این امر که ظاهراً نعمت است، «عذاب استدراج» گردد، به همین دلیل، مسلمانان بیدار در این گونه مواقع، در فکر فرو می رفتند، و به بازنگری اعمال

۴۶ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۰.

خود می پرداختند، چنان که در حدیثی آمده است: «یکی از یاران امام صادق علیه السلام عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من از این می ترسم نکند این «استدراج» باشد! امام علیه السلام فرمود: اگر اینها توأم با حمد و شکر الهی است، «استدراج» نیست» (نعمت است).^{۴۷}

تعبیر به: «أَمَلِي لَهُمْ»: «آنها را مهلت می دهم» اشاره به این است که: خداوند در مجازات ظالمان، هرگز عجله نمی کند، کسی عجله می کند که، می ترسد فرصت ها از دست او برود، اما خداوند قادر متعال، که هر لحظه هر چه اراده کند صورت می گیرد، از دست رفتن فرصت برای او مفهوم ندارد، و به هر حال، این هشدار است به همه ظالمان و گردنکشان که، سلامت، نعمت و امنیت، هرگز آنها را مغرور نکند و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند.^{۴۸}

﴿۴۶﴾ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ

﴿۴۷﴾ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ

﴿۴۸﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ

﴿۴۹﴾ لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ

﴿۵۰﴾ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

۴۷ «اصول کافی»، طبق نقل «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۳۹۷.

۴۸ در مورد مجازات «استدراج» شرح بیشتری در جلد ۷، صفحه ۳۲ به بعد، ذیل آیه ۱۸۲ سوره «اعراف» داشتیم، همچنین در جلد ۳، صفحه ۱۸۲، ذیل آیه ۱۷۸ سوره «آل عمران».

ترجمه:

۴۶- یا این که تو از آنها مزدی می‌طلبی که پرداختش برای آنها سنگین است؟!

۴۷- یا اسرار غیب نزد آنهاست و آن را می‌نویسند (و به یکدیگر می‌دهند)؟!

۴۸- پس صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش، و مانند صاحب ماهی (یونس) مباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد) در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند.

۴۹- و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود، (از شکم ماهی) بیرون افکنده می‌شد در حالی که نکوهیده بود!

۵۰- ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد!

تفسیر:

در تقاضای مجازات عجله مکن

در ادامه بازپرسی‌هایی که در آیات گذشته از مشرکان و مجرمان شده بود، در این آیات، دو سؤال دیگر بر آن می‌افزاید:

نخست می‌گوید: «یا این که تو از آنها مطالبه اجر و مزدی می‌کنی که پرداخت این غرامت برای آنها سنگین است؟»
«أَمْ تَسْتَلْتُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّعْرَمٍ مُثْقَلُونَ».

اگر، بهانه آنها این است که: شنیدن دعوت تو خرج دارد و اجر و مزد کلانی باید در مقابل آن پردازند و آنها قادر بر آن نیستند، این سخن دروغی است، تو مطلقاً از آنها اجر و پاداشی مطالبه نمی‌کنی، و هیچ پیامبر دیگری از پیامبران خدا مزدی مطالبه نکرده است.

«مَعْرَمٍ» از ماده «غرامت» به معنی ضرری است که به انسان می‌رسد، بی‌آن که جنایت و خیانتی کرده باشد، و «مُثْقَلٌ» از ماده «ثقل» به معنی سنگینی است، و به این

ترتیب، بهانه دیگری از دست بهانه‌جویان می‌گیرد.
آیه فوق، و آیه بعد از آن، عیناً در سوره «طور» (آیات ۴۰ و ۴۱) آمده است.

پس از آن، در ادامه همین گفتگو، می‌افزاید: «یا این که اسرار غیب نزد آنهاست، و آنها آن را می‌نویسند و به یکدیگر منتقل می‌کنند، و در این اسرار آمده است که آنها با مسلمانان یکسانند؟» «أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ».

این، در حقیقت از احتمالات بعیدی است که، ممکن است کفار به آن متشبث شوند، و قرآن آن را نیز فروگذار نکرده است و آن این که: ادعا کنند از طریق کاهنان و مانند آنها به عالم غیب مربوطند، و اسرار غیب را بدین وسیله دریافت می‌دارند و می‌نویسند و به یکدیگر می‌دهند، و از این طریق، امتیاز خود را بر مسلمین و یا لاقبل مساواتشان را با آنها دریافته‌اند.

مسئلاً، آنها دلیلی بر چنین ادعائی نیز نداشتند، این جمله، معنی استفهام انکاری را دارد.

و این که بعضی احتمال داده‌اند: منظور از غیب، لوح محفوظ است، و مراد از نوشتن، تقدیر و قضا بوده باشد، بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ چرا که آنها هرگز ادعا نداشتند: امر قضا و قدر و لوح محفوظ به دست آنها است.

و از آنجا که سرسختی و بی‌منطقی مشرکان و دشمنان اسلام، گاه چنان قلب پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌فشرد که، امکان داشت در مورد آنها نفرین کند، خداوند در آیه بعد، پیامبرش را دلداری داده، و امر به صبر و شکیبائی می‌کند، می‌فرماید: «صبر کن و منتظر

فرمان پروردگارت باش!» «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ».
منتظر باش! تا خداوند وسائل پیروزی تو و یارانت و شکست دشمنانت را فراهم سازد، هرگز برای عذاب آنها عجله مکن، و بدان! این مهلت‌ها که به آنها داده می‌شود، یک نوع «عذاب استدرّاج» است.

بنابراین، منظور از «حُكْمِ رَبِّكَ»، فرمان نهائی خدا درباره پیروزی مسلمین است، ولی بعضی گفته‌اند: منظور این است که، در طریق ابلاغ احکام پروردگار، صبر و استقامت داشته باش!

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور این است: چون پروردگارت حکم کرده، صابر باش.^{۴۹}

ولی تفسیر اول مناسب‌تر است.

سپس، می‌افزاید: «و مانند صاحب داستان ماهی (یونس) نباش که برای مجازات قومش عجله کرد، و گرفتار مجازات ترک اولی شد» «وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُحُوتِ».

«در آن زمان که خدا را از درون شکم ماهی خواند در حالی که مجبوس بود و سینه‌اش مملو از غم و اندوه» «إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ».

منظور از این «ندا» همان است که در آیه ۸۷ سوره «انبیاء» آمده است:

فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ: «او در میان ظلمت‌ها صدا زد که: معبودی جز تو نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم».

و به این ترتیب، به ترک اولای خود اعتراف کرد، و از خدا تقاضای عفو و بخشش نمود.

این احتمال نیز وجود دارد که: منظور از «ندا» همان نفرینی باشد که برای قومش کرد، در حالی که، مملو از خشم

۲۹ و در این صورت «لام» در «لِحُكْمِ رَبِّكَ» لام تعلیل است.

و غضب بود، ولی مفسران تفسیر اول را برگزیده‌اند، از این جهت که، تعبیر به «نادی» در این آیه، هماهنگ است با تعبیری که در آیه ۸۷ سوره «انبیاء» آمده، که مسلماً مربوط به زمانی است که در شکم ماهی محبوس بود. به هر حال، «مکظوم» از ماده «کظم» (بر وزن هضم) به معنی گلوگاه است، و «کظم سقاء» به معنی بستن دهان مشک بعد از پرشدن است، به همین مناسبت، به کسانی که بسیار خشمگین یا غمناک می‌شوند و خویشترن داری می‌کنند، «کاظم» گفته می‌شود و باز به همین مناسبت، این واژه در معنی «حس» نیز به کار رفته. بنابراین، «مکظوم» در آیه فوق دو معنی می‌تواند داشته باشد، مملو بودن از خشم و اندوه، و یا محبوس بودن در شکم ماهی، ولی معنی اول چنان که گفتیم، مناسب‌تر است.

در آیه بعد، می‌افزاید: «هر گاه نعمت و رحمت پروردگار او به یاریش نشناخته بود از شکم ماهی به بیرون افکنده می‌شد در حالی که درخور مذمت بود» «لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ»^{۵۰} می‌دانیم: سرانجام یونس از شکم ماهی به بیابانی خشک، که قرآن از آن تعبیر به «عرء» کرده است افکنده شد، ولی، این در حالی بود که، خدا توبه او را پذیرفته، و مشمول رحمتش قرار داده بود، و هرگز شایسته مذمت نبود. در سوره «صافات» آیات ۱۴۵ و ۱۴۶ نیز می‌خوانیم:

۵۰ با این که «نعمت» مؤنث است، فعل آن (تَدَارَكُهُ) به صورت مذکر آمده، این به خاطر آن است که فاعل مؤنث لفظی است و ضمیر مفعولی در میان فعل و فاعل فاصله شده است (دقت کنید).

فَنَبِّذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ* وَأَنْبَثْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ: «ما او را در یک سرزمین خشک و خالی افکندیم در حالی که بیمار بود* و کدوبنی بر او رویاندیم» (تا در سایه برگ‌های پهن و مرطوبش بیاساید) و ظاهراً منظور از «نعمت» در آیه فوق، همان توفیق توبه و مشمول رحمت الهی است.

در اینجا دو سؤال پیش می‌آید: نخست این که: در آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ «صافات» آمده است: فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ* لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ:

«اگر او از تسبیح‌کنندگان نبود* تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می‌ماند»، و این، با آنچه در آیه مورد بحث آمده است، منافات دارد.

در پاسخ این ایراد می‌توان گفت: دو مجازات مختلف، یکی شدیدتر و دیگری خفیف‌تر، در انتظار یونس بوده است.

نخست این که: تا پایان دنیا در شکم ماهی بماند، و این به برکت تسبیح و حمد الهی برطرف شد.

و دیگر این که: هنگامی که از شکم ماهی بیرون می‌آمد، مذموم و دور از

لطف خدا باشد، آن هم به برکت نعمت پروردگار و رحمت خاص او برطرف گردید.

سؤال دیگر این که: در آیه ۱۴۲ «صافات» آمده است: فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ:

«ماهی عظیمی او را بلعید، در حالی که درخور ملامت بود» ولی، از آیه مورد بحث استفاده می‌شود که: مذمت و ملامتی بر او نبود.

پاسخ این سؤال نیز، با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این که: این ملامت مربوط به زمانی است که، تازه

در شکم ماهی قرار گرفته بود، ولی رفع مذمت، مربوط به زمانی است که، توبه کرد و خدا توبه او را پذیرفت، و از شکم ماهی رهائی یافت.

لذا، در آیه بعد، می‌فرماید: «پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد» «فَأَجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ». و به دنبال آن، مأموریت هدایت قومش را مجدداً بر عهده او گذارد، و او به سراغ آنها آمد، و همگی ایمان آوردند، و خداوند تا مدت زیادی آنان را از مواهب زندگی بهره‌مند ساخت.

شرح ماجرای «یونس» و قومش، و همچنین مسائل دیگری در ارتباط با ترک اولای او، و قرار گرفتن در شکم ماهی، و سؤالات مختلفی را که در این زمینه مطرح است، مشروحاً در جلد ۱۹، صفحات ۱۵۲ تا ۱۶۸، ذیل آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸ سوره صافات و همچنین در جلد ۱۳، صفحات ۴۸۴ تا ۴۸۹ ذیل آیات ۸۷ و ۸۸ سوره انبیاء آورده‌ایم.

﴿۵۱﴾ وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿۵۲﴾ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

ترجمه:

۵۱- نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند با چشم زخم خود تو را از بین ببرند، و می‌گویند: «او دیوانه است!»

۵۲- در حالی که این (قرآن) جز مایه بیداری برای جهانیان نیست!

اما نمی‌توانند دو آیه فوق، که پایان سوره «قلم» را تشکیل می‌دهد، در حقیقت، تعقیب چیزی است که در آغاز این سوره درباره نسبت جنون از ناحیه دشمنان به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده.

نخست می‌فرماید: «نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را از تو می‌شنوند با چشمان خود تو را هلاک کنند، و می‌گویند او دیوانه است» «وَ إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلُّوكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ».

«لِيُزِلُّوكَ» از ماده «زلق» به معنی لغزیدن و بر زمین افتادن و کنایه از هلاکت و نابودی می‌باشد.

در تفسیر این آیه نظرات گوناگونی داده‌اند:

۱- بسیاری از مفسران گفته‌اند: منظور این است: دشمنان به هنگامی که آیات با عظمت قرآن را از تو می‌شنوند، به قدری خشمگین و ناراحت می‌شوند، و با عداوت به تو نگاه می‌کنند که، گوئی می‌خواهند تو را با چشم‌های خود بر زمین افکنند و نابود کنند!

و در توضیح این معنی، جمعی افزوده‌اند: آنها می‌خواهند از طریق چشم زدن- که بسیاری از مردم به آن عقیده دارند و می‌گویند: در بعضی از چشم‌ها، اثر مرموزی نهفته است، که با یک نگاه مخصوص ممکن است طرف را بیمار یا هلاک کند- تو را از بین ببرند.

۲- بعضی دیگر گفته‌اند: این کنایه از نگاه‌های بسیار غضب‌آلود است، مثل این که می‌گوئیم: فلان کس آن چنان بد به من نگاه کرد که، گوئی می‌خواست مرا با نگاهش بخورد یا بکشد!

۳- تفسیر دیگری برای این آیه به نظر می‌رسد، که شاید از تفسیرهای بالا نزدیک‌تر باشد و آن این که: قرآن می‌خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته‌های دشمنان اسلام وجود داشت با این بیان ظاهر سازد و آن این که: آنها وقتی آیات قرآن را می‌شنوند، آن قدر مجذوب می‌شوند و در برابر آن در شگفتی فرو می‌روند که، می‌خواهند تو را چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولاً در برابر اموری است که، بسیار اعجاب‌انگیز می‌باشد) اما در عین حال، می‌گویند:

تو دیوانه‌ای، و این راستی شگفت‌آور است، دیوانه و پریشان گوئی کجا؟ و این آیات اعجاب‌انگیز جذاب و پرنفوذ کجا؟

این سبک مغزان نمی‌دانند چه می‌گویند؟ و چه نسبت‌های ضد و نقیضی به تو می‌دهند؟

به هر حال، در این که آیا چشم زخم از نظر اسلامی و از نظر علوم روز واقعیت دارد یا نه؟ در بحث نکات به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

و سرانجام، در آخرین آیه می‌افزاید: «این قرآن، چیزی جز مایه بیداری و تذکر برای جهانیان نیست» «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ».

معارفش روشن‌گر، اندازهایش آگاه‌کننده، مثال‌هایش پرمعنی، تشویق‌ها و بشارت‌هایش روح‌پرور، و در مجموع مایه بیداری خفتگان و یادآوری غافلان است، با این حال، چگونه می‌توان نسبت جنون به آورنده آن داد؟ مطابق این تفسیر، «ذکر» (بر وزن فکر) در اینجا به معنی «یادآوری» است، ولی بعضی از مفسران آن را به معنی «شرف» تفسیر کرده‌اند، و گفته‌اند:

این قرآن شرافتی است برای تمام جهانیان، شبیه چیزی که در آیه ۴۴ سوره «زخرف» آمده، که می‌فرماید: «وَ إِنَّهُ لَدِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ: «قرآن مایه شرف و آبرو برای تو و قوم تو است».

ولی، همان گونه که در ذیل آیه مزبور نیز گفتیم، «ذکر» در اینجا هم به معنی یادآوری و آگاهی‌بخشی است، و اصولاً یکی از نام‌های قرآن مجید، همان «ذکر» است، بنابراین، تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

نکته:

آیا چشم زدن واقعیت دارد؟

بسیاری از مردم معتقدند: در بعضی از چشم‌ها، اثر مخصوصی است که، وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند، ممکن است آن را از بین ببرد، یا درهم بشکند، و اگر انسان است، بیمار یا دیوانه کند.

این مسأله، از نظر عقلی امر محالی نیست، چه این که بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند: در بعضی از چشم‌ها، نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده، که کارایی زیادی دارد، حتی با تمرین و ممارست می‌توان آن را پرورش داد، خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشم‌ها است.

در دنیائی که «اشعه لیزر»- که شعاعی است نامرئی- می‌تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست، پذیرش وجود نیروئی در بعضی از چشم‌ها که از طریق امواج مخصوص، در طرف مقابل اثر بگذارد، چیز عجیبی نخواهد بود.

بسیاری نقل می‌کنند: با چشم خود افرادی را دیده‌اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده‌اند، و افراد یا حیوانات

یا اشیائی را از طریق چشم زدن از کار انداخته‌اند. لذا، نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت، باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت. در روایات اسلامی نیز، تعبیرات مختلفی دیده می‌شود، که وجود چنین امری را اجمالاً تأیید می‌کند. در حدیثی می‌خوانیم: «اسماء بنت عمیس» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد:

گاه به فرزندان «جعفر» چشم می‌زدند، آیا «رُقِیَّه» ای برای آنها بگیریم (منظور از «رُقِیَّه» دعاهائی است که می‌نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگه می‌دارند و آن را «تعویذ» نیز می‌گویند).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نَعَمْ، فَلَوْ كَانَ شَيْءٌ يَسْبِقُ الْقَدَرَ لَسَقَطَهُ الْعَيْنُ: «آری، مانعی ندارد، اگر چیزی می‌توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد، چشم زدن بود!»^{۵۱} و در حدیث دیگری آمده است: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: پیامبر برای امام حسن و امام حسین «رُقِیَّه» گرفت، و این دعا را خواند: أَعِيدُكُمْ بِكَلِمَاتِ التَّامَّةِ وَأَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى كُلِّهَا عَامَّةً، مِنْ شَرِّ السَّامَةِ وَالْهَامَةِ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ:

«شما را به تمام کلمات و اسماء حسناى خداوند، از شر مرگ، حیوانات موذی، و هر چشم بد، و حسود، آنگاه که حسد ورزد می‌سپارم، سپس، پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به ما کرد و فرمود: این چنین حضرت ابراهیم علیه السلام برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود»^{۵۲}. در «نهج البلاغه» نیز آمده است: أَلْعَيْنُ حَقٌّ وَالرَّقِيُّ حَقٌّ: «چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز

۵۱ «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۳۴۱.

۵۲ «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۴۰۰.

حق است»^{۵۳}.

ذکر این نکته لازم است که: هیچ مانعی ندارد، این دعاها و توسل‌ها به فرمان خداوند جلوی تأثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشم‌ها را بگیرد، همان گونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثر می‌گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثی می‌کند.

این نیز لازم به یادآوری است که: قبول تأثیر چشم زخم به طور اجمال، به این معنی نیست که، به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در این گونه موارد پناه برده شود، که هم بر خلاف دستورات شرع است، و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع، همان گونه که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات، این تأثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است.

خداوند! ما را در پناه خودت از شرّ اشرار، و مکائد دشمنان محفوظ دار!
پروردگارا! استقامت و صبری مرحمت کن که در پرتو آن بتوانیم رضای تو را جلب کنیم!
بارالها! توفیق بهره‌گیری از نعمت‌های بی‌پایانت را به ما مرحمت کن پیش از آن که ناشکری‌ها آن را از ما سلب کند!

آمین یا رب العالمین

۵۳ «نهج البلاغه»، کلمات قصار، جمله ۴۰۰ (این حدیث در «صحیح بخاری»، جلد ۷، صفحه ۱۷۱، باب «العین حق» نیز به این صورت نقل شده است: العین حق) در «المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی» همین معنی از منابع مختلفی نقل شده است (جلد ۴، صفحه ۴۵۱).

حدود و محتوای مسابقه تفسیر

پایه دهم

مرحله اول (آموزشگاه)	آزمون کتبی از ترجمه سوره انسان، صحت قرائت سوره انسان
مرحله دوم (منطقه‌ای)	آزمون کتبی از ترجمه و تفسیر سوره انسان، صحت قرائت سوره انسان
مرحله سوم (استان)	کنفرانس از سوره انسان، آزمون کتبی از ترجمه و تفسیر سوره انسان
مرحله چهارم (کشوری)	کنفرانس از سوره‌های انسان و قلم، آزمون کتبی از ترجمه و تفسیر سوره‌های انسان و قلم